کار

ارگان مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

چهارشنبه ۱۹ خرداد ۱۳۷۸ - ۹ ژوئن ۱۹۹۹ - دورهٔ سوم - شماره ۲۰۹

KAR. No. 209 Wednesday 9. Jun 1999

آفریقای جنوبی پس از انتخابات:
کنگره ملی و راه دشوار آینده

صفحه ۱۲

بحران بالکان، اجلاس دو روزه
اتحادیه اروپا را تحت‌الشعاع قرار داد

صفحه ۱۲

زورآزمایی تازه دشمنان آزادی با مطبوعات

چندین مدیر روزنامه‌های اصلاح‌طلب به دادگاه فرا خوانده شدند

از هفته گذشته تهاجم تازه‌ای علیه مطبوعات آغاز شد. دادگاه مطبوعات و دادگاه انقلاب مدیران مسئول مطبوعات مخالف جناح مخالف خامنه‌ای را دسته دسته به دادگاه احضار می‌کنند و بعد از بازجویی و تهدید، مدیر هر روزنامه‌ای را که وثیقه ملکی و یا چک ده میلیارد تومانی برای گرو گذاشتن در دادگاه همراه نداشته باشد، به زندان اوین می فرستند. این یورش ادامه «پروژه محرم» است که با افشای به موقع آن و هوشیاری مردم شکست خورد.

در فاصله چند روز، فریدون وردی‌نژاد مدیر عامل خبرگزاری جمهوری اسلامی و مدیر روزنامه ایران، سعید حجاریان مدیر و صاحب امتیاز روزنامه صبح امروز، لطیف صفری مدیر مسئول روزنامه نشاط، عیسی سحرخیز رئیس پیشین اداره کل مطبوعات وزارت ارشاد، خبرنگاران روزنامه‌های سلام و جهان اسلام، مدیران مسئول ماهنامه‌های زمان و راه نو، یزدان‌پناه مدیر مسئول روزنامه آزاد و احمد زیدآبادی سردبیر همین روزنامه و محمدرضا زهدی مدیر مسئول روزنامه آریا به دادگاه احضار شدند.

زیدآبادی تحت فشار دادگاه انقلاب و هیات نظارت بر مطبوعات در وزارت ارشاد از سمت سردبیری روزنامه آزاد برکنار شد. سحرخیز را به اتهام صدور مجوز چاپ و انتشار ویژه‌نامه روزنامه زن در دادگاه

ادامه در صفحه ۴

تظاهرات دانشجویی ده‌ها شهر را فراگرفت

● ماموران انتظامی و اطلاعاتی گروه وسیعی از دانشجویان را دستگیر کردند
● دانشجویان خواهان پایان دادن به استبداد و آزادی زندانیان سیاسی و تحقق مطالبات صنفی خود شدند

ده‌ها هزار دانشجو در هفته‌های گذشته با برپایی تظاهرات در شهرهای مختلف کشور، خواهان پایان یافتن استبداد، آزادی زندانیان سیاسی و تحقق مطالبات صنفی خود شدند. با پیوستن دانشجویان دانشگاه آزاد به جنبش دانشجویی، ابعاد این جنبش وسعت بی‌سابقه‌ای یافت و حتی شهرهای کوچک را فرا گرفت. اعتصابات و تظاهرات دانشجویی در همه جا در زیر حملات بی‌وقفه چماقداران حزب‌الله و جانبداری نیروهای انتظامی از آنان صورت گرفت و ده‌ها دانشجوی دختر و پسر دستگیر و روانه بازداشتگاه‌های نامعلوم شدند. مراجعه دانشجویان به رئیس‌جمهور برای حمایت از خواست‌های آنان تاکنون هیچ پاسخی نیافته است.

تظاهرات در دانشگاه تهران

روز چهارم خرداد ماه به دعوت کمیته دفاع دانشجویان از زندانیان سیاسی و اتحادیه ملی دانشجویان و فارغ‌التحصیلان ایران، تظاهراتی در دانشگاه تهران با شعار آزادی زندانیان سیاسی برگزار شد که مورد حمله چماقداران و نیروهای انتظامی قرار گرفت. بیشتر روزنامه‌های تهران درباره این تظاهرات سکوت کردند. روزنامه آریا در گزارش کوتاهی تعداد دانشجویان شرکت کننده در تظاهرات را بیش از پانصد نفر ذکر کرد، اما به گفته شاهدان عینی تعداد دانشجویان بیش از این

ادامه در صفحه ۲

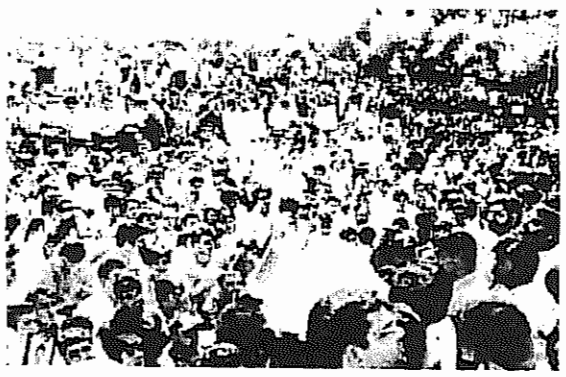

گوشه‌ای از تظاهرات دانشجویان در روز دوم خرداد در پارک لاله تهران

اطلاعیه شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

به‌دفاع از مطبوعات مستقل و منتقد برخیزیم!

نیروهای ارتجاعی بعد از زمینه‌سازی در طی چند ماه اخیر و بدنبال صحبتهای اخیر خامنه‌ای، بار دیگر به مطبوعات مستقل و منتقد یورش آورده‌اند. آنها از مدتها قبل از کانال عناصر، ارگانها و نهادهای وابسته به جناح حاکم، شکایات متعددی را علیه روزنامه‌های مستقل و منتقد سازمان داده‌اند تا دادگاه مطبوعات با دستاویز قراردادن آن شکایتها، مدیران مسئول روزنامه‌ها را به محاکمه بکشاند. در روزهای اخیر فریدون وردی‌نژاد مدیر عامل خبرگزاری ایرنا و مدیر مسئول روزنامه یاران، سعید حجاریان مدیر مسئول روزنامه صبح امروز، محمد رضا زهدی صاحب امتیاز و مدیر مسئول آریا، لطیف

ادامه در صفحه ۴

در یک حکم آشکارا مقابله‌جویانه با خواست مردم خامنه‌ای رئیس صدا و سیما را ابقا کرد

خامنه‌ای هفته گذشته با انتشار اطلاعیه‌ای، علی لاریجانی سرپرست صدا و سیما را به مدت ۵ سال دیگر در سمت خود ابقاء کرد. رهبر حکومت اسلامی در این اطلاعیه ضمن تایید اقدامات لاریجانی و تمجید پرشور از او که بیشتر دهن‌کجی به مردم بود، تاکید کرد وی بر گزارش‌ها و اخبار نظارت بیشتری کند و راه نفوذ فرهنگ غرب را از طریق صدا و سیما بگیرد.

لاریجانی در شرایطی در سمت خود ابقاء شد که مردم پیوسته در همایش‌های مطالباتی و اعتراضی خود برکناری وی را خواستار می‌شوند. صدای دانشجویان و جوانانی که در خیابان‌ها علیه لاریجانی شعار می‌دهند

ادامه در صفحه ۵

www.iran-archive.com

دادگاه سردار نقدی دور از چشم مردم جریان دارد

هراسان از برهم خوردن «نظم عمومی»

یک‌سال پیش در چنین روزهایی محاکمه علنی کرباسچی شهردار تهران بر مبنای اعترافاتی که به زور شکنجه سردار نقدی و یارانش از شهرداران مناطق تهران گرفته شده بود، آغاز شد. در آن هنگام میلیون‌ها نفر از مردم کشورمان در مقام اعضای هیئت منصفه چند میلیونی جزئیات روند دادگاه را تیزبینانه موشکافی می‌کردند تا بدانند او چه کرده است و حاکمان بر سرنوشت او چه می‌کنند. اما امروز یک‌سال پس از این ماجرا، پنج جلسه از محاکمه نقدی و سه تن از نزدیک‌ترین زیردستان او که به اعمال شکنجه برای گرفتن اقرار متهم‌اند به رغم تمایل عمومی مردم برای علنی بودن آن، در پشت درهای بسته برگزار شده است و در لحظاتی که این شماره نشریه به زیر چاپ می‌رود ششمین جلسه آن جاری است.

طباطبائی قاضی دادگاه که مختار است در مورد علنی بودن یا غیرعلنی بودن دادرسی تصمیم بگیرد با استناد به اصل ۱۶۵ قانون اساسی رژیم که می‌گوید «محاکمات علنی انجام می‌شود و حضور افراد بلامانع است مگر آن‌که به تشخیص دادگاه علنی بودن آن منافی عفت عمومی یا نظم عمومی باشد یا در دعاوی خصوصی طرفین دعوا تقاضا کنند که محاکمه علنی نباشد»، جریان دادگاه را غیرعلنی اعلام نمود. با توجه به این اصل قانون اساسی رژیم از آنجا که هر دو طرف دعوا خواستار علنی بودن دادگاه بوده‌اند و با توجه به این‌که طرح مسائل منافی عفت عمومی در دادگاه نامحتمل است، قاعدتاً قاضی این دادگاه هراس دارد که افشای جزئیات مربوط به شکنجه شهرداران تهران «نظم عمومی» را برهم زند. هراسی که تباین کامل با برآوردهای بالاترین مقامات رژیم چون خامنه‌ای، خاتمی و رفسنجانی است. چراکه آنان به‌ویژه در روزهای اخیر به کرات ادعا کردند که حکومت جمهوری اسلامی بسیار پرثبات است.

اما واقعاً هم این‌طور است که افشای دقایق مربوط به اعمال شکنجه و آزار زندانیان و هم‌چنین روشن شدن حقایقی در ارتباط با قتل زنده‌یادان فروهرها، مختاری و پوینده، می‌تواند به سرعت آگاهی عمومی مردم را در مورد خصائل

ادامه در صفحه ۳

خزعلی: هر چه شورای نگهبان گفت، همان است!

به همان نسبت که اصلاح‌طلبان حکومت به دنبال سخنان خامنه‌ای در مورد نظارت استصوابی موضع خود را معتدل کرده و اطمینان می‌دهند که هدف آن‌ها از حذف نظارت استصوابی به هیچ وجه آن نیست که پای ملی‌گرایان و مخالفین حکومت به مجلس باز شود، محافظه کاران بر تهاجمات خود و دفاع از نظارت استصوابی افزوده‌اند و تاکید می‌کنند که «یک قدم» هم عقب نخواهند نشست. آیت‌الله خزعلی یکی از فقهای شورای نگهبان اخیرا در یک سخنرانی گفت: «شورای نگهبان اگر در باره مساله‌ای گفت درست است، دیگر تمام شد و اگر گفت باطل است، تمام شد». وی که در رشت برای سربازان لشکر ۱۶ پیاده قدس سپاه پاسداران سخنرانی می‌کرد، گفت: «ما هرگز درباره اعمال نظارت استصوابی ذره‌ای از مواضع خود عقب‌نشینی نمی‌کنیم و نمی‌گذاریم ارزشهای بدست آمده خدشه‌دار شود» خزعلی افزود: «ما در شورای نگهبان مواظب آن هستیم تا جوانانمان طعمه جهنم نشوند.» عضو فقهای شورای نگهبان سپس گفت: «اگر یک کاندیدا دارای صلاحیت باشد، مسلم است که شورای‌نگهبان هم او را تایید می‌کند و اگر داوطلبی با خانمی خوش و بش داشته یا پولی از جایی به دست آورده، یا ولایت فقیه را قبول نداشته باشد، ملی گرا و یا سلطنت طلب و یا طرفدار مصدق باشد قبول نمی‌شود». وی افزود: «درباره قوانین مجلس نیز نظر استصوابی شورای نگهبان، حق وباطل را مشخص می‌کند، ولو اینکه ۲۷۰ نماینده به آن رای داده باشند».

مجلس، دادگاه ویژه روحانیت را قانونی کرد

مجلس شورای اسلامی با افزودن یک ماده به لایحه آئین دادرسی، دادگاه ویژه روحانیت را به تشکیلات دادگستری ملحق و آن را قانونی کرد.

اکنون مدتها است که طیف گسترده‌ای از دانشجویان، آزادیخواهان و گروهی از روحانیون، دادگاه ویژه روحانیت را فاقد وجاهت قانونی می‌دانند. آنها می‌گویند در قانون اساسی هیچ‌گاه چنین دادگاه ویژه‌ای به رسمیت شناخته نشده است و تنها موردی که در آن تجویز شده، اصل ۱۷۳ می‌باشد که محاکم خاص نظامی را پیش‌بینی کرده است. اصل ۱۵۹ قانون اساسی تنها مرجع رسمی تظلمات و شکایات را دادگستری می‌داند.

شدت اعتراضات علیه دادگاه ویژه روحانیت، محافظه کاران و مرتجعان را بر آن داشت که لایحه‌ای را جهت تصویب به مجلس و مجمع تشخیص مصلحت آماده سازند و این نهاد ارتجاعی و سرکوبگر را به عنوان بخشی از تشکیلات قضایی کشور رسمیت بخشند و همه ساله بودجه مصوب این نهاد را در ردیف بودجه دادگستری تامین کنند و دست این نهاد را در سرکوب روحانیت منتقد بیشتر باز گذارند.

پیشنهاد مزبور به این صورت به تصویب مجلس رسید: «دادگاه و دادسرای ویژه روحانیت بخشی از دادگستری است که به جرائم روحانیون در سراسر کشور رسیدگی می‌کند. دادستان ویژه روحانیت کل کشور و رئیس شعبه اول دادگاه توسط رهبر انقلاب تعیین می‌شود. بر اساس تبصره این ماده الحاقی به آئین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب، آئین‌نامه اجرایی، تشکیلات و چگونگی عزل و نصب قضات دادسرا و دادگاه ویژه روحانیت توسط دادستان ویژه روحانیت با هماهنگی رئیس قوه قضائیه تهیه و پس از تائید رهبری لازم‌الاجرا

ادامه در صفحه ۴

سرمقاله

ایران برای همه ایرانیان!

هفته گذشته آقای خاتمی رئیس جمهور با وزیر اطلاعات و مسئولین این وزارتخانه دیدار کرد. در این دیدار، سخنی از ضرورت پیگیری تحقیقات پیرامون قتل‌های پاییز گذشته به میان نیامد، رئیس‌جمهور به سکوت خود در این زمینه، در دیدار با مسئولین وزارت‌خانه‌ای که «محافل» وابسته به آن این جنایات را سازمان داده‌اند، نیز ادامه داد، اما در عوض تاکید کرد که ایران برای «جاسوسان و براندازان» نباید امن باشد. کاربرد واژه «براندازان» در کنار «جاسوس» از سوی رئیس‌جمهور اسلامی نشانگر این است که وی می‌خواهد القا کند این هر دو از یک جنسند و هر «براندازی»، عامل بیگانه و جاسوس و نظیر آن است. همچنین استفاده از این واژه در توصیف مخالفین حکومت، برای آن است که بگویند و به مردم بباورانند که همه مخالفین حکومت، گروهی توطئه‌گر هستند که می‌خواهند بطور مخفیانه و با توسل به اسلحه و قهر و خشونت رژیم را «براندازند». نه آقای خاتمی و نه هیچ یک از اصلاح‌طلبانی که مدافع این تئوری هستند، نمی‌خواهند این واقعیت را بپذیرند که بخش بزرگی از مخالفین حکومت، هیچ اسلحه‌ای در دست ندارند و اتکای آنان فقط به روشنگری و قصدشان مبارزه سیاسی است. آیا این سرسختی در برابر واقعیت برای آن نیست که چهره واقعی کسانی که اسلحه در دست دارند و هر مخالفی را به قدرت آن سرکوب می‌کنند، پنهان سازد؟

ما می‌خواهیم در این مقاله از حقوق «براندازان» دفاع کنیم. زیرا همان‌طور که رئیس‌جمهور اسلامی گفته است و وزارت اطلاعات بدان عمل می‌کند، «براندازان» از هیچ حقوقی در ایران برخوردار نیست و با او تنها به زبان اسلحه سخن گفته می‌شود.

مسئولان حکومت اسلامی، کمتر مایلند واژه «براندازان» را معنی کنند، اما آن را معمولا معادل با گروه‌های اپوزیسیونی می‌دانند که با حکومت اسلامی مخالفند. «براندازان» در جمهوری اسلامی عملا معنایی وسیعتر دارد و طیف گسترده‌تری را شامل می‌شود. تنگ‌نظری بسیار شدید نیروهای حکومت در تعیین مرزهای «خودی» و «غیرخودی» و سرکوب مستمر مخالفین حکومت، باعث شده است هر کس که جمهوری اسلامی را قبول ندارد «براندازان» بشمار آید و فرمان به براندازی آن داده می‌شود.

حکومت در این زمینه اتفاق نظر دارد و ظاهرا هر بحثی را زاید می‌داند که مخالفین حکومت نباید از هیچ حقی، حتی حق زندگی در ایران، برخوردار باشند. اما به راستی چه کسی در این میان باید محکوم شود، آن که حق خود را می‌خواهد یا آن‌که او را از این حق محروم کرده است؟ مردمی که حکومت را نمی‌خواهند یا حکومتی که به آنان اجازه ابراز عقیده آزادانه و فعالیت سیاسی آزادانه برای تحقق هدف‌های خود نمی‌دهد؟

مقررات خودساخته حکومت اسلامی به گونه‌ای است که تنها دو راه را پیش پای مردم ایران قرار می‌دهد، یا مدافعه از حکومت یا

ادامه در صفحه ۳

در این شماره

سیاست ما، سازمان ما
فرخ نگهدار — صفحه ۶

پیرامون برخی زمینه‌های زندگی و پیکار سازمان
بیژن اقدسی — صفحه ۷

دهکده جهانی و مساله هویت
محمود صالحی — صفحه ۱۱

تغییر آدرس «کار» در اینترنت

آدرس جدید صفحه سازمان در اینترنت:

http://www.fadai.org

یادداشت

جنبش دانشجویی نیروی بزرگ دمکراسی در ایران

از جنبش دانشجویی در کنار مطبوعات به عنوان دومین رکن مهم نهضت دوم خرداد نام می‌برند. واقعیت نیز این است که این جنبش، نیروی بزرگ دمکراسی در ایران است. به رغم ۲۰ سال تلاش جمهوری اسلامی برای خفه کردن صدای آزادیخواهی در دانشگاه‌ها، جنبش دانشجویی جایگاه شایسته خود در پیکار مردم ایران برای دمکراسی را باز یافته است. در شرایطی که تعداد دانشجویان کشور در قیاس با قبل از انقلاب چندین برابر شده است، ولایت فقیه حق دارد که از تصور عواقب گام نهادن صدها هزار دانشجو در عرصه مبارزه بر خود بلرزد. در حالی که پیش از انقلاب، جنبش دانشجویی محدود به شهرهای بزرگ دارای دانشگاه بود، اکنون به برکت سودپرستی صاحبان دانشگاه آزاد (که بازاریان وابسته به جمعیت مؤتلفه اسلامی و مورد حمایت خامنه‌ای و رفسنجانی‌اند)، در دورافتاده‌ترین شهرهای ایران نیز شعب این دانشگاه دایر است. در این روزها، از بسیاری از این شهرهای دوردست، اخبار مبارزات صنفی و سیاسی دانشجویان می‌رسد.

سرکوب همه احزاب و سازمان‌های اپوزیسیون و تصفیه خونین دانشگاه‌ها، به انفصال نسبی جنبش فعلی دانشجویی از سنن رزم‌جویانه جنبش دانشجویی در تاریخ معاصر ایران انجامیده است. در سال‌های اخیر، جناح چپ حکومت با استفاده از این خلأ و نیز موقعیت خود در انجمن‌های اسلامی و اتحادیه آنها یعنی دفتر تحکیم وحدت، توانست از حمایت جنبش دانشجویی بهره‌مند شود. همسویی برخی خواست‌های اصلاح‌طلبان حکومتی با بخشی از خواست‌های مردم و دانشجویان، به استقبال بسیاری از دانشجویان مخالف حکومت از فعالیت در نهادهایی مانند انجمن‌های اسلامی و دفتر تحکیم وحدت انجامید. اکنون در بسیاری از دانشگاه‌ها، انجمن اسلامی به تشکل دانشجویان آزادیخواه، صرفنظر از مواضع ایدئولوژیک آنان تبدیل شده است. بسیاری از دانشجویان غیرمذهبی در چارچوب نهادهایی مانند دفتر تحکیم وحدت یا کانون دانشجویان مسلمان فعالیت می‌کنند.

اما در عین حال، در میان دانشجویان گرایش روزافزون به تشکل مستقل دیده می‌شود. دانشجویان، احساس می‌کنند دفتر تحکیم وحدت به خاطر پیشینه آن و روابطی که هنوز با بنیان‌گذاران خود، دانشجویان سابق خط امام و مقام‌های فعلی حکومت دارد، قادر نیست پاسخگوی گستردگی و ژرفای خواست‌های آنان باشد. آنچه تاکنون، بسیاری از دانشجویان را از تأسیس نهادهای مستقل باز داشته است، مخالفت مقامات دانشگاه‌ها با تشکیل چنین نهادهایی است. تشکل‌های مستقل دانشجویی، بر خلاف انجمن‌های اسلامی و دفتر تحکیم وحدت که از سوی مقامات دولتی و دانشگاهی به رسمیت شناخته شده‌اند، از امکانات این نهادها مانند گرفتن اجازه برای برگزاری گردهمایی، گرفتن دفتر و غیره محرومند.

علیرغم این محرومیت‌ها، روند تشکیل انجمن‌های مستقل و غیرمذهبی دانشجویی و دانشگاهی آغاز شده است. به نسبت شدت سرکوبی که حکومت در قبال نیروهای مختلف سیاسی در پیش می‌گیرد، فعالیت گروه‌های دانشجویی متمایل به این نیروها نیز به کار علنی یا مخفی نزدیک‌تر است. اولین حلقه مدار نیروهای خارج از حکومت، گروه‌های ملی و لیبرال‌اند که هر چند هنوز حتی آزادی آنان نیز مورد پذیرش حکومت نیست، اما جنبش دمکراسی، تا حدودی فعالیت آنان را به حکومت تحمیل کرده است. نیروی اصلی فعالیت این گروه‌ها در حال حاضر، دانشجویانی هستند که چارچوب انجمن‌های اسلامی را ترک کرده‌اند و در تشکل‌هایی مانند اتحادیه دانشجویان و دانش‌آموختگان فعال‌اند. در هفته‌های اخیر، کار این دانشجویان در برگزاری مراسم مختلف بزرگداشت مصدق چشمگیر بوده است. این دانشجویان، بیش از انجمن‌های اسلامی مورد تعرض و سرکوب نیروی انتظامی و انصار حزب‌الله قرار دارند.

علیرغم سرکوب، و با اینکه تیغ سرکوب علیه هواداران نیروهای چپ از شمشیر داموکلس بالای سر ملی‌ها نیز تیزتر است، اولین نشانه‌ها از حرکت‌های مستقل دانشجویان چپ غیرمذهبی نیز دیده می‌شود. دوشنبه سوم خرداد در دانشگاه صنعتی تهران، دانشجویان به نصب و قرائت اشعار احمد شاملو و مقالاتی در بزرگداشت او پرداختند. این مراسم نیز مورد تعرض حزب‌اللهی‌ها قرار گرفت.

بسیاری از دانشجویان چپ غیر مذهبی که هم در گردهمایی‌های اصلاح‌طلبان اسلامی و هم در تجمع‌های ملیون شرکت می‌کنند، در اندیشه حرکت مستقل‌اند. بی‌شک، طیف فعلی تشکل‌های قانونی و نیمه‌قانونی دانشجویی، بازتاب وسعت تعلقات سیاسی و ایدئولوژیک دانشجویان نیست. چپ ایران به طور سنتی در دانشگاه‌ها نفوذ گسترده‌ای داشته است و هر قدر هم که اخراج و زندان و شکنجه و اعدام از این نفوذ کاسته باشد، طبیعت و خوی رادیکال و نوجویی و نگرش انتقادی جوانان حکم می‌کند جنبش دانشجویی از پایگاه‌های نیروهای چپ و سوسیالیست باشد. دانشجویان چپ که از یک سو با سوابق چپ‌های مذهبی در حذف نیروهای سیاسی دمکرات ایران آشنا می‌شوند و از سوی دیگر روح عدالت‌پژوهانه آنان را فعالیت در چارچوب تشکل‌های ملی‌گرا راضی نمی‌کند، در جستجوی راهی برای تشکل و فعالیت مستقل‌اند. ما می‌گوییم داشتن انجمن‌های مستقل، حق همه دانشجویان است. در همان حال، گرد آمدن دانشجویان بر اساس اشتراکات سیاسی و اعتقادی، مانع از فعالیت مشترک برای اهداف مشترک نیست، چنانکه تجربه جاری همگامی، همسویی و در مواردی همکاری دانشجویان مذهبی و غیرمذهبی را نشان می‌دهد. شعار دیرین جنبش دانشجویی ایران، «اتحاد، مبارزه، پیروزی» نیز چیزی جز این نمی‌گوید.

دانشجویان چپ غیرمذهبی می‌توانند و باید حق تشکل مستقل خود را به مقامات دانشگاهی تحمیل کنند. علاوه بر این، حق دانشجویان است که نهادهای صنفی آنان از زیر چتر تشکل‌های اسلامی بیرون آید و در انتخابات این نهادها، گروه‌های مختلف با تعلقات سیاسی و عقیدتی گوناگون بتوانند لیست کاندیداهای خود را معرفی کنند. ▣

تظاهرات دانشجویی ده‌ها شهر را فرا گرفت

ادامه از صفحه اول

بوده است. در جریان برگزاری تظاهرات چندین نارنجک دودزا به میان جمعیت پرتاب شد و چماقداران بارها به دانشجویان یورش آوردند. یک عضو اتحادیه ملی دانشجویان و فارغ‌التحصیلان ایران و همچنین خانم الهه امیرانتظام در این مراسم سخنرانی کرده و خواستار آزادی محسن کدیور، عباس امیرانتظام و دیگر زندانیان سیاسی در ایران شدند.

به دنبال دستگیری منوچهر محمدی یکی از رهبران اتحادیه ملی دانشجویان در این تظاهرات، دانشجویان دانشگاه تهران تهدید کردند در صورت ادامه بازداشت او، روز یکشنبه ۹ خرداد در دانشگاه تهران تحصن خواهند کرد. منوچهر محمدی چند ساعت پیش از شروع تحصن آزاد شد و ۸ نفر دیگر از دانشجویان دستگیر شدند. در دانشگاه تهران اطلاعیه‌هایی با امضای جعلی مبنی بر انصراف از تحصن به در و دیوارها نصب شد و دانشگاه تهران به محاصره کامل نیروهای انتظامی درآمد. اما دانشجویان علیرغم آن که سازمان دهندگان تحصن را دستگیر کرده بودند، توانستند به مدت کوتاهی در محوطه دانشگاه تظاهرات کنند و برخواست خود مبنی بر آزادی زندانیان سیاسی تاکید نمایند.

تظاهرات دانشجویان دانشگاه آزاد

در هفته‌های گذشته، در تهران، مشهد، شیراز، قائم‌شهر، ورامین، شهرضا و بسیاری دیگر از شهرهای بزرگ و کوچک ایران که پای دانشگاه آزاد به آنجا باز شده است، صدای آزادیخواهی دانشجویان این دانشگاه به گوش رسید. عبدالله جاسبی رئیس دانشگاه آزاد و از اعضای رهبری جمعیت ارتجاعی مؤتلفه اسلامی، در نماز جمعه دو هفته پیش تهران دانشجویان دانشگاه آزاد را تهدید به سرکوب کرد. جاسبی طی یک سخنرانی در دانشگاه آزاد مشهد مورد اعتراض دانشجویان قرار گرفت و معترضین به لحن توهین‌آمیز

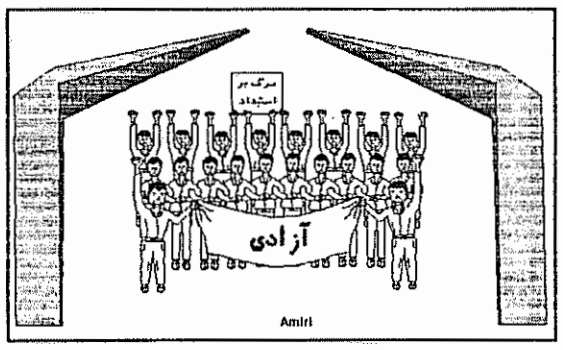

او، شیشه‌های اتومبیلش را شکستند. در دانشکده حقوق دانشگاه آزاد تهران، نصب عکس مصدق در تابلوی اعلانات کانون دانشجویان مسلمان، از معدود تشکل‌هایی که در این دانشگاه اجازه فعالیت دارد، واکنش چماقداران و مسئولان دانشگاه را برانگیخت و دفتر کانون مزبور مورد حمله حزب‌اللهی‌ها قرار گرفت.

همچنین در هفته‌های گذشته چندین مورد راهپیمایی و تظاهرات دانشجویان دانشگاه آزاد در اعتراض به وضعیت بد معیشتی آنان صورت گرفته است. مطبوعات تهران می‌نویسند در خوابگاه‌های دانشگاه آزاد که اجاره بهای سنگینی دارد، تا ۱۴ نفر در یک اتاق زندگی می‌کنند. حداقل در یک مورد، راهپیمایی دانشجویان در تهران مورد تعرض نیروهای سرکوب حکومت قرار گرفت و هشت دانشجوی دختر و پسر، پس از بازداشت روانه دادگاه شدند.

بنابر گزارش‌ها در یکی از تظاهرات دانشجویان دانشگاه آزاد در تهران، که روز چهارشنبه ۵ خرداد صورت گرفت، دانشجویان پس از آن که مسئولان دانشگاه حاضر به گفتگو با آن‌ها نشدند در برابر درب‌های بسته دانشگاه تجمع کردند. تجمع دانشجویان مورد حملات حزب‌الله قرار گرفت و دانشجویان در زیر حملات شدید آنان به سوی میدان انقلاب راه‌پیمایی کردند. دانشجویان در شعارهای خود خواهان آزادی دانشجویان دستگیر شده، برکناری جاسبی رئیس دانشگاه آزاد و رسیدگی به مشکلات صنفی خود گردیدند.

دستگیری‌های گسترده

بنا به گزارش‌ها، در جریان تظاهرات چهار خرداد دانشگاه تهران گروهی از دانشجویان دستگیر شدند. منوچهر محمدی یکی از رهبران اتحادیه ملی دانشجویان و فارغ‌التحصیلان نیز در شمار بازداشت‌شدگان بود که بعد از چند روز آزاد شد.

دستگیری دانشجویان در روزهای بعد ادامه یافت و غلامرضا مهاجری نژاد یکی دیگر از رهبران این اتحادیه همراه با هفت دانشجوی دیگر دستگیر شدند و چند روز در زندان نامعلومی به سر بردند. مهاجری‌نژاد پس از آزادی اعلام کرد که در زندان با او بسیار بدرفتاری کرده‌اند.

همچنین روزنامه‌های اصلاح‌طلب خبر از دستگیرهای پی در پی اعضای دفتر تحکیم وحدت و انجمن‌های اسلامی می‌دهند. به نوشته روزنامه جهان اسلام، پس از برگزاری تظاهرات دوم خرداد دفتر تحکیم وحدت در مشهد، دو تن از اعضای شورای مرکزی انجمن اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد به نام‌های رضا سندگل و اصغر افتاده توسط مامورین وزارت اطلاعات بازداشت شده‌اند. به نوشته این روزنامه، گروهی از دانشجویان از جمله علی صادقی، عضو سابق انجمن اسلامی دانشگاه علامه طباطبایی نیز در تهران توسط مامورین وزارت اطلاعات دستگیر شده‌اند.

گزارش‌ها همچنین خبر از دستگیری‌های بیشتری در دانشگاه آزاد می‌دهد. به گفته دانشجویان این دانشگاه در واحد تهران، دست‌کم ۸ نفر از دانشجویان دختر و پسر این دانشگاه به دنبال اعتراض علیه سیاست‌های مستبدانه رئیس این دانشگاه توسط عوامل انتظامی و اطلاعاتی بازداشت شده‌اند.

استمدادهای بی‌پاسخ

در حالی که دانشجویان به طور وحشیانه‌ای زیر فشار دشمنان آزادی قرار دارند و گروه گروه توسط عوامل اطلاعاتی و انتظاماتی دستگیر می‌شوند، استمدادهای آنان از رئیس‌جمهور در جهت حمایت از خواسته‌ها و حقوق دانشجویان، بی‌پاسخ مانده است. به دنبال نامه سرگشاده اعتراضی دفتر تحکیم وحدت به وزیر کشور، به جای آقای وزیر، نیروی انتظامی تهران بزرگ با صدور اطلاعیه‌ای اعلام کرد دانشجویان را مورد پیگرد قرار می‌دهد. بنا به این اطلاعیه، دانشجویان با شعارهای تند، پلاکاردهای تحریک‌آمیز و راهپیمایی غیرقانونی، «بهانه‌های لازم» را در اختیار مخالفان گردهمایی دانشجویی دوم خرداد قرار داده‌اند!

دانشجویان دانشگاه آزاد مشهد نیز در نامه سرگشاده‌ای از رئیس‌جمهور خواستند از رئیس این دانشگاه به دلیل رفتار توهین‌آمیز با دانشجویان و سرکوب آنان بازخواست کنند و از حقوق دانشجویان دفاع کند.

همچنین انجمن اسلامی دانشجویان پیرو خط امام و جبهه دوم خرداد با ارسال نامه سرگشاده‌ای خطاب به آقای خاتمی نوشت: «آقای رئیس جمهور از دانشجویان دانشگاه آزاد دفاع کنید!»

آقای خاتمی و دولت او تا کنون این نامه‌ها و چندین نامه دیگر دانشجویان را که خواستار قطع حملات عوامل چماقدار، آزادی دانشجویان دستگیر شده و حمایت از خواست‌های دانشجویان شده‌اند، بی‌پاسخ گذارده‌اند.

نبوی: تظاهرات نکنید!

همزمان با اوج‌گیری جنبش دانشجویی و خواست‌ها و حرکات رادیکال دانشجویان،

ادامه در صفحه ۳

دانشگاه آزاد، دیوارها فرو می‌ریزند

به دنبال تظاهرات گسترده دانشجویان دانشگاه آزاد، روزنامه نشاط در مقاله‌ای به بررسی «عوامل داخلی نارضایتی دانشجویان دانشگاه آزاد اسلامی» پرداخت. بخش‌هایی از این مقاله را در زیر می‌خوانید:

عبدالله جاسبی یک بورکرات محافظه کار است که قریب به دو دهه ریاست دانشگاه آزاد اسلامی را برعهده دارد. او که پیش از این در مقام‌های حکومتی مهم دیگری نیز قرار داشت، توسط هیات امنایی مرکب از مقام‌های عالی‌رتبه جمهوری اسلامی به این مقام برگزیده شده است. در هیات موسس دانشگاه آزاد اسلامی، آیت‌الله سید علی خامنه‌ای، اکبر هاشمی رفسنجانی، مرحوم حاج سید احمد خمینی، میرحسین موسوی و آیت‌الله سید عبدالکریم موسوی اردبیلی حضور داشتند. هیات موسس که از آغاز تاسیس این دانشگاه نقش هدایت آن را داشته است، در سال‌های اخیر نقش چندان آشکاری را برعهده نگرفته است. برخی آگاهان می‌گویند دو مقام دولتی پیشین (میرحسین موسوی نخست‌وزیر سابق و آیت‌الله سید عبدالکریم موسوی اردبیلی رئیس قوه قضائیه) عملا نقش خود را از دست داده‌اند.

هر چند که اکبر هاشمی رفسنجانی همچنان نقش فائقه دارد، دانشگاه آزاد اسلامی برخلاف نامش یک موسسه آموزش عقاید اسلامی نیست. در حقیقت آن‌چه در نام این موسسه آموزش عالی برجسته است، آزاد بودن آن است. در ابتدای انقلاب هنگامی که دانشگاه‌های غیردولتی از سوی مقام‌های حکومت جدید منحل شدند، مدیران کنونی این دانشگاه درصدد برآمدند که با اجازه بنیانگذار جمهوری اسلامی به تاسیس دانشگاهی خصوصی تن در دهند. این دانشگاه که با حمایت مسئولان بلندپایه دولتی اما جدا از ساختار رسمی نظام آموزشی عالی ایران تاسیس شد. در هفده سالی که از تاسیس آن می‌گذرد، تبدیل به چرخ پنجم آموزش عالی شده است. عبدالله جاسبی رئیس دانشگاه آزاد اسلامی در مقام یک وزیر علوم در سایه کوشیده است خود را از ساختار رسمی آموزش عالی کشور جدا سازد و حتی در این جداسازی چندان به گرایش سیاسی رقیب بها نداده است. یک روزنامه‌نگار آگاه از مسائل آموزش عالی ایران در دهه گذشته می‌گوید: عبدالله جاسبی هم در برابر مصطفی معین (وزیر کنونی چپگرای آموزش عالی) و هم در برابر محمدرضا گلپایگانی (وزیر پیشین محافظه کار آموزش عالی) ایستاده است. جاسبی می‌گوید: مسائل حوزه کاری‌اش ربطی به دولت ندارد و او از یک نهاد عالی‌رتبه دیگر به نام شورای عالی انقلاب فرهنگی (یک پارلمان فرهنگی اما انتصابی) دستور می‌گیرد. با چنین توصیفی است که در می‌یابیم خواست دانشجویان برای استعفای عبدالله جاسبی تا چه اندازه تندروانه و رادیکال است. جاسبی بخش عمده‌ای از این اقتدار را در پناه ارتباطات بسیار گسترده‌اش با جناح محافظه کار بدست آورده است. جاسبی عضو شورای مرکزی جمعیت موتلفه اسلامی ـ یک حزب سیاسی سابقه‌دار محافظه کار ـ است که بر نهادهای موثری مانند مجلس شورای اسلامی، قوه قضائیه، شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت نظام اثرگذار محسوب می‌شود. آیا در چنین دانشگاهی می‌توان انتظار یک جریان دانشجویی قدرتمند را داشت؟

پاسخ به این سوال نیاز به تاملی دقیق‌تر دارد. لایه‌های مختلف قدرت در دانشگاه آزاد به گونه‌ای طراحی شده است که دانشجو در آن کمترین نقشی را داشته باشد. در حالی که سهم مهمی از سرمایه مالی این دانشگاه توسط دانشجویان پرداخته می‌شود تا چند سال پیش هنوز هیچ گروه دانشجویی مستقلی در این دانشگاه تاسیس نشده بود. یکی از تحلیل‌گران مسایل اجتماعی در ایران چهار نهاد قدرت در دانشگاه آزاد را چنین برمی‌شمارد:

اول ـ ریاست دانشگاه که معمولا از میان مدیران بازنشسته دانشگاه‌ها و آموزش و پرورش انتخاب می‌شوند (تعدادی از این مدیران سابقه نظامی داشته‌اند).

دوم ـ نهادهای زیر پوشش رهبری که به نام دفاتر فرهنگ اسلامی مشهورند.

سوم ـ نهادهایی نظامی به نام بسیج دانشجویی که زیرنظر سپاه پاسداران انقلاب اسلامی فعالیت می‌کنند و بعضا از نیروهای منسوب به گروه‌هایی مانند انصار حزب‌الله تشکیل شده‌اند. (خبرنگار خصوصی نشاط گزارش می‌دهد یکی از رهبران سابق این گروه مدت‌ها ریاست یکی از همین نهادها را در تهران به عهده داشت).

و چهارم ـ حراست که مدیریت کل آن زیرنظر وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی ایران فعالیت می‌کند.

آرایش نیروهای حاکم در این نهادها به گونه‌ای چیده شده است که به ترتیب می‌توان اعضایی متمایل به جمعیت موتلفه اسلامی، جامعه روحانیت مبارز و انصار حزب‌الله را در هر یک از این نهادها مشاهده کرد. با وجود این، از زمان ریاست جمهوری سیدمحمد خاتمی در ایران فعالیت گروه‌های دانشجویی در این دانشگاه بیشتر شده است...

با وجود این همه، ماجراهای اخیر را نمی‌توان به فعالیت گروه‌های جدید دانشجویی محدود کرد. دانشجویانی که در هفته گذشته تظاهرات خیابانی علیه عبدالله جاسبی را سازمان داده‌اند، می‌گویند که عضو فعال هیچ‌کدام از این تشکل‌ها نیستند و برای برگزاری آن از تشکل‌های دانشجویی موجود دستوری دریافت نکرده‌اند...

ناظران آگاه معتقدند وضعیت به وجود آمده در دانشگاه آزاد، محصول رشد غیرمنتظره نسل فارغ‌التحصیلان این دانشگاه است. بخشی از این رشد را می‌توان در قالب حضور دانشجویان دانشگاه آزاد در رسانه‌ها و نیز گروه‌های سیاسی یافت. به تعبیر همین ناظران، دانشگاه آزاد تا چندی پیش مانند قلعه فتح‌ناشده‌ای بود که کمتر رسانه‌ای امکان حضور در آن را می‌یافت. اینک با حضور دانشجویان این دانشگاه در رسانه‌های کشور، اوضاع به گونه‌ای غیرمنتظره شفاف شده است. بخشی از این شفافیت را می‌توان در شکل عریان شدن مطالبات صنفی دانشجویان دید. در حالی که طی دو دهه گذشته هیچ‌گاه وضعیت رفاهی دانشگاه آزاد بدتر از وضع موجود نبوده است. اینک انباشت مطالبات استیفا نشده به شکل تظاهرات توده‌ای خود را نشان داده است. در کنار این مطالبات صنفی باید به هویت جدید سیاسی دانشجویان در این دانشگاه نیز اشاره کرد. مدیران دانشگاه آزاد به نحو آگاهانه‌ای کوشیدند در دو دهه گذشته دانشگاه آزاد را به ماشین مدرک‌سازی بدل سازند، غافل از آن که این تحصیل‌کردگان نوظهور سطح جدیدی از مطالبات سیاسی را نیز با خود به ارمغان خواهند آورد. در حوالی دوم خرداد ۷۶ در حالی که عبدالله جاسبی سوار بر اتومبیل خود می‌کوشید دانشجویان زیر مجموعه خود را به حمایت از علی‌اکبر ناطق نوری ترغیب کند، بر او آشکار شد که این دانشجویان انتخاب دیگری را در دستور کار خود قرار داده‌اند. در بسیاری از شهرهای دور افتاده ایران، این دانشجویان دانشگاه آزاد بودند که از برکت شعب متعدد دانشگاه آزاد در سراسر کشور، در جاهایی از کاندیداتوری محمد خاتمی حمایت می‌کردند که حتی دانشجویان دانشگاه‌های دولتی به آن راهی نداشتند.

این نیروی عظیم اجتماعی اینک به میدان آمده است. اما آیا کسانی که خود را در صف مقدم مقابله با آن قرار داده‌اند، خواهند توانست این وضعیت را تا انتها در خود نگه دارند؟ ▣

www.iran-archive.com

پیرامون دیدار رئیس‌جمهور با آیات عظام در قم چه گذشت؟

خاتمی رئیس جمهوری اسلامی روزهایی پس از ۲ خرداد امسال به شهر قم سفر کرد تا هم با مردم و هم با روحانیون آن شهر دیداری جمعی داشته باشد و با «آیات عظام» آن شهر دیدارهایی خصوصی و فردی به عمل آورد. وی در نخستین روز دیدار خود در برابر مردم با ایراد سخنانی تلاش نمود که به سهم خود فاصله عمیق میان جوانان و روحانیت را تا حدی پرکند. به این منظور وی در سخنرانی خود از یک سو به روحانیون هشدار داد که «اگر جوانان پاسخ‌های خود را از حوزه نگیرند از مراکز دیگری می‌گیرند که خطرناک است» و از سوی دیگر گفت: «هیچ نهاد مدنی و اجتماعی سراغ نداریم که جای روحانیت و حوزه‌های علمیه را بگیرد.» خاتمی در این سخنرانی با اظهار این‌که «اگر خواستار استقلال، عزت و آزادی هستیم، باید بدانیم که جامعه مدنی جز بر پایه دین و تکیه بر روحانیت شکل نخواهد گرفت»، بار دیگر نشان داد که درک درستی از جامعه مدنی ندارد و آن را به عنوان جامعه‌ای که در آن ساختارهای سنتی چون روحانیت نقش فائقه خود را از دست می‌دهند و مذهب به آن سو میل می‌کند که مساله خصوصی شهروندان شود، نمی‌شناسد.

خاتمی در قم هم‌چنین با آن دسته از «آیات عظام» که حکومت به رسمیت می‌شناسد، دیدار کرد، اما جرئت ننمود که به پیت منتظری و چند تن دیگر از آیات عظام که مغضوب حکومت‌اند، نزدیک شود.

وی در این راستا دیدارهایی با صافی گلپایگانی، بهجت، مکارم شیرازی، شبیری زنجانی، نوری همدانی، فاضل لنکرانی، وحید خراسانی، یوسف صانعی و موسوی اردبیلی داشت. از جمع افراد یاد شده، شاید تنها دو تن آخر با او تا حدی هم‌عقیده و هم‌راه بودند. دیگران، اغلب بیشترین «رهنمودهایشان» به خاتمی در جهت تحدید آزادی‌های سیاسی و مطبوعات بود. خاتمی هم در گفتگو با هر یک به تناسب با آنان همزبانی کرد.

خاتمی در دیدار با صافی، «آزادی را در سایه عبودیت خدا» دارای مفهوم دانست و ادعا کرد که «هویت ایرانی ما اسلامی است.»

وی در برابر فاضل لنکرانی که بر تبیین حدود آزادی‌های قانونی تأکید کرد، اظهار نگرانی نمود که «عده‌ای اسلام، روحانیت و مقدسات را در حد یک سلیقه پایین بیاورند» و خواهان رعایت ضوابط اسلامی در همه شئون اجتماعی شد.

خاتمی در دیدار با مکارم شیرازی نیز که از برخی نشریات انتقاد و بر تبیین حدود آزادی‌های مطبوعات تأکید داشت، سخنانی از این دست بیان کرد. مکارم شیرازی هم در مقابل به تشویق خاتمی با اشاره به سخنرانی‌های اخیرش گفت: «سخنرانی شما در جمع اعضای شوراهای اسلامی و نیز سخنرانی دیروز در جمع مردم قم بسیار ارزشمند و مفید بود و مبین این نکته است که تأکید رئیس جمهور بر ارزش‌ها یک تأکید دائمی است».

البته این از خصوصیات خاتمی است که در هر جمعی تا حد زیادی با آن جمع هم‌زبان می‌شود. تاکنون دیده شده است که برای مثال سخنان وی در جمع دانشجویان همواره متفاوت بوده است با آنچه که در محافل و مجالس مذهبی و در جمع روحانیون ابراز داشته است. با این حال به نظر می‌رسد علاوه بر آن چه که به طور رسمی از دیدارهای خاتمی با آیات عظام در مطبوعات انتشار یافت، در این دیدارها گفتگوهای دیگری هم صورت گرفته است که بسیار مهم‌تر بوده ولی به صفحات روزنامه‌ها راه نیافته و به آگاهی مردم نرسیده است. از جمله گمان‌ها یکی هم این است که تلاش‌هایی در جهت ایجاد تفاهم بیشتر رئیس‌جمهور با روحانیون بزرگ محافظه کار و همچنین خامنه‌ای در میان بوده است. نکته‌ای که از چشم تیزبین دست‌اندرکاران مطبوعات در داخل کشور دور نمانده است و آنان به تلویح در مقالات خود بر آن اشاره می‌کنند نزدیکی بیشتری است که بار دیگر میان رئیس‌جمهور با سایر سردمداران دیگر حکومت و به‌ویژه خامنه‌ای به چشم می‌خورد.

به هم چه گفته‌اند؟

در روزهای اخیر یگانگی بیشتری در سخنان خامنه‌ای، خاتمی، رفسنجانی و ناطق‌نوری دیده می‌شود. شاید بتوان گفت که ناطق‌نوری اندکی مواضع راست‌روانه خود را تعدیل کرده است و خاتمی، به خواست‌های آزادی‌خواهانه مردم توجه کمتری نشان می‌دهد. ترجیع‌بند سخنان اخیر آنان اینست که طرفدارانشان وجود اختلاف نظر در میان «خودی»ها را بپذیرند اما با همبستگی، مانع نفوذ افراد «غیرخودی» در ارکان حکومت شوند.

سفر خاتمی به قم در بسیاری محافل در این راستا ارزیابی شده و بیش از همه کوششی دانسته شده برای اطمینان دادن به «مراجع» نظام که وی «مصالح نظام» را بیش از هر چیز در نظر خواهد داشت. ▣

ایران برای همه ایرانیان!

ادامه از صفحه اول

مقابله غیرقانونی با آن. زیرا برای کسی که با این حکومت مخالف است، جایی جهت فعالیت آزادانه، علنی و مسالمت‌آمیز وجود ندارد. مطابق تمامی قوانین حکومت اسلامی، مخالفت با حکومت جرم است و بسته به میزان مخالفت، سرکوب می‌شود. در ایران مردم آزادند یا از دولت دفاع کنند یا از مجلس و قوه قضائیه و ولایت فقیه، یا مدافع این جناح باشند، یا مدافع آن جناح. اگر نیز با هیچ کدام از جناح‌ها سرسازگاری ندارند، باید به جمهوری اسلامی تن دهند، خارج از این دایره هیچ چیز مجاز نیست.

واقعیت این است که دموکراسی مورد نظر رئیس‌جمهور اصلاح‌طلب تنها شامل کسانی است که جمهوری اسلامی را پذیرفته‌اند و به تعبیری «خودی» هستند و یا در بهترین حالت علیه آن سخنی به میان نمی‌آورند. بیرون از این دایره، هنوز کمتر اصلاح‌طلبی شهامت سخن گفتن از حقوق مخالفان را یافته است. اصلاح‌طلبان می‌کوشند این نقیصه بزرگ در اندیشه و عمل خود را ظاهرا با تمسک به قانون حل کنند و چند صباحی است که از «حقوق قانونی» کسانی که قانون را پذیرفته‌اند سخن می‌گویند. اما آن‌ها به این طریق راهی را نمی‌گشایند، تنها دایره بسته را اندکی وسیع‌تر می‌سازند زیرا مشکل این جاست که قوانین جمهوری اسلامی که وفاداری به آن‌ها طلب می‌شود، از یک سو «برانداز»پرور است و از سوی دیگر به صراحت حکم به براندازی «برانداز»ها می‌دهد!

آقای رئیس‌جمهور که مسئولین وزارت اطلاعات را به سرکوب «برانداز»ان تشویق می‌کند، توضیح نمی‌دهد حق مخالفت با حکومت را می‌پذیرد یا نه؟ آیا از نظر او همه مردم ایران محکومند که به این رژیم تن بدهند یا حق دارند بطور دموکراتیک، مسالمت‌آمیز و قانونی برای تغییر آن فعالیت کنند؟ ما بارها اعلام کرده‌ایم با این حکومت مخالفیم و می‌خواهیم یک حکومت دموکراتیک در کشور تشکیل شود و رای مردم اساس همه چیز باشد، ما این را نیز اعلام کرده‌ایم که می‌خواهیم این هدف خویش را بطور مسالمت‌آمیز در کشور خود و به طور آزادانه دنبال کنیم. اما اکنون آقای رئیس‌جمهور به مامورین وزارت اطلاعات خود دستور می‌دهد که ایران را برای ما و دیگرانی که مثل ما می‌اندیشند، همچنان ناامن نگاه دارند.

آنان که امروز برای مبارزه با مخالفین خود به چنین راه‌حل‌های سرکوب‌گرانه‌ای متوسل می‌شوند گام در راهی گذارده‌اند که خود نیز از زمره قربانیان آن خواهند بود. «برانداز» یک مفهوم نسبی است و می‌تواند در دست هر گروهی بنا به تمایل خویش ابزاری برای سرکوب دیگران باشد. شاید آقای خاتمی و هواداران او در کاربرد این واژه و متصف کردن دیگران به آن اندکی احتیاط به خرج بدهند و برخی از جریانات «غیرخودی» را مشمول این واژه ترسناک و مهیب نسازند، اما مگر آن‌ها تنها نیروهایی هستند که درایران در حکومت شریکند، مگر هم‌اینک روزنامه‌های جبهه ارتجاع و رهبران حزب‌الله، اصلاح‌طلبان حکومتی را نیز مستقیم و غیرمستقیم به تلاش برای براندازی رژیم، به «خط گرفتن» از بیگانگان متهم نمی‌کنند؟

تاسف‌آور است که رئیس‌جمهور در دیدار با مسئولان وزارت‌خانه‌ای که کارنامه‌ای بسیار سیاه در سرکوب و کشتار دگراندیشان و مخالفان داشته است، به جای تاکید بر حقوق مخالفین و به جای پرهیز دادن از پیگرد و سرکوب دائم آنان، از ناامن کردن کشور برای آنان سخن به میان می‌آورد. این وزارت‌خانه احتیاج به چنین رهنمودهایی ندارد، بیست سال است که چنین کرده است و کشتار نویسندگان و آزادی‌خواهان ایران در پاییز سال گذشته را نیز دقیقا با همین هدف انجام داد که ایران را برای مخالفان و مخالفت ناامن سازد. به دنبال همین سخنان بود که مسئولان وزارت اطلاعات موج تازه‌ای از تهدید به راه انداختند و گفتند و تکرار کردند که اجازه نخواهند داد، «غیرخودی‌ها»، و «معاندین» در ایران از حقوق شهروندی برخوردار باشند. این تهدیدات به ویژه با نزدیک شدن انتخابات مجلس شورای اسلامی تشدید می‌شود و مسئولان وزارت اطلاعات که معلوم نیست چه حقی دارند این گونه آشکارا در امور مربوط به انتخابات مجلس شورا دخالت کنند، هم‌صدا با روحانیون مرتجع و سران جناح محافظه کار خط و نشان می‌کشند مانع «نفوذ غیرخودی»ها به مجلس و مراکز دیگر خواهند شد.

ما با احساس مسئولیت عمیق نسبت به شرایط حساسی که کشور ما در آن قرار دارد، بار دیگر این واقعیت را مورد تاکید قرار می‌دهیم که چنین راهی ایران را به سوی دموکراسی، ثبات و آرامش نخواهد برد. با این روش ایران «امن» نخواهد شد و ناامنی ادامه خواهد یافت. هر برنامه‌ای که بخواهد ایران را به سوی دموکراسی، آرامش و امنیت رهنمون سازد، به اعتقاد ما باید موارد زیر را درنظر گیرد:

۱. ایران به همه ایرانیان تعلق دارد و هیچ‌کس از جمله آقای رئیس جمهور اجازه ندارد آن را برای گروهی از ایرانیان به دلیل اعتقاداتی که دارند «ناامن» سازد.

۲. مخالفت با حکومت حق دموکراتیک و انسانی هر شهروند ایرانی است. هر انسان ایرانی آزاد است با حکومتی که با آن موافق نیست مبارزه کند و در جهت حکومتی که با آن موافق است فعالیت نماید.

۳. مسئولیت اصلی ایجاد خشونت، بر عهده کسانی است که به اندازه و سهم خود، مانع حاکمیت اراده مردم از طریق انتخاب آزادانه آن‌ها و جلوگیری از فعالیت‌های سیاسی و مسالمت‌آمیز مخالفین خود می‌شوند. خشونت را تنها زمانی می‌توان مهار کرد که حق فعالیت سیاسی آزادانه همه احزاب و گرایش‌های سیاسی در کشور به رسمیت شناخته شود و توسط قانون مورد حمایت قرار گیرد.

۴. شرط استقرار دموکراسی در کشور و زندگی مسالمت‌آمیز، در آن است که فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی بدون توسل به خشونت و اسلحه، به کارگیری زندان و شکنجه و انواع توطئه‌های دیگر صورت گیرد. حکومت و مخالفان آن باید بپذیرند که در مبارزه علیه یکدیگر به اسلحه متوسل نشوند و به جای به کارگیری اسلحه، زندان و شکنجه، قضاوت را به رای مردم واگذارند. رای مردم بالاتر از هر اراده‌ای قرار گیرد و این رای مشروط به هیچ چیز از جمله «مصالح نظام» نشود. ▣

نهادهای مدنی؛ چاره‌ای باید اندیشید

مقاله زیر به قلم یک روزنامه‌نگار ایرانی که مدتی سردبیر روزنامه «مناطق آزاد» بوده است، نوشته شده و در روزنامه نشاط به چاپ رسیده است. این مقاله تلاشی برای توضیح این حقیقت است که نهادهای جامعه مدنی باید بتوانند مستقل از حکومت به مفهوم عام آن باشند و نشانگر آن است که بخشی از اصلاح‌طلبان در ایران، به دیدگاه‌هایی دست یافته‌اند، که برای آینده جنبش دموکراسی در ایران امیدبخش و بااهمیت است. این مقاله را در زیر می‌خوانید:

جنبش دانشجویی و اصحاب مطبوعات در حال حاضر به عنوان مهمترین نیروی اجتماعی برای دفاع از آزادی و مردم‌سالاری در جامعه ایران ظاهر شده‌اند و هر دو نیز تحت فشار فزاینده‌ای قرار دارند. از آن‌جا که اعمال فشار علیه این دو قشر اجتماعی به صورتی خشن و خارج از چارچوب قانون صورت می‌گیرد، وجود یک «حفاظ ایمنی‌بخش» در برابر فشارها ضرورت تام دارد، اما حفاظ ایمنی‌بخش درست همان چیزی است که در شرایط حاضر وجود ندارد! در غیاب حفاظ‌های ایمنی‌بخش، اصحاب مطبوعات و دانشجویان فعال از صورت حامیان آزادی و مردم‌سالاری خارج شده و به صورت قربانیان آن‌ها درآمده‌اند و ظاهرا باید هزینه تمام مصائب را بپردازند. در این میان، نهادهای دولتی توان حمایت از قربانیان را در برابر خشونت‌طلبان ندارند و اگر هم داشته باشند، شجاعت و ارادهٔ ورود به این عرصه را ندارند وگرنه تاکنون دست‌کم یک بار به استغاثه‌هایی که در قالب نامه‌های سرگشاده کثیرالامضاء خطاب به آن‌ها صادر می‌شد، پاسخ مثبت می‌دادند.

به ناگزیر باید در پی راه‌حلی بود. تجربهٔ بشری ایجاد نهادهای مدنی را که به صورت سنگر در برابر قدرت‌های بلامنازع عمل می‌کنند، به عنوان راه‌حل پیش روی ما قرار می‌دهد. اما درک و دریافت ما از نهادهای مدنی هنوز ابتدایی و خام و ناقص است. در واقع سرشت نهاد مدنی به عنوان یک سنگری با درخواست از دولت برای کمک به نهادسازی مدنی در تناقض است. به عبارت صریحتر، چشم دوختن به دولت‌ها ـ با هر ماهیتی ـ برای کمک به شکل‌گیری نهادهای مدنی کاری عبث و بی‌نتیجه است. حتی فراتر از این، هدایت و مدیریت نهادهای مدنی توسط نیروهای وابسته به قدرت حاکم نیز نوعی نقض غرض است.

اینکه دانشجویان و روزنامه‌نگاران هر دو، از تشکل‌های مدنی نیمه جانی برخوردارند، اما این تشکل‌ها به دلیل نگاه خاص مدیران آن‌ها به دستگاه دولتی، امکان حمایت موثر از اعضای خود را ندارند و حتی در مواردی، اعضای خود را به صورت «بلاگردان» دولت درآورده‌اند!

در این باره، انجمن صنفی روزنامه‌نگاران مثال زدنی است. البته در این جا قصد نفی و یا تضعیف انجمن که پاره‌ای محافل خشونت‌طلب در پی آنند، نیست. اما این واقعیت را هم نمی‌توان از نظر دور داشت که انجمن صنفی روزنامه‌نگاران تاکنون جز انتشار چند بیانیه که همگی از سوی صاحبان قدرت نادیده گرفته شده‌اند، اقدام موثری در جهت حمایت از روزنامه‌نگاران کشور نکرده است و بیش از این هم کاری از آن برنمی‌آید.

یکی از بزرگ‌ترین مشکلات انجمن، رابطه خاص برخی از اعضای هیات مدیره آن با دستگاه دولتی است. مسلما با چنین شرایطی، هنگامی که حمایت از یک وزیر یا مدیر دولتی در برابر حمایت از یک روزنامه‌نگار قرار گیرد، آن که قربانی می‌شود و حقش مورد بی‌توجهی قرار می‌گیرد، روزنامه‌نگار است. ▣

احمد زیدآبادی
روزنامه‌نگار و سردبیر سابق روزنامه مناطق آزاد

هراسان از برهم خوردن «نظم عمومی»

ادامه از صفحه اول

حکومتی که بر آنان فرمان می‌راند بالا برد و حکمرانی را برای حاکمان دشوار سازد. از این روست که حکومتگران به دقت مواظب پایین ماندن و پایین کشیدن فتیله‌ها هستند تا مبادا که با بالا رفتن آنها، دامنشان شعله‌ور گردد.

نخستین و دومین جلسه محاکمه نقدی در جوی متفاوت با سه جلسه بعدی آن برگزار شد. علیزاده طباطبائی وکیل شهرداران تهران و عضو شورای شهر تهران هم‌زمان با نخستین جلسات در مقابل سخنان نیازی رئیس سازمان قضائی نیروهای مسلح که ادعا کرده بود «شکنجه‌ئی در کار نبوده» یا «تخلفات صورت گرفته مستقیماً به آقای نقدی ارتباط ندارد» در مصاحبه با مطبوعات داخلی اظهار داشت که «براساس مستندات ما، نقدی شخصاً در قضیه شهرداران دخالت داشته و نقش او در این زمینه تنها به آمریت در ارتکاب آزار و اذیت بدنی خلاصه نمی‌شود». او با اعتراض به این‌که «چرا یک مقام قضائی که در این پرونده سمتی ندارد قبل از پایان دادگاه اظهار نظر کرده است» اعلام کرد از دادگاه خواسته است گفته‌های نیازی تکذیب شود، وگرنه وی «مدارک و مستنداتی در زمینه آزار مدیران شهرداری را که در دست دارد در اختیار مطبوعات قرار خواهد داد».

در آن هنگام وی و حکیمی‌پور عضو دیگر شورای شهر تهران، در کنار این خواست عمومی که دادگاه علنی باشد، به‌طور خاص نیز شرکت در جلسات دادگاه را حق اعضای شورای شهر دانستند تا در جریان ریز مسائل مطروحه قرار گیرند. متعاقباً نیز شورای شهر تهران با صدور نامه سرگشاده‌ای به یزدی، رسیدگی به جرائم نقدی و یارانش را در صلاحیت محاکم عمومی دانست و ضمن درخواست اصلاح روند حاکم بر جلسات، خواستار آن شد که اعضای شورا به عنوان نماینده افکار عمومی و اراده اهالی تهران در جلسات دادگاه حاضر شوند و گزارشات لازم را به اطلاع مردم برسانند. اکنون با وجود گذشت چند هفته از نوشتن این نامه و برگزاری چند جلسه دیگر محاکمه، خبری از پاسخ یزدی به این نامه و میزان پی‌گیری نویسندگان نامه در دست نیست.

در جلسات بعدی محاکمه، شاکیان و وکیلانشان مفاد شکایتشان را به دادگاه ارائه کردند. نقدی در چهارمین جلسه، صلاحیت دادگاه برای رسیدگی به اتهاماتش را به زیر سؤال برد و در جلسه پنج دادگاه قاضی آن بر صلاحیت دادگاه تأکید کرد. مطبوعات داخل کشور که مجدداً به شدت تحت فشار قرار گرفته‌اند گزارش سه جلسه اخیر را تنها در یکی دو پاراگراف کوتاه به مردم ارائه دادند. مدیران مسئول این روزنامه‌ها اکنون بیشتر دست به عصا حرکت می‌کنند چرا که دیدند چگونه مدیر مسئول روزنامه ایران به دلیل انتشار اظهارات از پیش‌افشاءشده شاکیان دادگاه، تحت تعقیب دادگاه مطبوعات قرار گرفت و به سپردن وثیقه مالی سنگین محکوم شد.

به این ترتیب تا زمانی که جو فعلی حاکم بر کشور ادامه دارد، انتظار نمی‌رود که حکم دادگاه توقعات شاکیان زجر دیده را به میزان قابل قبول برآورده کند. نقدی و یارانش پشتگرم به کسانی هستند که به لطائف‌الحیل نمی‌گذارند تا کوس رسوائی همراهانشان بر سر هر بام و برزن شنیده شود. حامیان شاکیان نقدی چند هفته‌ای است که زبان در کام فروبرده‌اند. می‌توان تصور کرد که رئیس جمهور به‌احتمال زیاد به این «پیروزی» که این موضوع را به دادگاه کشانده است، قناعت خواهد کرد.

نیازی در مورد نقدی و همدستانش گفته بود که هر کس تخلف کرد باید با او برخورد کرد، اما نه آن‌گونه که دیگر نتواند «خدمت» کند. با این وصف اگر هم نقدی و شرکایش در دادگاه مورد عتاب قرار گیرند و احکامی برای آنان صادر گردد، ولی بی‌شک کوشش فراوانی خواهد شد این حکم در حدی نباشد که آنان را از ادامه «خدمت» که چه بسا ادامه شکنجه‌گری (البته به شیوه‌های پیشرفته‌تر و کم عارضه‌تر) باشد، بازدارد. ▣

تظاهرات دانشجویی ده‌ها شهر را فرا گرفت

ادامه از صفحه ۲

سران جناح اصلاح‌طلب نگرانی خود نسبت به گسترش جنبش دانشجویی و دشواری کنترل دانشجویان را آشکار می‌کنند. بهزاد نبوی از سران سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، سازمانی که با هر حرکت و تظاهرات مردمی به مخالفت برخاسته است، در یک گردهمایی دانشجویی از دانشجویان خواست که به جای راه‌پیمایی و تظاهرات، با «رای» خود از دوم خرداد حمایت کنند! وی با انتقاد از برگزاری راهپیمایی توسط دانشجویان گفت: «هر مراسمی که شما گذاشتید، بهره آن را دیگران بردند». نبوی در ادامه سخنان خود، «بهره‌جویان» را از یک سو نیروهای خشونت‌طلب و از سوی دیگر نیروهای غیرحکومتی معرفی کرد که به گفته او در تظاهرات دانشجویی شرکت می‌کنند و «شعارهای خودشان» را مطرح می‌کنند. نبوی خواهان پایان دادن به این وضع شد. ▣

www.iran-archive.com

پیرامون یک اظهارنظر خطرناک

نگاه وارونه!

رئیس جمهور در دیدار شنبه ۸ خرداد خود با وزیر، معاونان، مدیران کل و کارشناسان ارشد وزارت اطلاعات اظهار داشت: «نگاه من به آزادی، از موضع حفظ نظام است»

در همه قوانین اساسی دمکراتیک دنیا، مبنای نظام سیاسی، حقوق و آزادی‌های انسانی اعلام شده است. در حقیقت بر اساس پاسداری از حقوق بشر و آزادی است که این نظام‌ها مشروعیت می‌یابند. هر نظامی که حقوق بشر و آزادی را سرلوحه همه هنجارها و قوانین خود قرار دهد، مشروعیت دارد و بر عکس، عدول از اصول آزادی و نقض حقوق بشر، به زائل شدن مشروعیت نظام می‌انجامد.

اما در جمهوری اسلامی به گفته رئیس جمهور آن، این رابطه واژگون است، بدین معنا که آزادی، تنها به اعتبار مفید بودن برای نظام حاکم است که ارزش می‌یابد. ترجمه دیگر این سخن، عبارت است از این که مردم تنها تا آنجا مستحق آزادی‌اند که مبانی حکومت فعلی را که آقای خاتمی در همین سخنرانی آن را «مبانی دین» می‌نامد، زیر سئوال نبرند. رئیس جمهور با این دید خود، میدان را برای محافظه کارترین و ارتجاعی‌ترین تفاسیر از حدود آزادی در نظام اسلامی باز می‌کند. مگر نه این است که ولایت فقیه از مبانی مورد نظر آقای خاتمی است؟ مگر نه این است که ولایت فقیه، اختیار لغو یا معلق کردن هر قانون، حتی احکام اولیه الهی را نیز دارد؟ وقتی فرامین آسمانی می‌توانند به صلاحدید حاکم لغو شوند، دیگر تکلیف اصول انسان‌ساخته‌ای مانند حقوق بشر که معلوم است. شرکای محافظه کار آقای خاتمی در قدرت، «مبانی» را به اصولی کلی مانند ولایت فقیه محدود نمی‌کنند. از دید امثال جنتی و خزعلی، نظارت استصوابی نیز از «مبانی» است و کسی را حق زیر سئوال بردن آن نیست.

مشکل اصلی اصلاح‌طلبان حکومتی همین است که بنای پروژه توسعه سیاسی خود را بر اصل بقای نظام می‌گذارند. تا وقتی چنین است، بنیاد آزادیخواهی آنان سست است. وقتی آزادی به فواید آن برای نظام منوط شد، فردا که ممکن است «کشتی‌بان را سیاستی دگر آید» از آزادی خبری نخواهد بود.

می‌توان تصور کرد که آقای خاتمی برای تخفیف مقاومت وزارت اطلاعات در برابر برنامه توسعه سیاسی دولت خود، چنین حرف‌هایی زده است. مؤید چنین حدسی، بخش‌های دیگری از همین سخنرانی است که در آن خاتمی می‌گوید «نشاطی را که در جامعه متکاثر است، علامت تهدید ندانیم». اما اگر هم چنین باشد، چنین موضعی را نمی‌توان راهگشای توسعه سیاسی دانست. این موضع، موضع دفاعی است. در خوش‌بینانه‌ترین ارزیابی، تلاشی است برای نگه داشتن آنچه تاکنون به دست آمده است و جلب رضایت دشمنان آزادی برای عدم یورش به این دستاوردها. این موضع آقای خاتمی، با حد پیشرفت مبارزه مردم برای آزادی خوانایی ندارد.

مخاطبین خاتمی، یعنی مسئولان وزارت اطلاعات، پس از قتل‌های پائیز ۱۳۷۷ و افشای نقش اطلاعاتی‌ها در آن، در ضعیف‌ترین موضع قرار گرفتند. وقت آن بود که اصلاح‌طلبان، فرصت را برای به عقب راندن نفوذ دشمنان توسعه سیاسی و وزارت اطلاعات، ابزار اجرایی اصلی آنان، دریابند. اما چنین نشد و اکنون آقای خاتمی نه تنها از موضعی تدافعی، از اطلاعاتی‌های حکومت می‌خواهد که همین آزادی‌های نیم‌بند مطبوعات را تحمل کنند، بلکه از پیش به وزارت اطلاعات امتیاز می‌دهد و می‌گوید: «تنها محور امنیت، وزارت اطلاعات است». آقای خاتمی گویا قتل‌های شش ماه پیش را فراموش کرده است و نمی‌داند عامل اصلی ناامنی سیاسی در ایران، همین وزارت اطلاعات است.

آری، همه دشواری‌ها از آنجا آغاز می‌شود که کسی به آزادی از زاویه حفظ نظام بنگرد. کسی که اصل آزادی را از مصلحت حفظ نظام نتیجه گیری می‌کند، آن هم نظامی که پایه اصلی امنیتش، یک دستگاه مخوف پرورش‌دهنده قاتلان است، دچار تناقضی بس ژرف است. او عاقبت چاره‌ای ندارد جز اینکه این تناقض را برای خودش و برای مردمی که چشم به گفتار و کردار او دوخته‌اند، حل کند: یا حفظ نظامی که پاسدارانش در انجام وظیفه خود از روی نعش انسان‌ها می‌گذرند، یا تعهد به آزادی و حقوق مردم به عنوان عالی‌ترین اصل. در تاریخ، بسیارند اصلاح‌طلبانی که نخست از افق و زاویه‌ای بسیار محدود به آزادی نگریسته‌اند، اما وقتی جریان زندگی آنان را در برابر انتخاب بین آزادی و مصلحت‌های فرقه‌ای قرار داده است، آزادی را برگزیده‌اند. امید است که سیر حرکت آقای خاتمی در جهت عکس این مسیر نباشد. ▣

چندین مدیر روزنامه‌های اصلاح‌طلب به دادگاه فراخوانده شدند

ادامه از صفحه اول

انقلاب به محاکمه کشیدند و وادار به استعفاء کردند. حجاریان با سپردن ۴۳ میلیون تومان وثیقه تجربه زندان اوین را به تعویق انداخت، اما وردی‌نژاد و زهدی مدیر مسئول آریا روانه زندان شدند. وردی‌نژاد با پرداخت ۱۸ میلیون تومان بعد از یک شب اوین را ترک کرد و زهدی چون نتوانست ۲۱ میلیون تومان وثیقه آزادی خود را سریعا تهیه کند، طولانی‌تر در زندان ماند.

آزادی لطیف صفری، وردی‌نژاد، زهدی، زیدآبادی و سردبیران و مدیران مطبوعاتی که با پرداخت وثیقه‌های سنگین از بازداشت رهایی یافته‌اند، موقتی است و شمشیر داموکلس دادگاه انقلاب، لغو امتیاز و تعطیلی روزنامه، محاکمه و زندان، بالای سر یک به یک آنان آویخته است. جناح محافظه کار فقط مترصد فرصت مناسب است، فرصتی که بتواند صدای مطبوعات مخالف را خاموش کند و بساط آزادی نیم‌بندی را که با مبارزه مردم بر رژیم تحمیل شده است، برچیند.

همزمان و در هماهنگی با دادگاه انقلاب و دادگاه مطبوعات، نمایندگان جناح خامنه‌ای در مجلس نیز برای تنگ کردن حلقه محاصره مطبوعات به جنب‌وجوش افتاده‌اند و قصد دارند قانون مطبوعات را «اصلاح» کنند. آنان می‌خواهند با تغییر قانون مطبوعات اختیارات قوه‌قضائیه و هیات‌نظارت را در سرکوب مطبوعات باز هم بیشتر کنند و به جریان‌های رادیکال جنبش امکان حضور و حیات ندهند.

مطبوعات مقاومت می‌کنند

تهاجم جناح راست علیه مطبوعات، بدون واکنش نبوده است. شعبان شهیدی معاون وزیر ارشاد روز سه‌شنبه ۱۱ خرداد صراحتا اعلام کرد: من به عنوان معاون امور مطبوعاتی وزیر کشور به شیوه رفتار با مطبوعات رسما اعتراض دارم. وی در نقد طرح اصلاح قانون مطبوعات گفت قوانین به گونه‌ای نباشد که قفلی باشد که به دست مطبوعاتی‌ها هم می‌زنیم.

روزنامه سلام یورش به مطبوعات را حمله علیه برنامه‌های رئیس جمهور خواند و نوشت: نظریه‌پردازان و نقشه‌سازان جناح محافظه کار به خوبی می‌دانند که حمله به مطبوعات حمله به عمود خیمه برنامه‌های رئیس‌جمهور است، غافل از این که امروز دیگر این استوانه‌ها به لحاظ تعداد و توان به قدری گسترده و قدرتمند شده‌اند که اگر به هر ترتیبی یکی از آن‌ها مورد هدف قرار گیرد، زخمی یا واژگون شود، بلافاصله دیگرانی جای خالی آن را پر خواهند کرد.

وزارت ارشاد نیز با اختصاص یک بودجه ۵۰۰ میلیون تومانی برای اعطای وام به مدیرانی که به دادگاه احضار می‌شوند و برای آزادی خود احتیاج به وثیقه دارند، به پشتیبانی از اهل مطبوعات برخاست. اگرچه حمایت این وزارتخانه از همه مطبوعات به یکسان نیست و به نسبت دوری و نزدیکی روزنامه‌ها به سیاست‌های این وزارتخانه متفاوت است.

همچنین انجمن صنفی روزنامه‌نگاران با صدور اطلاعیه‌ای از قوه قضائیه خواست به احضار مدیران مطبوعات پایان دهد و به جای بازداشت روزنامه‌نگارانی که در حین انجام وظیفه مورد ضرب و شتم قرار می‌گیرند، به وظیفه قانونی خود عمل کند.

آن چه امروز علیه مطبوعات صورت می‌گیرد، با انتخابات مجلس ششم که قرار است اسفند ماه سال جاری برگزار شود، بی‌ارتباط نیست. فراهم ساختن شرایط «انتخابات کنترل شده»، بدون حضور احزاب و شخصیت‌های غیرحکومتی و جلوگیری از تکرار شکست‌های پیشین، یکی از انگیزه‌های یورش اخیر است. اما باید تاکید کرد این تهاجم و لشکرکشی هماهنگ استبداد علیه مطبوعات تنها به انتخابات مجلس ششم و کسب اکثریت کرسی‌های آن محدود نمی‌شود. مطلوب جریان استبداد، سرکوب مطلق جنبش دوم خرداد و حذف مردم از صحنه سیاسی کشور و ایجاد اختناق است. دشمنان آزادی می‌دانند در شرایطی که مردم در صحنه باشند و مطبوعات روز به روز جسورانه‌تر به روشنگری و نقد نظام بپردازند، قدرت نیروی استبداد به مرور زمان مثل برف آب خواهد شد.

مردم و مطبوعات در فضای سیاسی کشور در یک رابطه متقابل با هم قرار دارند. روزنامه‌ها جسارت و صراحت خود را از حضور مردم می‌گیرند و مردم در شرایط فقدان احزاب و تشکل‌های سیاسی تنها از طریق مطبوعات است که به یک نیروی یکپارچه و اراده واحد بدل می‌شوند. این نیرو، علیرغم توانایی‌هایی که دارد همیشه در حال دلهره است. دلهره توطئه تازه‌ای که باید خنثی کند و پیش برود. اگر روزنامه‌ها را تعطیل کنند، بسیج مردم چنانچه ناممکن نباشد، دشوار خواهد بود. بی‌دلیل نیست که روزنامه‌های جمهوری اسلامی حکم «جهاد» علیه مطبوعات صادر می‌کند، و برای شوراندن حزب‌الله علیه مطبوعات می‌نویسد: «چرا انقلابیون در مقابل قلم‌های مسموم ساکت هستند و اقدامی نمی‌کنند». روزنامه کیهان در تهاجم علیه مطبوعات «آتش‌بس» را رد می‌کند و مقابله با مطبوعات را با جنگ ایران و عراق مقایسه کرد و نوشت: آتش‌بس به معنی آن است که دشمن خاک‌ریزهای خود را حفظ کند، باید اصلاح‌طلبان را شناسایی کرد و فضای فرهنگی و اطلاع رسانی را از وجود آنان پاک ساخت.

اگر امروز در برابر این تهاجمی که کیهان و جمهوری اسلامی هم‌صدا با قوه قضائیه و مجلس به راه انداخته‌اند و خواهان تداوم آن تا به «آخر» هستند، نیروهای آزادیخواه و اصلاح‌طلب عرض‌اندام نکنند و تنها به صدور اطلاعیه و نکوهش آن اکتفا کنند و یا پاسخ آن را به نتایج انتخابات مجلس ششم وعده دهند و حتی بدتر از آن، از سر خوش‌بینی حرفه‌ای دانشجویان و جریان رادیکال جنبش را اندرز دهند که «نباید بهانه به دست دیگران داد»، فردا دعوت به پایداری و استقامت دیر خواهد بود. تنها با برپایی تشکل‌های صنفی اقشار و طبقات اجتماعی، فعالیت احزاب سیاسی غیرحکومتی و سندیکاهای مستقل می‌توان به دلهره توطئه ارتجاع پایان داد و با گام‌های استوار راه سازندگی را پیش گرفت. مطبوعات باید با هر امکانی انجمن صنفی خود را تقویت کنند و آن را در جهت حمایت بی‌قید و شرط از روزنامه‌نگاران قرار دهند. ▣

به بهانه اصلاح قانون مطبوعات سرکوب مطبوعات قانونی می‌شود

جناح محافظه کار حکومت که روز به روز در میان مردم منزوی‌تر می‌شود، برای جلوگیری از نفوذ اندیشه‌های مخالفان خود در میان مردم در صدد است سرکوب عریان مطبوعات را به صورت قانون درآورد.

نمایندگان این جناح در مجلس، روز یکشنبه گذشته طرح تغییر قانون مطبوعات را که هدف آن اعمال شدید سانسور و تعطیلی مطبوعات منتقد است، به هیات رئیسه مجلس دادند. طبق طرح این نمایندگان که بر آن عنوان اصلاح قانون مطبوعات گذاشته‌اند، هیات نظارت می‌تواند بدون تشکیل دادگاه و حضور هیات منصفه امتیاز مطبوعات را لغو کند. در این طرح برای گرفتن امتیاز روزنامه ضوابطی پیش‌بینی شده که تنها ذوب‌شدگان در ولایت فقیه می‌توانند از صافی آن بگذرند. طبق این طرح ترکیب ۵ نفره نظارت بر مطبوعات و هیات سه نفره انتخاب کننده هیات منصفه تغییر می‌کند و بر جمع هیات جدید نماینده‌هایی از حوزهٔ علمیه قم، سازمان تبلیغات اسلامی و ائمه جمعه اضافه می‌شود.

همچنین در طرح اصلاح قانون مطبوعات، دادگاه ویژه روحانیت که تشکیل آن حتی مغایر قانون اساسی رژیم است، به عنوان دادگاه صالح برای رسیدگی به جرائم مطبوعاتی شناخته شده و برخلاف قانون فعلی مطبوعات که صاحب‌امتیاز روزنامه را مسئول جرائم مطبوعاتی می‌شناسد، در قانون پیشنهادی، دادگاه‌ها می‌توانند نویسندگان، طراحان و کاریکاتوریست‌ها را نیز به اتهام بیان اندیشه مخالف، محاکمه کنند.

این طرح به ابتکار حسن کامران، نماینده اصفهان در مجلس و عضو هیات نظارت بر مطبوعات، نقوی رئیس کمیسیون ارشاد و هنر مجلس و مرتضوی رئیس دادگاه مطبوعات که در روزهای اخیر نام وی به علت کثرت احضاریه‌هایی که برای مدیران مطبوعات فرستاده، بر سر زبان‌ها افتاده، تهیه شده است. حسن کامران درباره انگیزه تدوین این طرح گفت: یکی از مشکلات در رابطه با مجوز مطبوعات است که اولا زمان سه ماه برای جواز دادن کم است و ثانیا به افراد متقاضی خیلی آسان مجوز داده می‌شود. ▣

اطلاعیه شورای مرکزی

ادامه از صفحه اول

صفری مدیر مسئول روزنامه نشاط توسط دادگاه مطبوعات احضار و مورد بازپرسی قرار گرفتند و با سپردن وثیقه‌های سنگین آزاد شدند. در عین حال خبرهای رسیده حاکی است که تاج‌بخش خبرنگار روزنامه جهان اسلام دستگیر شده، زیدآبادی سردبیر نشریه مناطق آزاد بر اثر فشار دادگاههای انقلاب از مسئولیتش کنار رفته و سحرخیز مدیر سابق بخش مطبوعات وزارت ارشاد بخاطر اجازه صدور برای انتشار روزنامه زن به محاکمه کشیده شده است.

این اقدامات بدنبال تبلیغات سنگینی است که در ماههای اخیر در خطبه نماز جمعه‌ها، در روزنامه‌های وابسته به جناح حاکم و در موضع‌گیریهای سرکردگان نیروهای ارتجاعی علیه مطبوعات مستقل و منتقد صورت می‌گرفت.

مردم ایران و نیروهای آزادیخواه کشور!

در شرایط کنونی با فقدان حضور فعال احزاب سیاسی در کشور، مطبوعات مستقل و منتقد نقش بارزی را در آگاه سازی مردم، در افشای توطئه‌های جناح حاکم و در پیشبرد روند اصلاحات سیاسی در کشور بازی می‌کنند. از این رو نیروهای ارتجاعی تمام قوای خود را جمع کرده‌اند تا مطبوعات مستقل و منتقد را از صحنه مطبوعاتی کشور حذف کنند. آنها با حذف این مطبوعات و ایجاد فضای خفقان در کشور می‌خواهند به مقاصد خود در انتخابات دوره ششم مجلس شورا دست یابند.

ما همه نیروهای آزادیخواه کشور را فرا می‌خوانیم که از حیات مطبوعات مستقل و منتقد حمایت کرده و علیه سرکوب آنها برخیزند.

شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
۳۱ ماه مه ۱۹۹۹

ما جرات نداریم، شما چاپ کنید!

روزنامه کیهان پیشنهاد کرد دولت اقدام به یک نظرسنجی کند تا معلوم شود مشکل اصلی مردم اقتصاد است یا توسعه سیاسی؟ روزنامه صبح امروز پاسخ داد: خدمت این دوستان که در دفاع از معیشت مردم ملتهب هستند عرض می‌کنیم که چندان نگران نظرسنجی نباشند. این نوع نظرسنجی‌ها انجام شده است، ولی کسی جرات چاپ آن‌ها را ندارد زیرا به سرعت متهم به مسائلی می‌شوند که موجب مشکلات عدیده برای تسویه حساب می‌شود. اگر دوستان مذکور آماده چاپ این نظرسنجی‌ها هستند، امکان ارسال آن‌ها برای چاپ وجود دارد، مشروط بر اینکه همه را چاپ کنند.

از پاسخ احتمالی «دوستان کیهانی» اطلاعی در دست نداریم، اما ما («کار») اعلام می‌کنیم آماده‌ایم اگر پاسخ کیهان هم منفی بود، این نظرسنجی‌ها را برای ما بفرستید، همه را چاپ خواهیم کرد! ▣

روزنامه خرداد: مجاهدین انقلاب اسلامی، دوگام به عقب!

سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، در اتخاذ مواضع محافظه کارانه چنان پیش رفته است، که حتی از انتقادهای علنی مستحدین خود در جناح چپ حکومت نیز در امان نمانده است. نمونه تازه‌ای از این مواضع محافظه کارانه را مسئولین این سازمان اخیرا در جلسه پرسش و پاسخی به نمایش گذاشتند.

هاشم آقاجری، یکی از مسئولین این سازمان در پاسخ پیرامون نظرات این سازمان در مورد نظارت استصوابی و سخنان اخیر علی خامنه‌ای گفت: «سخنانی که مقام رهبری ایراد فرمودند، بیان‌کننده این مساله بود که ایشان از این که عناصر ضداسلام، انقلاب و نظام به درون مجلس راه پیدا کنند، البته قابل درک و قطعا تایید هر نیروی است که طرفدار اسلام، انقلاب و نظام است. طبعا ما هم به عنوان یک سازمان سیاسی و اسلامی دوست نداریم و نمی‌پسندیم که عناصر ضدانقلاب، ضداسلام و نظام به درون مجلس راه پیدا کنند». محمد سلامتی دبیر کل سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی نیز در این زمینه موضع مشابهی گرفت و گفت: «شورای نگهبان نباید سخنان مقام رهبری را تفسیر به رای کند. منظور مقام رهبری نیروهای داخل نظام نبود، بلکه مربوط به آن دسته از دگراندیشانی است که از مدت‌ها پیش با نظام مخالفت کرده و در محور نظارت استصوابی حرف زده‌اند».

روزنامه خرداد در پاسخ به این سخنان نوشت: «دبیرکل سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی اگرچه با سخنان اخیر خود یک گام در جهت کسب امتیاز برای یک جریان خاص به پیش رفت، اما در عمل دو گام به پس آمد و از شعارهای خاتمی و خواست‌های دوم خرداد عقب ماند. دموکراسی لایه‌بندی شده تنها یک گام از اندیشه مبتنی بر قیمومیت جلوست، اما از حقوق بشر، حقوق شهروندی و اندیشه خالص جمهوریت یک گام عقب‌تر» ▣

مجلس، دادگاه ویژه روحانیت را قانونی کرد

ادامه از صفحه اول

است.»

بعد از دوم خرداد ۱۳۷۶ گروهی از اصلاح‌طلبان معمم شرایط و فضا را برای اظهار اندیشه خود در حوزه‌های سیاسی، اجتماعی و دینی نسبت به گذشته بازتر یافتند و در صدد برآمدند که درک خویش را در حوزه دین و سیاست عریان‌تر سازند. ترویج این اندیشه در حوزه‌های علمیه، مخاطبین زیادی یافت. تشدید این فعالیتها منجر به فشار همه جانبه‌ای از سوی ارگانهای قضائی حکومت و دادگاه ویژه روحانیت علیه این بخش از روحانیون گردید و عده‌ای از آیات اعظام را در خانه‌هایشان محبوس ساخت. زیرا که تلاش خامنه‌ای و قاضی‌القضات وی بر این بود حوزه‌های علمیه را به تحت فرمان خود درآورند و اطاعت و تقلید آنها از رهبری را امری لازم و شرعی جلوه دهند و هر نوع مخالفت و مقاومتی را در درون روحانیت از طریق وزارت اطلاعات و دادگاه ویژه روحانیت سرکوب نمایند.

در یورش‌های متعدد، گزمکان حکومت عمامه از سر برخی آیات اعظام برگرفتند و دیوار بیت آنان را بر سرشان خراب کردند و اموال شخصی آنان را به تاراج بردند.

از همین رو با دستگیری و محاکمه تعدادی از روحانیون حوزه‌های علمیه، توسط دادگاه ویژه روحانیت، تنش درون جناح‌های حکومتی بالا گرفت و جدال هرچه گسترده‌تری را بین آنان دامن زد. محافظه کاران به کمک دادگاه ویژه روحانیت بخشی از روحانیون بلندپایه چون آیت‌الله منتظری، آیت‌الله بیات، آیت‌الله طاهری و آقایان عبدالله نوری، سعیدزاده، کدیور و تنی دیگر را تحت فشار قرار داده و تعدادی از آنان را به حبس محکوم کردند. متهمین دادگاه ویژه روحانیت با اتهاماتی چون تبلیغ علیه نظام جمهوری اسلامی و تشویش اذهان عمومی و نشر اکاذیب، بدون امکان برخورداری از وکیل مدافع مورد محاکمه قرار می‌گیرند.

بکارگیری نظام عقب مانده قضاوت و تقابل آن با معیارهای امروزین و متعارف دادگستری، بیانگر استبداد و خودکامگی در قوه قضائیه کشور و ماهیت نظام مبتنی بر ولایت فقیه است.

جامعه ما در طلب تجدیدنظر و تحول اساسی در سیستم قضائی موجود و جایگزینی قوانین انسانی، لائیک و دمکراتیک امروزی به جای قوانین کهنه و عقب‌مانده برگرفته از شریعت می‌باشد. تفکیک قوانین دادگستری به دادسراهای انقلاب، دادسراهای ویژه روحانیت و دادسراهای عمومی و بکارگیری قوانین خاص و ویژه در هریک از این نهادهای خودساخته، تنها ناشی از افکار ایدئولوژیک و قرون وسطائی مستبدین نظام اسلامی است که در تضاد کامل با قوانین متعارف و شناخته شده در سطح جهان قرار دارد.

بسیاری از روحانیون نیز با مشاهده اقدامات سرکوب‌گرایانه دادگاه روحانیت با این خواست مردم و آزادی‌خواهان همزبان شده‌اند که دادگاه ویژه روحانیت بر اساس یک تبعیض میان روحانیون و سایر روحانیون تشکیل شده اما اینک به چماقی علیه روحانیون اصلاح‌طلب نیز بدل شده و باید منحل شود. قانونی کردن این نهاد تغییری در این خواست نمی‌دهد. ▣

www.iran-archive.com

وزارت اطلاعات بار دیگر خط و نشان می‌کشد

همایش سه روزه مدیران و مسئولان امنیتی وزارت اطلاعات با صدور بیانیه‌ای به کار خود پایان داد. در جریان این همایش سه روزه، مقامات وزارت اطلاعات با علی خامنه‌ای و محمد خاتمی دیدار کردند. هم رهبر جمهوری اسلامی و هم رئیس‌جمهوری اسلامی، در دیدار خود با مسئولان وزارت اطلاعات، سعی بسیار کردند که روحیه آسیب‌دیده آن‌ها را بازسازی کنند و اثرات افشای نقش آن در قتل نویسندگان و آزادی‌خواهان، که وزارت اطلاعات را در جامعه به شکل وسیعی رسوا کرد، خنثی سازند.

مسئولین وزارت اطلاعات این تلاش را دریافتند و با روحیه، اعتماد به نفس و گستاخی بیشتری تهدیدهای خود را از سر گرفتند. در این تهدیدهای گستاخی، خط و نشان کشیدن برای نیروهای مخالف حکومت، جای عمده‌ای را به خود اختصاص داده است. در بیانیه پایانی این همایش وزارتخانه‌ای که بیشترین نقش را در ناامنی، عدم امنیت و پیگرد مردم داشته و دارد از جمله بر «نقش محوری» خود در «حراست و امنیت فردی و اجتماعی» تاکید کرده است! وزارت اطلاعات در این اطلاعیه بار دیگر بر سرکوب نیروهای مخالف تاکید کرده و گفته است: «در برابر شگردهای جدید جریانات معاند و برانداز در عرصه‌های فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی که مخل امنیت، قانون و آزادی به عنوان اهداف اصلی نظام می‌باشند» همچنان با «هوشیاری» عمل خواهد کرد. وزارت اطلاعات تاکید کرده است با نفوذ جریانات سیاسی مخالف به مراکز تصمیم‌گیری مقابله خواهد کرد. ▣

نظارت استصوابی

شورای شهر تهران
الویری را به عنوان شهردار انتخاب کرد

پس از هفته‌ها تنش در شورای شهر تهران بر سر انتخاب شهردار آینده، روز سه‌شنبه ۱۱ خرداد در دوازدهمین جلسه شورای شهر تهران قرعه به نام کسی خورد که تا آن روز اسم وی حتی در میان کاندیداهای احتمالی هم مطرح نبود، در این جلسه اعضای شورا بر سر انتخاب مرتضی الویری به عنوان شهردار آینده تهران توافق کردند.

اعضای شورای شهر ابتدا با جنجال تبلیغاتی به مردم تهران وعده دادند که شهردار آینده را با نظرخواهی از آنان انتخاب خواهند کرد. بعد از شروع جلسات رسمی مشاجره بر انتخاب شهردار آینده آغاز شد. اعضای شورا به سه دسته تقسیم شدند. ۸ نفر از دانش آشتیانی کاندیدای حزب مشارکت اسلامی موافق بودند، ۵ نفر به اصغرزاده کاندیدای خط امام نظر داشتند و عبدالله نوری رئیس شورای شهر می‌خواست شهردار آینده از حزب کارگزاران باشد. با ادامه کشمکش‌ها، نوری به نشانه قهر خانه‌نشین شد و دانش آشتیانی برای جلوگیری از بروز اختلافات که جناح خامنه‌ای به آن دامن می‌زد، از کاندیداتوری انصراف داد. با کنار رفتن دانش آشتیانی، نام‌های غرضی، فروزش، روغنی زنجانی و بهزاد نبوی از رهبران سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی به عنوان کاندیداهای تازه بر سر زبان‌ها افتاد. انتخاب نبوی محتمل‌تر بود و دبیر شورای شهر روز ۹ خرداد خبر داد که اعضای شورای شهر برای انتخاب نبوی اتفاق نظر دارند. اما در همان روز سخنگوی شورا، خانم صدیقه وسمقی در اعتراض به عملکرد عبدالله نوری جلسه شورا را ترک کرد و به خبرنگاران گفت از این پس سخنگوی شورا نخواهد بود. شورای شهر تهران درباره برخی از مسایل از جمله تغییر نکردن ترکیب مسئولان شهرداری تهران با نبوی به توافق نرسید. در جریان تنش‌های پیرامون انتخاب شهردار، رفسنجانی هم تلاش می‌کرد کاندیدای مورد نظر خود یعنی غرضی را به ریاست شهرداری تهران برساند. دخالت‌های او در بن‌بست انتخاب شهردار نقش داشت.

محدودیت زمان شورا برای انتخاب شهردار و تاثیر منفی تعلل در انتخاب شهردار آینده و تبلیغات پرسر و صدای جناح مقابل، الویری را که حتی جزو فهرست ۹ نفره اولیه هم نبود، به مقام شهردار تهران رساند.

نحوه انتخاب شهردار تهران و کشمکش‌های درونی آن که از چشم مردم پنهان نگاه داشته شد، نخستین اقدام جدی شورای شهر تهران را با ابهامات فراوانی همراه ساخت. نوری رئیس شورای شهر تهران قول داده است به زودی در یک مصاحبه مطبوعاتی حوادثی را که پیرامون این موضوع گذشته است، تشریح کند. باید منتظر ماند و دید که او در این مصاحبه تا چه اندازه مردم را در جریان مسایل قرار خواهد داد.

الویری شهردار جدید تهران، هم اکنون مشاور رئیس‌جمهور و دبیر مناطق آزاد کشور است. او در اقتصاد مجری برنامهٔ تعدیل اقتصادی رفسنجانی در مناطق است و در سیاست در کنار خاتمی قرار دارد. الویری بی‌شباهت به مجموعهٔ دولت خاتمی نیست، باید دید در این مقام تازه کدام چهره از وی برجستگی خواهد یافت. سیاست باز اقتصادی یا فضای باز سیاسی یا هر دو؟ ▣

نامهٔ خانواده پیروز دوانی به رئیس‌جمهور

خانواده پیروز دوانی که از مدت‌ها پیش ناپدید شده است، با ارسال نامه سرگشاده‌ای به رئیس‌جمهور، خواستار معرفی همه آمران و عاملان قتل‌های زنجیره‌ای به ملت ایران شدند.

در این نامه سرگشاده آمده است: روزی که شما دستور تشکیل گروه تحقیق جنایت‌های نفرت‌انگیز زنجیره‌ای را دادید، بر این امید بودیم که آمران و عاملان این فاجعه هولناک را با نام و نشان به مردم ایران و جهان معرفی کنید. اما افسوس که هنوز از این رویای ما لحظه‌ای نگذشته بود که از هر سو ندا رسید که «فتیله‌ها را پایین بکشید» تا چشم مردم با واقعیت‌های ننگین (گروه‌های محفلی خودسر) آشنا نشود و سپس از روزنامه‌ها خواسته شد که از پیگیری موضوع خودداری کنند.

این نامه سرگشاده می‌افزاید: پیروز دوانی نویسنده، مترجم، محقق دردمند، آزادیخواه و وطن‌پرست روز سوم شهریور ماه ۱۳۷۷ همزمان با تشییع اسدالله لاجوردی از منزل خارج شده و دیگر هرگز به منزل بازنگشته است. تاکنون به همه مقامات مسئول مراجعه کرده‌ایم اما هیچ جوابی نشنیده‌ایم. هر چه بیشتر از آن روز می‌گذرد روزگار ما تلخ‌تر می‌شود. نمی‌دانیم بر سر عزیزمان چه آمده و یا خواهد آمد. نگذند سرنوشتی همچون دیگر نویسندگان و آزادیخواهانی که یاران و دوستان پیروز دوانی بودند، خانم و آقای فروهر، محمد مختاری، پوینده، شریف داشته باشد و ما همچنان بی‌خبر هستیم.

این نامه هنوز پاسخی دریافت نکرده است. ▣

مخالفت جامعه کارگری با ادغام سازمان خدمات درمانی با سازمان تامین اجتماعی

۲۶ نفر از نمایندگان مجلس، طرح ادغام سازمان خدمات درمانی در سازمان تامین اجتماعی را به مجلس ارائه دادند. این عده نمایندگان وابسته به جناح حاکم هستند. بر اساس ماده واحده این طرح، وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی موظف است از تاریخ تصویب این طرح، به ادغام سازمان خدمات درمانی با کلیه تجهیزات اداری، امکانات و پرسنل آن در سازمان تامین اجتماعی اقدام کند و افراد تحت‌پوشش خدمات درمانی با همان شرایط تحت پوشش سازمان تامین اجتماعی قرار گیرند. این طرح با این استدلال به مجلس داده شده که سازمان خدمات درمانی در ابعاد مختلف نتوانسته به وظایف خود عمل کند و این طرح در جهت جلوگیری از کارهای اداری موازی و توجه به اوضاع نابسامان خدمات درمانی و جلوگیری از نارضایتی مردم است.

قبلا نیز گردانندگان جناح حاکم درصدد برآمده بودند که کمیته امداد امام را با سازمان تامین اجتماعی ادغام کنند و از این طریق سازمان تامین اجتماعی را نیز به قبضه خود درآورند. آن طرح به دلیل اعتراض کارگران عملی نشد. این بار نیز جامعه کارگری با وجود انتقادهای زیادی که به سازمان تامین اجتماعی دارد، با ادغام آن با سازمان خدمات درمانی به مخالفت برخاسته‌اند. ▣

دوم خرداد را از تقویم کشور حذف کنید!

بیخود آدم را متهم نکنید. ما از همان اول طرفدار سوم خرداد [سالروز فتح خرمشهر] بودیم، بعدا طرفدار دوم خرداد شدیم، ولی وقتی صدا و سیما را نگاه می‌کنیم و می‌بینیم روز اول خرداد در مورد سوم خرداد صحبت می‌کند، روز دوم خرداد هم راجع به سوم خرداد صحبت می‌کند، روز سوم خرداد هم در مورد سوم خرداد صحبت می‌کند، آن وقت پیشنهاد زیر به ذهن ما می‌رسد:

ماده واحده: با توجه به اهمیت مسایل جناحی و این که ضرورت دارد ماجرای دوم خرداد هر چه زودتر حل شود، پیشنهاد می‌شود روز دوم خرداد از تقویم کشور حذف شده و از پایان روز اول خرداد، روز سوم خرداد به مدت ۴۸ ساعت آغاز شود! ▣

ابراهیم نبوی؛ به نقل از روزنامه آریا

خامنه‌ای رئیس صدا و سیما را ابقا کرد

ادامه از صفحه اول

و فریاد می‌زنند «صدا و سیمای ما در دست انحصار است!» بدون شک به گوش خامنه‌ای رسیده است و او می‌داند سرپرست صدا و سیما از چهره‌های منفور حکومت در میان مردم و به ویژه جوانان است. اما خامنه‌ای و جناح محافظه‌کار بدون توجه به خواست‌های مردم، ادامه برنامه‌های ارتجاعی خود را دنبال می‌کنند. در ایران رویدادی به عظمت دوم خرداد روی داده است اما دوم خرداد به درون دیوارهای صدا و سیما نفوذ نکرده است. در این رسانه جمعی که ده‌ها میلیون نفر را تحت پوشش دارد و بخش عظیمی از بودجه آن با پول این مردم تامین می‌شود، هم چنان به خواست‌های مردم بی‌اعتنایی می‌شود و همان سیاستی دنبال می‌گردد که قبل از دوم خرداد بر آن حاکم بود. انتصاب مجدد لاریجانی به سرپرستی صدا و سیما از سوی خامنه‌ای تایید آشکار دشمنی او با مردم است. علی لاریجانی تاکنون در صدا و سیما یک‌جانبه در دفاع از جناح خامنه‌ای عمل کرده و همواره با مخالفان این جناح با زبان تفکیر و دشنام سخن گفته است.

در عرصه فرهنگی و هنری و بازتاب رخدادهای کشور نیز صدا و سیما کارنامه سیاهی دارد. برنامه‌های صدا و سیما، موعظه‌های تکراری و خسته‌کننده جریان راست و چنان کسالت‌آور است که مردم رغبت دیدن آن را ندارند. رئیس صدا و سیما گوش خود را بر هر انتقادی بسته و هیچ قدمی در راه اصلاحات مورد درخواست مردم برنداشته است. خامنه‌ای لاریجانی را ابقاء کرده است تا به همین سیاست ادامه دهد، گزارش‌ها و فیلم‌های فاقد ارزش به مردم تحمیل کند و رخدادهای کشور را به نفع مستبدین تحریف کند.

ما با مردم ایران همزبانیم که صدا و سیما باید از دست «انحصار» خارج شود. رادیو و تلویزیون رسانه‌ای ملی است و به همین دلیل باید از طریق شورای مرکب از نمایندگان همه احزاب و طبقات اجتماعی اداره شود. ▣

پیام شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
به سومین کنگره سازمان های جبهه ملی ایران در امریکا

شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، به مناسبت سومین کنگره سازمان‌های جبهه ملی ایران در آمریکا، پیامی به این کنگره فرستاد. در بخش‌هایی از این پیام آمده است:

تحول امید بخشی که از کنگره پارسال شما تاکنون رخ داده است آن است که، برای اولین بار پس از سال های خونبار دهه ۶۰، شعائر و آرمان‌های جبهه ملی ایران و نام دکتر محمد مصدق، علیرغم زشتخویانه‌ترین تهاجمات خشونت‌گرایان، از نو بر زبان جوانان، جوانانی که همه در دوران همین حکومت‌گران پا به این دنیا گذاشته‌اند، در تظاهرات و اجتماعات جاری است. ارزش‌هائی را که ما دهه‌هاست پاسدار بوده‌ایم امروز تا اعماق جامعه پرکشیده و هر روز، آری، هر روز رساتر از دیروز در چهار گوشه ایران فریاد می‌شود.

دوستان و همراهان گرامی!

سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) خواهان استقرار یک نظام سیاسی مبتنی بر جمهوریت و دموکراسی در کشور است. ما بر آنیم که هیچ مقام غیرانتخابی بر کشور حکمران نباشد. ما می‌خواهیم ایران جمهوری باشد و مسئولان حکومتی در انتخابات آزاد، با شرکت آزاد همه احزاب سیاسی برگزیده شوند. ما مخالف ولایت فقیه هستیم و آن را مغایر اصول جمهوریت و مغایر شان انسانی می‌بینیم که خود صاحب حس تشخیص و شعور سیاسی است. ولایت فقیه تحقیر مردم است. مردمی که حق رای دارند به ولی امر احتیاج ندارند.

گرچه ما در درون طیف جناح‌های حاکم نمی‌بینیم جناحی یا نیروئی راکه با این اعتقادات ما به صراحت موافق باشد، اما این را نیز نمی‌توانیم نبینیم که یک نیروی به وضوح رشد یابنده در صف مدافعان دیروزین ولایت پیدا شده که درک می کند مملکت نیاز به اصلاحاتی دارد که اگر امروز انجام نشوند فردا برای آن بسیار دیر خواهد بود، اصلاحاتی که در سوی جمهوریت و مردم‌سالاری در کشور است. سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) از پیدایش و نمو این افکار در صفوف حامیان حکومت استقبال می‌کند. هر جا که این اصلاح‌طلبان حکومتی مورد تهاجم و سرکوب قرار می‌گیرند باید در مقابل به اعتراض برخاست و اجازه نداد دست‌آوردهای جنبش مردمی به سهولت طعمه سرکوب‌گران گردد. در عین حال ما با واقع‌بینی می‌بینیم که بخش وسیعی از جامعه ما، به شمول ما و شما، حرف و حدیثی دیگر دارد که هیچ یک از جناح های حاکم سخن‌گوی آنها نیستند. ما به جدائی کامل دین و دولت باور داریم و این را ارزشی والا می‌دانیم و آنها به عکس آن باور دارند. ما قوانینی را محترم می‌داریم که برابرحقوقی انسانها را تضمین کنند. ما مخالف قوانینی هستیم که بر پایه نابرابری حقوق زن و مرد، مسلمان و غیرمسلمان، شیعه و غیر شیعه، معمم و غیرمعمم گزارده شده‌اند. هیچ یک از آنها که در حکومت‌اند یا این فکرها را از بنیان رد می کنند و یا طرح و دفاع از آنها را به مصلحت نمی‌بینند.

از این نظر گرچه ما از تحول فکری و سیاسی در صفوف بخشی از نیروهای درون حکومت صمیمانه خوشحالیم و آن را فوق‌العاده مهم تلقی می‌کنیم، اما به هیچ عنوان نمی‌بینیم که احزاب حکومتی ایران بتوانند همه طیف گرایش‌های سیاسی و اجتماعی کشور ما را در برگیرند. بخش مهم و به سرعت رشد یابنده‌ای از مردم ما باورها و ارزشهائی را می‌پذیرند که هیچ یک از جناح‌های حاکم خواهان آن‌ها نیستند. آن احزاب باید حق داشته باشند که به همان میزان از آزادی برخوردار باشند که احزاب و گرایش‌های حکومتی.

سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) همهٔ احزاب و سازمان‌های سیاسی حاکم و غیرحاکم را به دیدن و پذیرفتن این واقعیات فرا می‌خواند. سازمان ما خواهان آن است که آزادی احزاب به آزادی احزاب حکومتی محدود نماند. تلاش و خواستهٔ مرکزی ما آن است که موجودیت و حق فعالیت احزاب سیاسی غیرحکومتی ایران توسط حکومت ایران به رسمیت شناخته شود و تضمین گردد...

دوستان گرامی!

ما به رویکرد اقشار وسیع‌تری از مردم به جنبش آزادیخواهانه و کسب پیشرفت‌های معین در سال جاری خوشبینیم. زمین ایران امروز برای اندیشه و آرمانی که ما و شما آن‌ها را سالها فقط در دلهامان می‌کاشتیم بسیار بارآور شده است.

برای کنگره‌تان یک بار دیگر آرزوی موفقیت داریم. ▣

در بارهٔ انتشار نشریهٔ داخلی سازمان

رفقای گرامی!

روند پرشتاب تغییر و تحولات در جامعه، به ویژه در عرصهٔ سیاسی حضور همه‌جانبه و دور نوینی از فعالیت را از احزاب و سازمان‌های سیاسی طلب می‌کند. شتاب تغییر و تحولات به گونه‌ای است که به جرات می‌توان گفت حیات سیاسی هر حزب و سازمان علاوه بر تشخیص و درک درست این روندها و اتخاذ سیاست‌های عمومی و عملی درست، در گرو حضور فکری و سیاسی فعال آن‌ها در کشور است.

بسیاری از مردم ما از تاریخ و سنت‌های سازمان‌ها و احزاب سیاسی و از آرمان‌هااهداف و برنامه‌های‌شان آگاهی کامل ندارند. مسئله برای این نیروهای سیاسی آن است که باید کدام راه‌ها، شیوه‌ها و متدهای مدیریتی و رهبری و کدام ابزار و ساختار سازمانی را اتخاذ کنند تا بتوانند از طریق آن‌ها اهداف و سیاست‌های مورد نظر خود را در شرایط سریعاً متحول جامعه در ذهن و زبان مردم جاری کرده و به نیروی مادی و آرای آن‌ها بدل سازند.

یافتن سیاست‌های واقع‌بینانه و منطبق بر شرایط سیاسی کشور، پیدا کردن راه‌های حضور هر چه فعال‌تر و روزمره‌تر در حیات سیاسی کشور و تدوین و تدقیق ساختار سازمان در راستایی که به این حضور بیشتر دامن بزند، تنها هنگامی عملی‌تر و موثرتر پیش خواهد رفت و به نتیجه خواهد رسید که نیروهای سازمان بتوانند در این زمینه‌ها با یکدیگر هم‌فکری و تبادل‌نظر کنند. نیاز به این هم‌فکری و یافتن راه‌های آن یکی از مشغله‌های فکری سازمان ما در سال‌های اخیر بوده است. واقعیت این است که واحدها و اعضای سازمان در کشورهای مختلف مستقر هستند و اطلاع بسیار ناچیزی از شیوهٔ کار و میزان و نوع فعالیت یک‌دیگر و نیز رهبری سازمان دارند. گذشته از شرایط نامساعد فعالیت سازمان در میهن، پراکندگی اجباری نیروهای سازمان در چهارگوشهٔ جهان نیز از دشواری‌های هم‌فکری گسترده و کارای ما فداییان خلق در راستاهای پیش‌گفته بوده است.

انتشار یک نشریهٔ داخلی به عنوان یکی از راه‌های سامان دادن بیشتر به زندگی سازمان در راستای استفادهٔ پربارتر از انرژی و نیروی فکری و خلاقیت همهٔ ما فدائیان خلق از کنگرهٔ دوم سازمان تاکنون همواره مطرح بوده است. امروز و به این وسیله به اطلاع همهٔ رفقای فدایی خود می‌رسانیم که با رفع مشکلات موجود گروه کار نشریهٔ داخلی چندی پیش تشکیل شده است و نخستین شمارهٔ نشریهٔ داخلی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) به زودی در دست شما خواهد بود.

نظر به مشکلاتی که در پیش روی ماست و دشواری‌های دوران آغاز انتشار یک نشریه، ممکن است علیرغم تلاش شبانه‌روزی ما کیفیت شماره‌های نخست نشریهٔ داخلی سازمان از حد دلخواه پایین‌تر باشد. ما خواهیم کوشید تا کاستی‌های موجود را هر چه زودتر و بهتر از میان برداریم. در این راه ما به پشتیبانی و همکاری همهٔ فداییان خلق نیازمندیم. ما از این پشتیبانی مطمئن هستیم، چرا که یقین داریم تامین حضور فکری و سیاسی فعال‌تر سازمان در میهن‌مان دغدغهٔ همهٔ آنانی است که دل در گروی زندگی آزاد، دموکراتیک و عادلانهٔ همهٔ ایرانیان دارند.

ضوابط و محدودیت‌های انتشار موضوعات و مقالات در نشریهٔ داخلی در نخستین شمارهٔ این نشریه به اطلاع شما رفقا خواهد رسید. اما آن چه گروه کار نشریهٔ داخلی برای چند شمارهٔ آینده در نظر دارد و می‌خواهد در این فاصله نظریات و مباحث را حول آن سازمان دهد، در کلی‌ترین وجوه خود عبارتند از: بررسی و نقد موقعیت و وضعیت سازمان، روش و متد رهبری و مدیریت سیاسی و سازمانی جاری در سازمان و ساختار سازمانی آن نه تنها در سطح شورای مرکزی که در تمام سطوح به منظور دست‌یابی به ایده‌ها و طرح‌های مربوط به ساختار سازمانی، رهبری و مدیریت سیاسی و سازمانی، متد برنامه‌ریزی و طرح‌هایی جهت استفاده از وسایل فنی و تکنیکی جدید.

گروه کار نشریهٔ داخلی کوشش می‌کند تا کنگرهٔ آتی این مباحث را به بحث‌های پیش‌کنگره تبدیل کند. ما علاوه بر اخذ مطلب از رفقا در زمینه‌های فوق، کوشش خواهیم کرد از طریق مصاحبه و تشکیل میزگرد این مباحث را سازمان دهیم.

برای تغییر و تبدیل سازمان‌مان به سازمانی پرتحرک‌تر و با حضور فکری و سیاسی فعال‌تر در داخل و خارج کشور دنیایی کار پیش رو داریم. دیر شروع کرده‌ایم اما انتظارات از ما بسیار است. دست به کار شویم.

برای تماس با گروه کار نشریهٔ داخلی می‌توانید از طریق نشانی گروه کار تشکیلات خارج از کشور اقدام کنید. عبارت «نشریهٔ داخلی» بر روی پاکت نامه یا برگهٔ فاکس ضامن رسیدن نوشته‌های شما به دست ماست.

گروه کار نشریهٔ داخلی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

www.iran-archive.com

سیاست ما، سازمان ما

بحث علنی پیرامون مسائل درونی همواره ضروری است

مبحث دوم: سازمان ما

فرخ نگهدار

قسمت اول

در بخش اول این نوشتار سیاست سازمان ما، سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) مورد بررسی، و نیز در مواردی نقد، قرار گرفت و در خاتمه با توصیهٔ یک رشته سیاست‌ها و اقدامات عملی طرحی برای تامین حضور علنی و فعالیت قانونی فدائیان خلق درایران ارائه شد.

در این بخش طرح‌هائی تشکیلاتی مورد بحث قرار می‌گیرد. این‌ها مسائلی هستند که عموم نیروهای آزادیخواه کشور – و بطور اخص نهضت چپ ایران – با آن مواجه‌اند.

در زمانهٔ ما چالش‌های نقادانه بی‌گمان بیش از گردن‌زدن و زبان‌بریدن – به نیش قلم یا شمشیر – و بیش از ذوب در ولایت – چه دینی و چه غیر دینی – به رونق کار سراینده مدد می‌دهند، فقط هرگاه به هوای نیک‌فرجامی طرف مقابل سرشته و سروده شوند.

انگیزه

ممکن است این سوال برای خواننده طرح شود که چرا اینقدر من به مناسبات درون سازمانی آن هم در شرایط خارج کشور بها می‌دهم. علت این است که به تجربه و به تحقیق دریافته‌ام که مناسباتی که ما با خود در درون سازمان برقرار می‌کنیم در واقع نمادی خرد – Microscale – از همان مناسباتی است که ما می‌خواهیم در بعد کلان Macroscale در جامعه برقرار کنیم. نوع حکومت مطلوب ما از نوع سازمان مطلوب ما نه تنها جدا نیست، بلکه آئینهٔ آن است. از کوزه همان برون تراود که در اوست.

من در مقاله‌ای مفصل، که تنها در کتاب «دمکراسی برای ایران» تحت عنوان «سازمان‌ها و مناسبات قدرت» به چاپ رسیده، و نیز در گفتگوئی که سال گذشته تحت عنوان «آیا می‌توان چشم‌اندازی برای رهائی از سرمایه‌داری گشود؟» (چاپ‌شده در کار) یک مدل ایده‌آل برای یک **«سازمان»** درست کرده نام آن را مدل **«کنترل از پائین»** گذاشته بودم. در آن نوشته‌ها رابطهٔ میان آرمان سوسیالیسم و دمکراسی را با مناسباتی که در خود سازمان در مرکز توجه قرار داده تلاش داشته‌ام نشان دهم که چگونه تولید این مدل ضروری‌ترین منبع تولید قدرت معنوی ضرور برای سوق جامعه به سوی آرمان‌های دمکراسی و سوسیالیسم است. سازمانی که در آن **«قدرت کنترل‌نشده»** (Unchecked Power) وجود داشته باشد هرگز قادر نیست جامعه‌ای بخواهد که در آن «قدرت کنترل‌نشده» وجود نداشته باشد.

طراحی یک الگوی مبتنی بر «کنترل از پائین» برای حیات درون‌سازمانی و برای رابطهٔ آن با محیط، مثل هر مدل دیگر، نه به هوس پیاده کردن عین همان الگو بلکه، اساسا برای انتخابِ متضمنِ مقصودِ سمتِ تلاش‌هاست. این کار برای رهائی از روزمرگی، برای رهائی از پراگماتیسم، برای گریز از سردرگمی و نوسان در تصمیم‌گیری‌هاست.

اینجا جای آن نیست که ارتباط متقابل و تنگاتنگ میان سیاست خُرد و سیاست کلان، و در این مورد خاص، ارتباط میان سوسیالیسم و دمکراسی با حیات درون سازمانی، با جزئیات، مورد بحث قرار گیرد. اشاره به آن دو نوشته در اینجا از آن روست که خوانندگان حضور ذهن داشته باشند که طرح‌ها و پیشنهادهائی که در زیر می‌آیند تدابیری هستند که آبشخور آرمانخواهانهٔ آنان دمکراسی و سوسیالیسم، و الگوی سازمانی در خور آنهاست.

چه کسی صاحب این سازمان است؟

در آستانهٔ انتخابات ۲ خرداد ۷۶ زمانی که شورای مرکزی سازمان تصمیم به تحریم گرفت برای من این سوال مطرح شد که معنای واقعی این جمله که **«ما تحریم می‌کنیم»** چیست؟ آیا حتی اگر همهٔ کسانی، که هویت سیاسی خود را با **«فدائی اکثریت»** بودن توضیح می‌دهند، تحریم را رد کرده و رای داده باشند آیا باز هم به اعتبارنظر شورای مرکزی دال بر تحریم می‌توان مدعی شد که فدائیان اکثریت انتخابات را تحریم کرده‌اند؟ آیا تصمیم فدائیان می‌تواند جز تصمیم سازمان فدائیان باشد؟

در دسامبر گذشته هیات سیاسی – اجرائی کمیسیونی را برای تدوین طرح‌های سازمانی برای ارائه به کنگره ششم مامور و مسئولیت آن را به من واگذار کرد. یک بحث اساسی در کمیسیون آن بود که چه کسانی جزو **«ما»** محسوب می‌شوند؟ حدود و ثغور سازمان ما تا کجاست؟ چه کسانی حق دارند برای این سازمان تصمیم بگیرند؟ صاحبان واقعی سازمان کیانند؟ یعنی چه کسانی در این سازمان **«حق رای»** دارند؟

این بحث در تاریخ سوسیال‌دمکراسی البته بحث تازه‌ای نیست. همه می‌دانیم که یک بحث اساسی دو جناح چپ و راست سوسیال دمکراسی در آغاز قرن ۲۰ همین موضوع بوده است. منظورم، از جمله، بحث لنین و مارتف پیرامون بند اول اساسنامه و در این مورد است که آیا «هر رای‌دهنده» یا «هر اعتصاب‌کننده» یک عضو حزب محسوب می‌شود یا عضو حزب کسی است که در یک ارگان معین حزبی عضویت دارد؟

فکر کنم مرکزی‌ترین موضوع در حیات سازمانی همین موضوع است و متاسفانه سنت چپ در کشور ما در این زمینه جانبدار موضع لنین بوده است. این سنت تا آنجا قوی است که هنوز هم در میان ما بسیاری فکر می‌کنند:

اولا: **«حق رای در سازمان مستلزم عضویت در یک ارگان معین است»**.

ثانیا: **«تصمیم‌گیری خود فرد برای عضویت کافی نیست. سازمان** (به معنای یک ارگان معین در آن) **نیز لازم است عضویت را تائید کند»**.

به اعتقاد من یکی از زیان‌بارترین تصمیمات در نهضت چپ همین «بستن» درهای حزب به روی ورود آزادانه و گرفتن خصلت جنبشی آن و تبدیل حزب به یک فرقه (Sect) بوده است. وقتی ما برای مشارکت فرد در فعالیت‌های سازمانی علاوه بر علاقه‌مندی وی شرط دیگری، به صورت تائید یک ارگان، را پیش می‌کشیم در واقع به افرادی در سازمان حق (قدرت) داده‌ایم در این باره که دیگری هم این حق را داشته باشد تصمیم بگیرد. حکمت این کار در آن بوده که بررسی شود که آیا فرد علاقه‌مند واقعا **«صلاحیت»** عضویت را دارا هست یا نه. اما معنای «رد صلاحیت» هیچ نیست جز تشخیص عدم سنخیت فرد علاقه‌مند با «معیارها و نورم‌ها»ئی که عده‌ای برای «صلاحیت» تعیین کرده‌اند. نورم‌هائی که می‌توانند «اخلاقی»، «سیاسی»، «اعتقادی»، «امنیتی» و غیره باشند.

یک بحث بسیار حساس بین دو رفیق این بوده است که **آیا یک روسپی می‌تواند عضو سازمان باشد؟** کسی که به این نورم‌گذاری تن می‌دهد در واقع دارد به معادلات قدرتی تن می‌دهد که جامعه طبقاتی برای ذهن وی درست کرده‌اند. دزد، معتاد، فاحشه، مغعول، همه و همه برچسب‌هائی است که صاحبان قدرت در جامعهٔ طبقاتی تولید می‌کنند تا قدرت خود را از گزند مصون سازند. همهٔ **«داغ لعنت خوردگان»** جامعه از فرودست‌ترین، از بی همه‌چیزترین شهروندانند. کسانی که قدرت اسلحه، پول، علم و یا فرهنگ را به انحصار خود در می‌آورند به شان گروه‌های اجتماعی دیگر که دستشان از این منابع قدرت کوتاه است همانگونه نمی‌نگرند، یا از دید من که علیه نابرابری هستم نباید بنگرند، که خود آنها. بحث این نیست که دزدی، اعتیاد، فحشاء و غیره پدیده‌های مثبت اجتماعی هستند. البته که نیستند. بحث این است که ما نمی‌توانیم هم طردار برهم‌زدن این بی‌عدالتی دردناک باشیم و هم با کسانی هم‌نگاه شویم که خود منبع اصلی تولید این بی‌عدالتی هستند. به علاوه این را هم به صراحت اضافه می‌کنم که من هیچکس را در این دنیا نمی‌شناسم که **«بر دامن کبریاش ننشیند گرده»**. همهٔ انسان‌ها در طول حیات خود به آنچه که در این دنیا با برچسب فحشاء، دزدی، اعتیاد و به طور کلی جنایت، یا **«گناه کبیره»** شناخته شده قطعا **«آلوده»** شده‌اند، تنها ممکن است ابعاد و اشکال «ارتکاب» و یا حد **«علنی شدن»** (لو رفتن) آن متفاوت باشد. هم از این روی من رنج خواهم برد هرگاه مرا به جلسه‌ای دعوت کنند که دستور آن رسیدگی به تقاضای عضویت کسی باشد که جامعه او را از خود رانده و له کرده و آن اجلاس که صدرنشینانش همه از مدعیان عدل و دادند بخواهند بر این مصیبت مهر تائید بکوبند.

من در بارهٔ معیارهای اخلاقی از این نظر بازتر بحث کردم که فکر می‌کنم، حداقل در سازمان ما ظاهرا، این فکر پذیرفته شده است که ما اعضای فعلی سازمان حق نداریم هیچکس را به خاطر نظراتش از سازمان اخراج کنیم و یا اگر کسی خواست به سازمان بپیوندد را به دلیل عقایدش از عضویت محروم کنیم. ولی در بارهٔ معیارهای «امنیتی» بسیاری ملاحظات در اذهان ما هنوز عمل می‌کند. بسیاری از ما بر این باورند که در جامعه‌ای استبدادزده و پلیسی نمی‌توان بدون چک امنیتی و اطمینان از سلامت فرد او را به سازمان پذیرفت. این یک حقیقت پلشت است که بسیاری از بهترین فرزندان مبارز این کشور به دلیل نفوذ پلیس در صفوف سازمان آن‌ها به دام افتاده و ضربه خورده‌اند. اما تجربهٔ زندگی و مبارزه نشان می‌دهد که ملاحظات امنیتی فقط زمانی مطرح است که مبارزه و سازمان خصلت مخفی بیابد. یک حزب شیشه‌ای نیاز به جاسوس جمهوری اسلامی ندارد. و من نه فقط به این دلیل که کار علنی نفوذ پلیس سیاسی و اساسا موضوعیت آن را منتفی می‌کند، بلکه از این نظر که تاثیر کار مخفی بر منش و شخصیت فعال سیاسی را ضد آرمان سوسیالیسم و دمکراسی یافته‌ام، از این نظر که کار هرچه مخفی‌تر باشد بیشتر امکان نظارت و کنترل از پائین را کاهش می‌دهد و مسئولین را در برابر اعضای آن صاحب اختیارتر و حتی بر سرنوشت آنان بیشتر حاکم می‌کند، از اساس و پایه با آن مخالفم.

وقتی این نقطه‌نظرها در بارهٔ عضویت مطرح می‌شود برخی رفقای ما فورا نگران می‌شوند که بازگذاشتن درهای سازمان به روی همه کس سازمان را به تسخیر کسانی در آورد که از اساس مخالف آن بوده و هستند. آنها فکر می‌کنند برای حفظ ماهیت سازمان و هویت اجتماعی آن باید لاجرم نوعی کنترل در جلوی درهای ورودی سازمان وجود داشته باشد. آن‌ها فکر می‌کنند در برابر هزاران کس که جان و عمرشان را در راه این سازمان و بخاطر آرمان‌هایش گذاشتند مسئولند که از طریق حراست از «پاکیزگی» صفوف سازمان از دست برود. به نظر من در بحث طرفداران حزب باز و حزب بسته این جدی‌ترین موضوعی است که باید به آن جواب داد.

من در این بحث اول گروه‌ها و جریان‌های در حال تاسیس و ناشناخته راکنار می‌گذارم و توجه را روی جریان‌هائی متمرکز می‌کنم که تاریخا شکل گرفته و صاحب یک جایگاه اجتماعی جا افتاده‌اند. چنین جریان‌هائی در طول تاریخ البته که هر یک چرخش‌های هویتی – ماهیتی معین داشته‌اند، اما حتی یک نمونه هم دیده نشده که این تحولات ناشی از رخنه عناصر غیر به دلیل فقدان کنترل سفت و سخت درهای ورودی (Bottleneck Cheque) بوده باشد. چرخش‌های سیاسی و عقیدتی همه بر اثر رسیدن رهبران به نتایج تازه رخ داده‌اند. آن‌ها محصول تحول فکری‌اند و نه محصول نفوذ و سپس توطئه اجانب.

در ثانی تاکنون دیده نشده که جریان‌ها و جنبش‌های تاریخا شکل‌گرفته و جاافتاده به سادگی و سهولت توسط یکدیگر بلعیده شوند. تحول فکری سیاسی یک چیز و انتقال اجتماعی طبقاتی چیز دیگری است. من غیر قابل تصور می‌بینم که جریان چپ سکولار ایران به مثابه یک جریان در صفوف نهضت ملی لیبرالی یا اسلامی ایران مستحیل گردد. وجود پایه اجتماعی و لنگر آن مانع از آن است که رهبران بتوانند برای متکی‌کردن آن سازمان بر یک پایه اجتماعی دیگر تصمیم بگیرند. هر جا تاکنون چنین تلاشی رخ داده حاصل کار جدائی رهبران بوده و نه انتقال پایه اجتماعی. مشروح این نظر را من در مقاله گروهبندی و خصلت نگاری نیروهای سیاسی کشور منتشر شده در سال ۱۹۹۲ آورده‌ام.

به دلایلی که گفتم **هیچ کس در این سازمان نباید به خود حق دهد که در باره حق عضویت یک فرد به دلیل صلاحیت یا عدم صلاحیت اخلاقی، سیاسی، عقیدتی، یا امنیتی وی تصمیم بگیرد و یا او را کمتر از خود صاحب سازمان تلقی کند. از سوی دیگر هر کس در این سازمان باید حق داشته باشد که بنا به معیارهای اخلاقی، فکری، سیاسی، امنیتی، رفتاری، یا بنا به هر معیاری که خود او تعین می‌کند به هر نامزد قبول مسئولیت در این سازمان رای بدهد یا ندهد و یا همگان را به رای دادن یا ندادن به وی، به اعتماد کردن یا نکردن به وی، برانگیزاند.**

ما در کمیسیون طرح‌های سازمانی پیرامون حدود و ثغور سازمان و معیارها برای اینکه بدانیم که کسی عضو هست و چه کسی نیست مفصل بحث کرده‌ایم. گرچه در جنبه‌های نظری اختلاف همچنان باقی است اما در موارد عملی و مشخص ما موفق شدیم فعلا به معیار واحد دست یابیم. این معیار در اجلاس ماه مارس شورای مرکزی با اکثریت آراء مورد تائید قرار گرفت. مطابق این معیار

کسانی که به عنوان فدائی اکثریت شناخته شده‌اند و مایل به سهم‌گیری در حیات سازمان، و نه فقط در تدارک کنگره، هستند از حق مشارکت و حق رای در این سازمان برخوردار خواهند بود.

این معیار البته با آنچه من فکر می‌کنم فاصلهٔ معین دارد. زیرا قید می‌کند که تمایل به سهم گیری نباید منحصر به سهم‌گیری در تدارک کنگره باشد. به علاوه بطور باز نمی‌گوید کسانی که هیچ سابقهٔ اکثریتی ندارند نیز چنانچه مایل به همکاری باشند حق رای خواهند داشت.

مکانیسم تبدیل حق رای به ارادهٔ سازمان

پس از تعیین حدود کسانی که حق تصمیم گیری برای سازمان دارند مهمترین مساله چگونگی تبدیل این **حق به اراده** سازمانی است. می‌دانیم که مدل ایده‌آل چپ برای تصمیم‌گیری جمعی دمکراسی مستقیم است و معنای آن اینست که همه صاحبان حق رای در هر تصمیم‌گیری مستقیما رای دهند. آنگاه که دمکراسی مستقیم غیرعملی می‌شود احزاب دمکراتیک از طریق تشکیل کنگره، متشکل از نمایندگان منتخب اعضاء و انتخاب اعضای رهبری در کنگره، دمکراسی نمایندگی را جایگزین دمکراسی مستقیم می‌کنند. سازمان ما الان دهسال است که این روش را بکار می‌گیرد.

از همان کنگره اول همیشه دغدغه بزرگ من در ارتباط با این روش آن بوده که انجام انتخابات در خارج کشور برای تعیین نماینده از آن معنائی که انتخابات در نظر ما داشته است دور است. اکثر کسانی که در صفوف سازمان در خارج فعالند تودهٔ اعضاء نیستند. آنها کادرهای ما هستند که هر کدام در محیط خود در ایران دایرهٔ نفوذ معین دارند. آنها اکثرا خودشان در اصل نماینده‌اند. تصادفی نیست که روش هیچ یک از احزاب برون‌مرزی بر اساس انتخابات دو مرحله‌ای، مثل ما، نیست. کنگره‌های آنها از هم‌آمد کادرهای فعال آنها تشکیل می‌شود.

اگر دمکراسی معیار باشد هیچ توجیهی برای دو مرحله‌ای‌کردن انتخابات دستگاه رهبری سازمان وجود ندارد مگر مشکلات فنی؛ مثلا اینکه رقم صاحبان حق رای و علاقه‌مند به شرکت در کنگره در خارج کشور آن قدر زیاد باشد که جمع‌آمد همهٔ آن‌ها غیرممکن شود. از دید یک فعال چپ، جز این، هیچ دلیلی برای دو مرحله‌ای‌کردن انتخابات دستگاه رهبری وجود ندارد.

کمیسیون طرح‌های سازمانی در جلسه ماه ژانویه ۹۹ تصویب کرده است که چنانچه تعداد صاحبان حق رای در خارج کشور چنان باشد که جمع‌آمد همه در کنگره میسر باشد توصیه کمیسیون به شورای مرکزی این شود که انتخابات برای تعیین نماینده منتخبی و از عموم صاحبان حق رای برای شرکت در کنگره دعوت شود. این تدبیر البته در اجلاس ماه مارس ۹۹ شورای مرکزی رای کافی بدست نیاورد و در عین حال هیچ پیشنهاد دیگری نیز تصویب نشد.

تردید در یک مرحله‌ای‌کردن انتخابات رهبری نه فقط با معیارهای ارزشی ما بلکه با تدبیر سازمانی هم خوانائی ندارد. چراکه به تجربه دیده‌ایم شرکت مستقیم هر رفیق در کنگره و تاثیرگذاری وی در سرنوشت سازمان در افزایش میزان علاقه‌مندی وی به سرنوشت سازمان و در تقویت زمینه برای مشارکت وی در عرصه‌های مختلف حیات سازمانی تاثیری مستقیم دارد. چنانچه شورای مرکزی در اجلاس آتی نیز مردد بماند یک تدبیر راهگشا طبعا این خواهد بود که به خود صاحبان حق رای مراجعه و از آنان نظر خواسته شود.

تازه این کار کوچکترین و راحت‌ترین قدمی است که ما می‌توانیم در جهت تقویت دمکراسی در سازمان، و نیز برای علاقه‌مندکردن رفقایمان در اینجا به مشارکت، برداریم. برای کسی که به آرمان دمکراسی وفادار است قطعا این دغدغه باز هم جدی خواهد ماند که در تصمیمی که در اینجا، در خارج کشور، به نام سازمان گرفته می‌شود علاقه‌مندان به سازمان در کشور تا چه حد در آن دخیل و یا تاثیرگذارند.

مکانیسم تاثیر گذاری رفقای ما در ایران

متاسفانه از زمان پراکندن تشکیلات سازمان در ایران تا امروز هیچکس به این فکر نبوده است که آیا در آنچه که به نام سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) اعلام می‌شود جای فکر و نظر و خواست رفقای ما در ایران، که آنها هم کمتر از ما برای این سازمان زحمت نکشیده‌اند، کجاست؟ نمی‌توان گفت عده‌ای به عمد خواسته‌اند که هر نوع امکان تاثیرگذاری آنان را از بین ببرند.

به جرئت می‌توان گفت شرایط کنونی سازمان به هیچوجه مانع از اطلاع ما از نقطه نظرهای رفقامان در ایران پیرامون مهم‌ترین مسائلی که در کنگره تصمیم‌گیری می‌شود نبوده است. کنترل پلیسی در ایران البته جدی است اما ایران امروز واقعا اصلا آن قدر بسته نیست که فعالین خارج نتوانند از نظر دوستان خود در ایران مطلع شوند.

هرگاه گفته شود **«ما چگونه می‌توانیم بدون به‌خطر انداختن امنیت آنان از نظر آنان مطلع شویم»** باید در پاسخ گفت: دوست عزیز! تو من او و همهٔ ما طی سال حتما با فامیل، با دوستان وآشنایان و یا به واسطه دیگران از حال و روز و از فکر و ذکرهای علاقه‌مندان به سازمان که عموما دور و بری‌های خودمان هستند مطلع می‌شویم، باکمی دقت می‌توان فهمید که هیچ اکثریتی در ایران نیست که کس و کاری در خارج، و مرتبط با ما، نداشته باشد.

مشکل ما این نیست که برایمان امکان اطلاع وجود ندارد. مشکل ما این است که هنوز فکر می‌کنیم برای «اطلاع موثق» از نظر علاقه‌مندان به سازمان در ایران حتما باید در ایران تشکیلات مخفی درست کنیم، آنان را در حوزه‌های مخفی سازماندهی کنیم، اسم مستعار روی هر کس بگذاریم، پیک از خارج به سراغشان بفرستیم و بعد با نامه نامرئی از او رای بگیریم که آیا باید در انتخابات ریاست جمهوری شرکت کرد یا نه؟ یا بپرسیم مشی سرنگونی درست است یا مشی اصلاح طلبانه؟ یا از این هم وحشتناک‌تر، خیال کنیم تنها راه این است که آنها را مخفیانه از ایران به خارج بیاوریم و در کنگره شرکت دهیم و بعد هم به ایران برگردانیم آن طور که در پلنوم فروردین ماه ۱۳۶۵ کردیم و جان چندین نفر از بهترین رفقایمان را نیز بر سر آن باختیم.

ما طی دهساله اخیر پنج بار کنگره رفته‌ایم و هر پنج بار هم به زعم گروه بزرگی از اعضای کنگره مهم‌ترین کار آن این بوده که معین کرد که ما می‌کوشیم «به جمهوری اسلامی پایان دهیم و به جای آن یک حکومت مبتنی بر دمکراسی روی کار آوریم». حال چگونه می‌توان باور کرد که طی این مدت این امکان وجود نداشته که این کنگره‌های ما مطلع بشوند که رفقای ما در ایران، که به هیچ ملاک نقش و تاثیرشان در محیط عملا کمتر از نمایندگان کنگره نیست، در این باره چه می‌گویند.

موانع ذهنی به حساب‌نیاوردن نظر و گرایش موجود در نیروی اجتماعی ما در ایران در سیاست‌گذاری در کنگره هم منشاء سیاسی داشته و هم منشاء فکری.

به لحاظ سیاسی نیک پیداست که تاکید بر پایان‌دادن به جمهوری اسلامی با تاکید بر بسط ارتباطات با نیروی اجتماعی سازمان در ایران همسو نیست. با وجود کنترل پلیسی دیر یا زود این ارتباطات قطع و روحیهٔ بازسازی آن‌ها تضعیف می‌شود. ما این پدیده را از نیمهٔ دوم دههٔ ۶۰ به بعد شاهد بوده‌ایم.

به لحاظ فکری درک قدیمی از مقولهٔ رهبری مانع عمده بوده است. این درک هنوز خیال می‌کند که آگاهی‌هائی که برای تصمیم‌گیری ضروری است هم چنان اساسا در انحصار رهبری و «بالا»ست، و کادرها بیشتر به درد رهنمود گرفتن از رهبری می‌خورند و نه رهنموددادن به آن.

اما کثرت میلیونی ارتباطات افقی (پائین به پائین) در دنیای امروز اطلاعات ضرور برای تصمیم‌گیری را چنان پراکنده و توده گیر کرده که آن چیزهائی که سابقا، به مثابه وسایل ضرور سیاست‌گذاری، در انحصار و در اختیار «بالا» بود – حتی در بسیاری موارد بیش از «بالا» – در دسترس پائینی‌ها هم قرار گرفته است. وضع – حداقل در مورد ما که یک سازمان تبعیدی هستیم – به مراتب بیشتر واژگون شده است. کار به جائی رسیده است که اعتماد به نفس همفکران ما در ایران در تشخیص «چه باید کرد»ها و «چه نباید کرد»ها اصلا با رفقای ما در خارج غیرقابل مقایسه شده است.

زمان تاریخ مصرف این فکر را سر آورده که هنوز خیال می‌کند هنر تحلیل اوضاع سیاسی، جمع‌بندی پارامترها و تصمیم‌گیری سیاسی فقط از عهدهٔ رهبران ساخته است. در دنیای امروز ما تمایز اصلی رهبران سیاسی با هزاران فعال سیاسی دیگری که با آن رهبران نورم‌های ارزشی مشترکی دارند، نه در استعداد یا دانائی بی‌رقیب و فوق عادی و یا در قدرت تشخیص استثنائی آن رهبران در تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری، بلکه قبل از هر چیز در امکان گزینش (یا علاقه وافر به) سیاست بمثابه یک حرفه نهفته است.

هرچه زمان می‌گذرد بیشتر ثابت می‌شود که برخلاف تصور رایج رهبران سیاسی به هیچوجه نه شخصیت‌هائی نادر و استثنائی و نه موجوداتی عجیب و غریب‌اند. هر چه زمان بیشتر می‌گذرد رشد اجتماعی، و بیش از هر چیز دسترس‌پذیرشدن اطلاعات و دانش‌های ضرور برای تعداد بیشتری از افراد، عدهٔ بیشتری در موقعیتِ جانشینیِ بدونِ دلهرهٔ رهبران سیاسی موجود قرار می‌گیرند.

از دست‌رفتن موقعیت انحصاری و کاهش چشمگیر فاصلهٔ معنوی «بالا» و «پائین» تاثیر مستقیمی بر معنای رهبری بر جای گذاشته است. اگر در گذشته وظیفهٔ رهبران احزاب سیاسی «رهنموددادن» و «تکلیف روشن‌کردن» و وظیفهٔ فعالین «گوش‌کردن»، «یادگرفتن» و «اجراکردن» بود، هرچه جلوتر می‌رویم بیشتر و بیشتر این رابطه – البته اگر رهبران به آرمان‌های چپ علاقه‌مند باشند –

ادامه در صفحه ۱۰

www.iran-archive.com

پیرامون برخی زمینه‌های زندگی و پیکار سازمان

بیژن اقدسی، مشاور شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

قسمت اول

این تلاش برای دادن پاسخی است به نوشتار رفیق فرخ نگهدار در شماره‌های ۲۰۶ و ۲۰۷ «کار» با نام «سیاست ما سازمان ما».

دور و بر ۱۰ سال است که در سازمان ما هر فدائی خلق می‌تواند آشکارا، و نه تنها رو به شنوندگان درون‌سازمانی، به نام خود در بارهٔ زمینه‌های گوناگون زندگی و پیکار سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) سخن بگوید و بنویسد. ما دست‌اندرکاران «کار» نیز از آن هنگام همواره به این دستاورد بزرگ خود، به این آیین نیک پای‌بند بوده‌ایم و می‌بالیم. در این ۱۰ سال هیچ‌گاه از سوی «کار» چوبی لای چرخ گفتار و نوشتار آزاد گذاشته نشده است.

باری نهادینه کردن، تنها نیمی از آزادی اندیشه است. نیم دیگر آن به کار بردن این نهادهای به راه، برای در میان گذاشتن اندیشه با دیگران است. نیاز به گفتگو در بارهٔ روی‌دادهای کشور از سوی همهٔ ما پذیرفته شده است. شورای مرکزی سازمان ما در واپسین نشست خود در پیوند با برگزینش مجلس ششم که اسفندماه امسال برگزار خواهد شد، بر تلاش همه‌جانبه در راه از میان برداشتن نظارت استصوابی شورای نگهبان انگشت گذاشت. این که هنوز هیچ یک از ما در بارهٔ برگزینش مجلس ششم و پیرامون تلاش در راه از میان برداشتن نظارت استصوابی چیزی ننوشته‌ایم، این که رفیق فرخ پیش از دوم خرداد نوشتاری در بارهٔ بررسی و چگونگی برخورد با آن برای چاپ به سردبیر آن روز «کار» وانگذاشته بود، از هموار نبودن راه آزادی اندیشه و ناپیگیری گردانندگان سیاست رسمی سازمان و «کار» برنمی‌خیزد. امروز دیگر پاسخ‌گوی کوتاهی هر یک از ما در کنج‌کاوی سیاست‌های سازمان خودمانیم.

من نیز مانند بیشینهٔ دیگر دست‌اندرکاران «کار» بر آنم که بیشتر نوشتارهای «کار» باید به نام نویسنده، گردآورنده، برگردانده، گفتگوگر و ... آن باشد. این دگرگونی در سیمای کار بیش از هر چیز به پربارتر شدن و بالاتر رفتن درون‌مایهٔ «کار» یاری می‌رساند. پس از آن دیگر کارکنان و سیاست‌گزاران «کار» سیاهی‌لشکری گم‌نام و توده‌ای خاکستری و همگون نیستند. پس از آن کار هر یک از ما ارزشی برابر با درون‌مایه و برجستگی آن خواهد یافت و این به تلاش هر یک از ما برای بهبود کارمان خواهد انجامید و بر آن خواهد افزود.

تنها یک چیز به هیچ روی دگرگون نخواهد شد. از آن جایی که سردبیر و بیشینهٔ گردانندگان «کار» باید نمایندهٔ سیاست پذرُفته (مصوب) در همایش نمایندگان (کنگره) سازمان باشند، آن چه در نشریه بی‌نام، به نام شورای سردبیری، به اسم سردبیر و یا به نام سرمقاله و یادداشت و نوشته‌های همانند می‌آید، نه گفتار و نوشتار یک فدائی خلق، که سیاست سازمان و نشریه است و نه تنها نویسنده که سازمان و نشریه نیز در برابر آن‌ها پاسخ‌گو هستند.

کنگره نهاد قانون‌گزار ماست

پیشینهٔ بیش از ۳۰ سال پیکار فدائیان خلق ایران و نه تنها این پیشینه، که گذشتهٔ دست‌کم هفت هزار سالهٔ سرزمین ما نشان از آن دارد که سپردن همهٔ کارها به یک یا چند تن بدون کشیدن یک چارچوب برای کارکرد آیندهٔ آنان نه تنها کمکی به نهادینه شدن آزادی، داد، پیشرفت کشور و بهروزی مردم نمی‌کند، نه تنها یاری‌دهندهٔ نهادینه شدن آن چه امروز حقوق شهروندی نامیده می‌شود، نیست، که درست به یکایک این‌ها آسیب‌های بنیادینی می‌زند. راهی که، تنها راهی که پیشروان اندیشهٔ آدمی برای پیش‌گیری از و درمان این کاستی و بیماری بدان دست یافته‌اند، بستن دست این رهبران با ابزار قانون بوده است.

در یک کشور قانون‌مند دامنهٔ کارکرد کشورمداران در دو چارچوب جای گرفته است. نخستین چارچوب قانون اساسی و دومین چارچوب همایش نمایندگان مردم (مجلس) است. کشورمداران هر کاری که بکنند باید با قانون اساسی خوانا و از پشتیبانی همایش نمایندگان مردم برخوردار باشد.

در سازمان‌های سیاسی هم باید چارچوب‌هایی برای کارکرد رهبران گذاشت. استوارترین چارچوب کارِ رهبران، همایش نمایندگان پیکارگران یک سازمان (کنگره) است. این نهاد را خیلی از سازمان‌های سیاسی دارند. در پاره‌ای از سازمان‌های سیاسی همایش نمایندگان نهادی برپا (دایر) است. در این سازمان‌هادر میان دو نشست چرخه‌ای همایش نمایندگان و برای رسیدگی به پیش‌آمدهای پیش‌نادیدنی نشست‌های ویژهٔ همایش برگزار می‌شود که هم قانون‌گزار است و هم بررسندهٔ کارکردها و برنامه‌های گروه رهبری. دست رهبری تنها در چارچوب قانون‌ها و پذرُفته‌های (مصوبات) همایش نمایندگان باز است.

گروه‌های دیگری چون سازمان ما همایش برپای نمایندگان ندارند. در سازمان ما نمایندگان هر همایش تنها برای یک نشست برگزیده می‌شوند. آن نهادی که در درازای میان دو همایش، قانون‌گزار و بررسندهٔ کارکرد گروه رهبری است، شورای مرکزی است. از این رو ساختار قانون‌گزاری و کارکردی سازمان ما با ساختارهای هم‌سان یک کشور سنجیدنی است.

به هر روی، چه این باشد و چه آن، گرفتن توانایی قانون‌گزاری و بررسی از همایش نمایندگان و شورای مرکزی، بستن دست این نهادهای دادبنیاد و کاستن توان‌مندی آن‌ها به نقزدن‌های گاه و بیگاهِ اگر چه چرخه‌ای، بازگشت به آیین‌هایی است که بیشینهٔ ما در نادرست بودن آن‌ها هم‌خوانیم.

بهترین راه برای کارایی سازمان آن است که کسانی که به این یا آن گرایش گوناگون درون سازمان وابسته‌اند در گروه‌های درون‌سازمانی گردهم‌آیند و برنامه‌های خود برای پیکار کارساز سازمان در میان دو همایش نمایندگان را بازگویند. از آن جایی که پیکار اجتماعی روندی گروهی است، درست است که برنامه‌اش نیز گروهی فراهم و به همایش نمایندگان سازمان داده شود.

نمایندگان همایش با آگاهی از این برنامه‌ها این یا آن گرایش را برای رهبری سازمان در دو سال آینده برمی‌گزینند. گروه‌بندی‌هایی که نمایندگی دستِ‌کمی از پیکارگران سازمان را داشته باشند به همان اندازه در شورای مرکزی سازمان نماینده خواهند داشت. آن گروه‌بندی یا گروه‌بندی‌هایی که به تنهایی یا با هم بیش از نیمی از پیکارگران سازمان را نمایندگی می‌کنند، برای دو سال رهبری (هیئت سیاسی – اجرایی امروزین) سازمان را بر گردن می‌گیرند.

آن گروه‌بندی‌هایی که نتوانسته‌اند رهبری سازمان را در دست گیرند، با **گردن‌گزاری (التزام)** به پذرفته‌های همایش نمایندگان تلاش خود برای رسیدن به رهبری در همایش آینده را پی می‌گیرند.

این نادرست است که کسی که با برنامهٔ پذرفتهٔ سازمان ناهم‌خوان است، در نهاد رهبری (هیئت سیاسی – اجرایی) سازمان بنشیند.

دادن چک سفید به این یا آن رهبر یا کسی که در شورای مرکزی سازمان است، با شیوه‌های بخردانهٔ رهبری و سازمان‌داری بیگانگی بنیادین دارد. کار همایش نمایندگان در سازمان ما نه پایین کشیدن این و بالا بردن آن رهبر، که برگزیدن و پذرُفتن راه‌وروش‌ها و چارچوب‌هایی است که زندگی و پیکار سازمان در دو سال میان همایش‌ها باید بر پایهٔ آن‌ها باشد. و نه تنها این یا آن کس از رهبران سازمان، که شورای مرکزی سازمان نیز نمی‌تواند و نباید پا از این چارچوب‌ها فراتر گذارد.

تنها در این چارچوب خوب و به جاست که کسانی که خواهان در دست گرفتن رهبری سازمان هستند برنامه‌ها و اندیشه‌های خود، باورها و دیدگاه‌های خود را از هم‌اکنون و نه تنها در کنگره با پیکارگران سازمان در میان گزارند تا پس از پایان کار بررسی و قانون‌گزاری، همایش چرخه‌ای سازمان بیشینهٔ شورای مرکزی و همهٔ رهبری سازمان را به کسانی واگذارد که از باور آن‌ها به پذرفته‌های پیش‌گفته آگاه است.

برای ششمین همایش نمایندگان سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) شورای مرکزی ما نه تنها می‌تواند، که بر پایهٔ بند ۲–۴ ساختار شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) – پذرفته در کنگرهٔ پنجم سازمان – هیئت سیاسی – اجرایی آن اختیار و وظیفه دارد طرح اسناد لازم برای کنگرهٔ آتی را تهیه کند.

شاید اگر ساختار سازمان بر پایهٔ گروه‌بندی‌های پیش‌گفته ریخته شود، پی‌گیری گفتمان در بارهٔ درست یا نادرست بودن دادن پیش‌نویس برنامه‌های گوناگون به نام شورای مرکزی سازمان به همایش نمایندگان بیهوده شود. کاش رفیق فرخ گفته بود که چرا این پذرفتهٔ آگاهانه و دموکراتیک را، که بسیاری از فدائیان خلق هنوز هم به آن باور دارند، ضددموکراتیک و نافی حقوق برابر گرایش‌های فکری در سازمان برای رقابت در کنگره و کسب اکثریت آرا می‌داند.

می‌توان گمان برد که از دید او نام شورای مرکزی در زیر پیش‌نویس‌های داده شده به همایش نمایندگان «اتوریته» و فشاری روانی بر نمایندگان می‌آورد. این نگرانی در سازمان ما زمینهٔ راستین ندارد. فدائیان خلق سال‌های سال است که هیچ گفتار و نوشتاری را چشم‌بسته و نیاندیشیده نمی‌پذیرند. در کنگره‌های ما پیش آمده است که نه پیش‌نویس شورای مرکزی، که پیش‌نویسی دیگر کار پایهٔ همایش بوده است.

از آن گذشته در آیین‌نامهٔ کنگره‌های سازمان آمده است که هر گروه از نمایندگان نیز که پیش‌نویسی دیگر دارند، می‌توانند برای کار روی آن در کنگره گروه کار (کمیسیون) برگزینند. من تاکنون در کنگره‌های سازمان ندیده‌ام که کسی از این بند آیین‌نامه سود جسته باشد.

ناسازگاری دیدگاه‌ها در بارهٔ روش پیکار، در سازمان ما

هنگامی که از پدیده‌ای سخن می‌رود، درست است که پرده‌ای نیمه‌کاره کشیده نشود. رفیق فرخ تنها گوشه‌ای از روی‌دادها را بازمی‌گوید. از سوی دیگر او پدیده‌های هزاران‌هزاررنگ را سیاه و سفید نشان می‌دهد. این شیوه بغرنجی‌ها را بیش از اندازه و به گونه‌ای ناهم‌آهنگ ساده می‌کند. در بسیاری از زمینه‌ها سخن از یا این یا آن، رومی رومی یا زنگی زنگی بودن نه تنها دردی را دوا نمی‌کند، که تنها بر دشواری‌های شناخت می‌افزاید.

ناهم‌خوانی و ناسازگاری میان ما در بارهٔ چگونگی برخورد با جمهوری اسلامی نه تنها در کنگره‌های نخست تا چهارم که در واپسین کنگرهٔ تاکنونی نیز به خوبی آشکار بود.

در کنگره پنجم در کنار پیش‌نویس شورای مرکزی دو سند خط مشی دیگر نیز به کنگره داده شده بود. «جهات عمومی «خط مشی مبارزهٔ مسالمت‌آمیز مردمی» برای آزادی و دموکراسی» از سوی رفیق دکتر رضا جوشنی و «خط مشی استقرار دموکراسی، رشد و توسعه از طریق «توافق» (تفاهم) ملی موانع و مشکلات» از سوی رفیق منوچهر مقصودنیا به کنگره آورده شده بودند. این دو پیش‌نویس همان ناسازگاری را با پیش‌نویس شورای مرکزی داشتند که سندهای هم‌سان در کنگره‌های پیش از آن.

گذشته از آن در کنگرهٔ پنجم هنگام گفتگوی پایانی در بارهٔ برنامهٔ کارکرد سیاسی ما تا کنگره آینده بر سر یک چیز ناسازگاری میان ما بالا گرفت. پیش‌نویس پذرفته در گروه کار سخن از جایگزینی جمهوری اسلامی با یک جمهوری دموکراتیک پارلمانی به میان آورده بود. برخی رفقا بر آن بودند که واژهٔ «جایگزینی» واژه‌های «پایان دادن» و «سرنگونی» را به یاد می‌آورد و درست نیست این واژه در پذرفتهٔ کنگره به کار رود. شمار بسیار بیش‌تری از نمایندگان کنگره بر آن بودند که «اپوزیسیون نظام» بودن سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) هم‌سنگ با تلاش برای جایگزینی جمهوری اسلامی با یک جمهوری دموکراتیک پارلمانی است. پس از آن که کار در کنگرهٔ پنجم به جاهای باریک کشید و پس از آن که نشست کنگره که میهمانان ما هم در آن بودند برای زمانی کوتاه از کار بازماند، گروه کار کنگره پس از گفتگویی دوباره واژهٔ جایگزینی را از سند برداشت و آن را چنین بازنوشت: تلاش برای استقرار یک جمهوری دموکراتیک پارلمانی به جای جمهوری اسلامی (این بازگویی درون‌مایهٔ سند است). رفقایی که با «جایگزینی» ناهم‌خوان بودند، می‌گفتند «به جای» با آن یکی نیست. ما می‌گفتیم در زبان پارسی «جایگزینی» برابر است با گذاشتن چیزی «به جای» چیزی دیگر. هم آن رفقا به این سند رای دادند و هم ما.

پس از کنگره بود که من دوباره یاد این گفته افتادم که «هر کسی از ظن خود شد یار من». این هنگامی بود که رفیق فرخ در میزگردی در چارچوب جشن مرکزی بزرگ‌داشت ۲۷ سالگی جنبش فدائیان خلق ایران در شهر بُن آلمان سخن از آن به میان آورد که سازمان در کنگرهٔ پنجم خود سخنی از پایان دادن به جمهوری اسلامی نگفته است. پیش‌دیدنی بود که این گفتهٔ رفیق فرخ با برخورد رفقایی روبرو شود که سند را نوشته بودند و در کنگره از این پشتیبانی کرده بودند که سازمان ما خواهان پایان دادن به جمهوری اسلامی است و این که ما از خشونت پرهیز می‌کنیم، با این خواست ناهم‌خوان نیست.

این همه بسیاری از ما را بیش از پیش به آن کشانده است که در همایش ششم نمایندگان سازمان که در پیش روی داریم، هر چه یک‌رویه‌تر و روراست‌تر سخن گوییم تا ناهم‌خوانی‌ها آشکار و هم‌خوانی‌ها پشت‌دادنی و باورکردنی باشند. اکنون بیش از پیش آشکار شده است که «آب قاطی سند کردن» و «گرد کردن سند» برای آن که همه از آن خرسند باشند، نه تنها یاری‌بخش کارایی سازمان نیست، که بسیاری جاها ما را سترون هم می‌کند.

پایان دادن به جمهوری اسلامی یا اصلاح آن؛ انقلاب یا رفرم

ما از این شادمانیم که گروه چشم‌گیری از نیروهای جمهوری اسلامی به دستِ‌کم‌هایی که ما سال‌های سال است خواهان آن بوده‌ایم، دست یافته‌اند و پاره‌ای از کارکردهای دولت خاتمی به سود میهن و مردم ما بوده است. هم از این رو و با پیش‌بینی این توان دولت خاتمی، ما در کنگرهٔ پنجم خود پس از نکوهش شورای مرکزی در برخورد آن با انتخابات ریاست جمهوری بر آن شدیم و هنوز نیز بر آن هستیم که از کارهای مثبت خاتمی استقبال می‌کنیم. این برای بیشینهٔ ما به هیچ روی نشانه‌ای برای دست برداشتن از تلاش برای پایان دادن به جمهوری اسلامی نیست. روندهای کشور بیش از هر چیز نشان‌گر آن است که بدون پایان دادن به جمهوری اسلامی، بدون دگرگون کردن آن قانون‌هایی که جمهوری اسلامی را جمهوری اسلامی کرده‌اند، هیچ راهی برای برون‌رفت میهن هزاران‌سالهٔ ما از بدبختی و ویرانی و پس‌رفت نیست.

امروز خامنه‌ای ولی فقیه توان آن را ندارد که همه کارهٔ ایران باشد، باری قانون اساسی جمهوری اسلامی این حق را به او داده است. امروز نیروهایی در جمهوری اسلامی سر برآورده‌اند که خواهان برداشتن گام‌هایی هر چند کوچک به سود مردم و میهن ما هستند. این همه می‌تواند نویدبخش روزهای خوش برای ایران ما باشد. ما این همه را به درستی می‌بینیم. من تنها نمی‌دانم چرا رفیق فرخ چشمان تیزبین خود را به روی این می‌بندد که دانشجویان، روشنفکران و همهٔ نیروهای بیرون از حکومت اسلامی که ما با دست و دل بازی آن‌ها را با اصلاح‌طلبان حکومتی در یک جبهه به نام ۲ خرداد می‌گذاریم، بر آن‌اند که در قانون جمهوری اسلامی همه کاره ولی فقیه است که امروز خامنه‌ای نام دارد. درست از همین رو است که همهٔ نیروهای آزادی‌خواه و میهن‌دوست نوک تیز پیکان پیکار خود را رو به ولایت فقیه و کوتاه کردن دست او و از میان برداشتن این فرمان‌روای فراتر از قانون از بند بند قانون‌های کشور دارند. همهٔ تلاش بسیاری از ما این است و تلاش یک سازمان سیاسی راستین باید این باشد که نیروهای هم‌اندیش خود را در دست‌بالای حکومت ببیند. اگر تنها کار یک سازمان سیاسی به کف زدن برای این یا آن گروه‌بندی حکومتی پایین بیاید، بهتر آن است که در آن بسته شود.

سازمان ما بر پایهٔ پذرفته‌های کنگره‌های خود خواهان و پیکارگر راه دگرگونی بنیادین ساختار سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی‌ای است که جمهوری اسلامی نام دارد. برای بیشینهٔ فدائیان خلق ایران، این تلاش به درستی پیکاری برای پایان دادن به جمهوری اسلامی است. برای بسیاری از ما انقلاب برابر است با دگرگونی در همهٔ زمینه‌های زندگی یک کشور و چون پایان دادن به جمهوری اسلامی نیز همین درون‌مایه را دارد، برخورد ما با جمهوری اسلامی برخوردی انقلابی است. آرزوی ما این است که این پایان دادن، این جایگزینی جمهوری اسلامی با ساختاری مردمی و دادبنیاد دور از خشونت و آرام آرام پیش رود. از خدای ماست که با فشار مردم و پای‌داری آن دسته از نیروهای اسلامی حکومتی که در درازای این ۲۰ سال دیدگاه خود را در زمینهٔ ولایت فقیه دیگر کرده‌اند، آرزوی ۲۰ سالهٔ ما زمینی و بختک ولایت فقیه یک بار برای همیشه از قانون اساسی این کشور و از زندگی روزمرهٔ آن پاک شود. باری اگر روزی خامنه‌ای، ناطق نوری، حجتیه، هیئت موتلفه، رحیم صفوی و دیگر گردن‌کشان نامردمی نیروهای خود را با شمشیرهای کشیده به خیابان‌های شهرها و روستاهای ما فرستادند، ما چه خواهیم کرد؟

آیا ما باید دُم‌مان را لای پای‌مان بگذاریم و هم‌زمان با سخن‌رانی جانانه در پشتیبانی از آشتی همگانی و دوری از خشونت، چشم و گوش بر کشتار مردم و آزادی ببندیم؟ یا باید به مردم بگوییم، به خودمان بگوییم که آستین بالا بزنید، بیایید آستین بالا بزنیم و بیدادگران را سر جای‌شان بنشانیم؟ کدام یک؟ بیشینهٔ فدائیان خلق در چنین روزی در کنار مردم و در برابر غداربندان خواهند ایستاد. سخن به همین سادگی است. هر کس می‌گوید، هر آن کس می‌نویسد روندهای کشور در این راستا پیش نمی‌روند، چشم بر راستی سرشت بخشی از نیروهای حکومت اسلامی می‌بندد. هنگامی که بیش از یک سال پیش به برخی از رفقا می‌گفتیم که هنوز کودتای حکومتی در ایران شدنی است، هنگامی که رفقای خود را با یادآوری سرشت بیدادگرترین دسته‌های حکومتی از پراکندن خوش‌باوری ناهم‌آهنگ با روندها و هستی روی‌دادهای کشور می‌پرهیزاندیم، با این پاسخ روبرو می‌شدیم که آن‌ها این کار را نخواهند کرد، این شدنی نیست. هنگامی که پیش از انتخابات شوراهای شهرها و روستاها در نوشتار خود در «کار» سخن از بی‌گمانی یورش بیدادگران به امیدهای مردم، به نیروهای مردمی کردم، برخی رفقا برخوردی ناباورانه کردند. در دو سال پس از ۲ خرداد ما چندین یورش به آرزوها و دستاوردهای مردم را دیده‌ایم. پراکندن این خوش‌باوری که هر یورش «محافظه‌کاران»، واپسین یورش آنان خواهد بود، درست نیست.

رفیق فرخ که ما را به سرشت‌شناسی حکومتیان می‌سپارد، چرا به سرشت خون‌ریز برخی از نیروهای این حکومت نگاه نمی‌اندازد. ما از خشونت بیزاریم، باری اگر روزی گزینش ما به گزینش میان درگیری خونین با بیدادگران یا سپاردن سرای هزاران‌ساله‌مان به دست کرکس ویرانی جاودان بسته باشد، آیا ما گریزی به کنار از این ناگزیر خواهیم داشت؟

پس بنیان برخورد سازمان ما با جمهوری اسلامی برخوردی انقلابی است. آن‌جا که به شیوهٔ برخورد برمی‌گردد، بهترین راه آن است که در این راه مویی از سر کسی کم نشود و خونی بر دامن مام میهن نریزد.

سازمان ما از همهٔ کارهای خاتمی و نیروهای پشتیبان او که به سود ایران و ایرانی باشد، بی رودربایستی پشتیبانی می‌کند، روش «کار» نیز به کنار از این نیست. سازمان ما پیگیرانه از گسترش اصلاحات در کشور پشتیبانی می‌کند و امیدوار است که روند اصلاحات با افزایش توان هر چه بیش‌تر مردم در آن، مرزهای بیداد را هر چه بیش‌تر در هم شکند. «کار» نیز درست همین کار را می‌کند. باری ما باید از این فراتر باشیم. ما تنها به توان خاتمی و نیروهای او دل نمی‌بندیم. این نه تنها خوش‌آیند ما که بر گردن ماست که خواست‌هایی هر چه فراتر به میان مردم ببریم. میهن ما به چنان دگرگونی‌های بنیادینی نیاز دارد، کشور ما نیازمند چنان انقلابی است، که هر روز دیرتر برای به دست آوردن آن آستین بالا زند، روزها دیرتر به آن می‌رسد. اگر این گفتار و کردار، غیر واقع‌بینانه است، بگذار ما غیر واقع‌بین باشیم.

رفیق فرخ دو پرسش بنیادین جدا از هم را در کنار یک‌دیگر و پاسخ‌های ناهم‌خوان به این دو پرسش را پایهٔ ارزش‌گزاری یک‌پارچهٔ خود در بارهٔ سرشت نیروهای سیاسی و گفتمان با آن‌ها می‌گذارد. پرسش نخست این که آیا شما با جمهوری اسلامی سر سازگاری دارید یا نه؟ پرسش دوم آن که آیا شما به شدنی بودن اصلاحات در چارچوب جمهوری اسلامی باور دارید یا نه؟ پاسخ بیشینهٔ ما به پرسش نخست نه و به پرسش دوم آری است. برای بیشینهٔ ما پرسش نخست به درستی بنیادی‌تر از پرسش دوم است. پاسخ کنگره و سیاست پذرفتهٔ سازمان به این پرسش‌ها نیز چنین است. رفیق فرخ خرده می‌گیرد و می‌گوید پاسخ‌های شما با هم سازگار نیستند. برای من پایهٔ این بازخواست رفیق فرخ ناروشن است.

پاسخ اصلاح‌طلبان حکومتی به هر دو پرسش‌های بالا آری و پاسخ گروهی از هم‌اندیشان و هم‌آرمان‌های ما به هر دو این پرسش‌ها نه است. اگر پاسخ‌های ما را با پاسخ‌های این دو گروه بسنجید، می‌بینید که ما با اصلاح‌طلبان حکومتی در انجام پاره‌ای اصلاحات و با گروه دوم در ناسازگاری با جمهوری اسلامی هم‌رأییم. روشن‌سازی ناسازگاری کردار ما کار دشواری خواهد بود. رفیق فرخ این دشوار را با بازگویی چند بارهٔ نمونه‌هایی از آن برای خود آسان می‌کند. باری سخن تنها بر سر آسان‌نمایی روی‌دادها نیست. سخن بر سر آن است که رفیق فرخ برای دگرگون کردن سیاست پذرفتهٔ سازمان باید بتواند بیشینهٔ نیروهای فدائی را به درستی گفتار خود باورمند کند. او می‌داند که این کار آسانی نخواهد بود. ما تاکنون در گردهم‌آیی‌هایی بوده‌ایم که در آن‌ها «مرگ بر خاتمی» گفته شده است، و در راه‌پیمایی‌هایی که «درود بر خاتمی» گفته شده است. ما گفتن مرگ بر خاتمی را درست نمی‌دانیم، چرا که خاتمی دست اندر کار اصلاحاتی در کشور است که گام‌هایی هر چند کوچک در راستای خواست‌های دیرین ماست، ما هیچ‌گاه درود بر خاتمی نیز نگفته‌ایم، چرا که او هر چه باشد رییس‌جمهور حکومتی است که ما با بنیان آن ناسازگاریم.

سخن پایانی این بخش از نوشتار من در بارهٔ ترور لاجوردی است. واکنش ما به این ترور واکنش هزاران هزار کسی بود که دل خونی از او داشتند. ما ترور را و ترور لاجوردی را نیز نادرست می‌دانیم. باری راستش را بگویید رفیق فرخ! آیا شما از شنیدن کشته شدن لاجوردی در ته دل‌تان شادمان نشدید؟

ادامه دارد

www.iran-archive.com

بیم‌ها و امیدها در آستانه کنگره ششم

باز هم در باره رفرم و انقلاب

حسین جواهری

جستجوی حقیقت، جستجوی بیکران آدمی است و چه زیبا بزرگمهر می‌گوید: «حقیقت در دست همگان است و همگان هنوز زاده نشده‌اند». ما در قرن شگفت‌انگیزی زیسته‌ایم. قرنی که درس‌های بزرگی به آدمی داد و هنوز می‌دهد. هفتاد سال از این قرن، نیمی از کره زمین در چنبره ایده‌ای قرار داشت که با دمکراسی و آزادی بیگانه بود و چه امکانات عظیم مادی و معنوی صرف شد و میلیاردها کتاب و روزنامه و امکانات رادیو و تلویزیون و ... نتوانست کمکی به این ایده غلط نماید و سرانجام شکستی تلخ، نقطه پایان آن بود. درس بزرگ تاریخ بار دیگر تکرار شد که حتی زور و اهرم‌های قدرت اگر بر ایده غلط و ناصواب استوار باشد برجا نخواهد ماند.

هشت سال پیش در کنگره دوم سازمان، وقتی بحث و جدل حاد شده بود و برخی دوستان از اهرمهای تشکیلاتی برای پیشبرد سیاست‌هایشان، ناصواب استفاده می‌کردند، راقم این سطور گفت: ایده‌ای که در راستای درست حرکت می‌کند سرانجام حقانیتش ثابت خواهد شد، ایده درست می‌ماند و از بین نمی‌رود. ۸ سال پیش ۳۷ درصد از اعضای کنگره سازمان، بر مبارزه رفرمیستی و مبارزه مسالمت‌آمیز سیاسی، بر فعالیت قانونی و علنی سازمان در چارچوب قانون اساسی، بر ایجاد و تشکیل جبهه دمکراسی، مذاکره و گفتگوی علنی با رژیم جمهوری اسلامی، بر جدایی دین از دولت، همبستگی ملی و ... تاکید کردند.

آنها تلاش کردند که شعارهای سرنگونی و برکناری و تندروانه را از سیمای سیاسی سازمان بزدایند و طرحی نو دراندازند. اما متاسفانه موفق نگردیدند. اگرچه تلاش رفرمیست‌ها در جهت تعدیل مواضع دوستان انقلابی و جلوگیری از ادامه فعالیت تشکیلاتی در داخل کشور قابل ذکر و حتی قدردانی است. دوستان انقلابی که ۸ سال گذشته اهرم‌های سیاست‌گذاری سازمان را در اختیار داشتند بسیاری از فرصت‌های طلایی را از دست دادند. و در مقابل کار عظیمی که می‌توانست سازمان را به یک سازمان جدی و مطرح در ایران بدل نماید و تاثیرگذار بر روند سیاسی ایران باشد به سازمانی در حاشیه سیاست بدل نمودند. سیر رویدادها طی دو سال گذشته، نشان می‌دهد وقایعی که در ایران می‌گذرد در تاریخ سیاسی میهن ما، بی‌نظیر است. جنبش دوم خرداد آنچنان نیروهایی را وارد میدان سیاست نموده که از نظر کمیت و کیفیت در تاریخ کشور ما استثنایی است. روزها و ماه‌های آتی، بدون شک برای میهن ما سرنوشت‌ساز است. این امیدواری ایجاد شده که میهن ما پس از صدها سال، در جهت ریشه‌کن نمودن استبداد و استقرار دمکراسی و آزادی گام برمی‌دارد. اما متاسفانه این روند به هیچوجه تضمین شده نیست و مخاطراتی عظیم در مقابل مردم و نیروهای مسئول سیاسی قرار دارد. استبداد تاریخی حاکم بر کشور ما، ۱۸ سال خشونت افسارگسیخته رژیم جمهوری اسلامی، کینه و نفرتی در مردم و اپوزیسیون ایجاد نموده که شناسایی و پیمودن راهی که از میان آن خشونت و این کینه و نفرت، بتواند میهن ما را در شاهراه دمکراسی و آزادی قرار دهد بسیار دشوار است. نیروهای افراطی درون رژیم و درون اپوزیسیون، اگرچه در ظاهر شدیداً مقابل هم قرار دارند اما در باطن آب به آسیاب یکدیگر می‌ریزند. یکی از موانع جدی برای استقرار دمکراسی در شرایط کنونی همین افراطیون رژیم و اپوزیسیون هستند. اگرچه نیروهای جبهه استبداد قوی هستند و پایگاه‌های مهم اقتصادی و سیاسی را در اختیار دارند اما اگر نیروهای جبهه دمکراسی با احساس مسئولیت و شناخت دقیق از اوضاع داخلی و خارجی، در این بازی مینیاتوری سیاسی که سرنوشت قرنی مبارزه را رقم می‌زند، با توجه به روانشناسی مردم، می‌توانند در صفوف جبهه استبداد شکاف ایجاد نمایند. یکی از مشخصات وضعیت کنونی عدم ثبات در کلیه جریانات سیاسی است. این عدم ثبات در جبهه دمکراسی هم قابل رویت است. به همین خاطر نقش نیروهای پخته و با تجربه سیاسی در این برهه، بسیار حساس و تعیین کننده است. هم برای جلوگیری از سیاست‌های غلطی که می‌تواند در درون جبهه دمکراسی اتخاذ شود و هم در جهت ایجاد شکاف در نیروهای استبدادی و کشاندن بخش بزرگی از آنان به درون جبهه آزادی و دمکراسی است.

کنگره ششم سازمان اکثریت در راه است. برای همه آنهائیکه عشق به ایران و بهروزی مردم را در سینه دارند بیم و امیدهایی وجود دارد. بیم از آنکه کنگره سازمان جایگاه خود را در جبهه دمکراسی و آزادی نشناسد و با اتخاذ سیاست‌های نادرست، انرژی و توان بخشی از نیروهای آزادیخواه را به هرز برد و یا کم‌اثر نماید. بیم از آنکه درگیری‌های نازل و فرومایه سیاسی و شخصی، توجه کنگره ششم را از موقعیت بسیار حساس کنونی جامعه منحرف نماید و کماکان سازمان را در حاشیه سیاست ایران قرار دهد. هرچند امیدواری زیادی برای تغییرات جدی در مواضع سازمان در کنگره ششم پیش‌بینی نمی‌شود، اما آدمی با امیدهایش زنده است. چه کسی پیش‌بینی می‌کرد که از دل استبداد سیاه قرون وسطایی، گل آزادی نشو و نمو کند، چه کسی وقایعی را که ۲ سال اخیر در میهن ما گذشته پیش‌بینی می‌کرد. شاید دوستان عزیز ما در کنگره ششم سازمان، طرحی نو دراندازند و سازمان را به یک سازمان جدی و مسئول بدل نماید. سازمانی که بجای دنبال حوادث دویدن، راهنمای بخشی از نیروهای جامعه باشد.

دور از انصاف است اگر گفته شود که سازمان طی ۸ سال گذشته تغییری نکرده است. سازمان از سیاست‌های افراطی دور شده است. با درنظر گرفتن وضعیت بحرانی اپوزیسیون خارج کشور، به مواضع متعادل‌تری نقل‌مکان کرده. شعارهای تند سرنگونی و براندازی به شعار التقاطی جمهوری مبتنی بر دمکراسی بدل گردید. اگر ۸ سال پیش فعالیت قانونی و علنی برای برخی‌ها تابو بود و رفرمیست‌ها به کاسه‌لیسان قدرت و ... متهم می‌شدند، اکنون این تابو شکسته شده و صدای فعالیت قانونی و علنی به صدای برتر بدل می‌گردد. اگر روندهای داخل کشور قدری جلوتر بروند می‌توان انتظار داشت که اکثریت دوستان سازمانی، این شیوه مبارزه را به مشی مسلط سازمان بدل نمایند. اگر تحریم انتخابات ریاست جمهوری، یکی از سیاست‌های بغایت نادرست دوستان انقلابی بود که ضربه جبران‌ناپذیری به سازمان وارد نمود ولی در عوض در کنگره پنجم، اکثریت قریب به اتفاق این سیاست نادرست را مورد انتقاد قرار دادند. در مورد انتخابات شوراها، سازمان از سیاست تحریم دست کشید و خواهان شرکت در این انتخابات مهم شد اگرچه دوستان انقلابی بخاطر تضادی که در سیاست‌هایشان است، شرکت در انتخابات شوراها را خارج از چارچوب لیست اعلام شده وزارت کشور پیشنهاد کردند و عملا بدلیل عدم شناخت و پایبندی به قواعد بازی قانونی، تاثیر شرکت در انتخابات را به حداقل ممکن کاهش دادند. سیاست فعالیت قانونی و علنی خارج از چارچوب قانون اساسی، سیاست متناقض دوستان انقلابی است که تاکنون مانند بختکی بر سرشان سنگینی کرده است و اتخاذ سیاست مشروط در انتخابات شوراها برگرفته از همین التقاط است. البته بسیار بجاست که دوستان در کنگره ششم این تاکتیک سازمان را در مورد انتخابات شوراها، مانند تحریم انتخابات ریاست جمهوری مورد نقد و بررسی قرار دهند. انتخابات شوراها یکی از وقایع بسیار بزرگ در زندگی سیاسی جامعه ایران بود.

راقم این سطور بر این باور است که وزنه نیروهای خالص انقلابی، درون سازمان بسیار بسیار اندک شده و برعکس نیروهایی که می‌توان به آن‌ها انقلابیون رفرمیست نامید از وزنه سنگین‌تری برخوردارند. البته در این زمینه باید از دوست بسیار عزیزم آقای ممبینی که در کنگره چهارم طرح «استراتژی موازی» را دادند سپاسگزاری کرد که در این نقل مکان دوستان انقلابی به ... انقلابی، قدری رفرمیست تاثیرگذار بوده. اما طرح «استراتژی موازی» بخاطر ناپایداری و ناروشنی سیاسی هم‌اکنون جزو موانع محسوب می‌شود. این طرح اگر تا دیروز برای سازمان موثر، برای دوستان انقلابی یک قدم به جلو بود اکنون نقش بازدارنده دارد و جلوی شفافیت سیاسی جناح‌های درون سازمان را می‌گیرد.

سخنی با دوستان رفرمیست

اگرچه چارچوب کلی سیاست‌های رفرمیست‌های درون سازمان درست بود، ولی طی ۸ سال گذشته این نیروها برخورد فعالانه با مسائل سیاسی ننمودند. اگر وقایع عظیم و شگفت‌انگیز ۲ سال گذشته ایران نبود شاید هر روز این دوستان در داخل سازمان ضعیف‌تر می‌شدند. با فرارسیدن کنگره‌های سازمانی این دوستان فعال می‌شوند، برنامه‌های گذشته را رتوش می‌کنند، طبق معمول رای نمی‌آورند و منتظر می‌مانند تا کنگره بعدی.

شایسته بود و هست که این دوستان با تشکیل فراکسیون رفرمیستی، نقش فعالتری در حیات سیاسی سازمان و جامعه ایفا نمایند. عدم وجود فراکسیون رفرمیستی، تاکنون بخش بزرگی از انرژی و توان نیروهای داخل سازمان را به هرز برده و از شفافیت بخشیدن به مواضع جناح‌های درون سازمان کاسته است. بنظر می‌رسد که سطح توان درون سازمان به اندازه‌ای است که تاب و توان مبارزات فراکسیونی درون سازمانی را داشته باشد و ترس از انشقاق و یا انشعاب، ترس بیهوده‌ای است.

متاسفانه برخی از افراد رفرمیست در آستانه کنگره‌ها، با طرح برخی تاکتیک‌های نادرست و سئوال‌برانگیز، بجای بحث بر اساس محورهای اصلی و درست، باعث تهییج افراطیون درون سازمان می‌شوند و جو شعارزدگی و احساساتی را دامن می‌زنند.

دوست گرانسمایه آقای نگهدار در مقاله اخیرشان در نشریه کار عملا چنین نقشی ایفا نموده‌اند که علاوه بر اینکه کمکی به خط رفرم نمی‌کند، بلکه برعکس بحث را از مجرای اصلی منحرف می‌کنند. راقم این سطور ضمن آنکه معتقد است که راستاهای مقاله ایشان، آنجا که فعالیت قانونی در چارچوب قانون اساسی، تکیه بر جنبش دوم خرداد و جبهه نانوشته‌ای که بین طیف‌های گوناگون در چارچوب دمکراسی و مردم‌سالاری و تسقویت این جبهه در برابر جبهه نیروهای استبدادی، تاکید بر زدودن سیمای سازمان از افراطی‌گری سیاسی (مانند طرح شعار پایان‌دادن به حکومت ولایت فقیه)، مذاکره و گفتگو با رژیم جمهوری اسلامی و مبارزه مسالمت‌آمیز سیاسی و مقابله با هرگونه خشونت و ... دارای مبانی پایه‌ای درست است و البته تمام این گفته‌ها در کنگره دوم و چهارم همراه با برنامه عرضه شده بود، اما برخی ناروشنی و نادرستی در تاکتیک‌های ایشان در چارچوب اقدامات سیاسی وجود دارد که کوشش خواهم نمود آن‌ها را مورد بازبینی قرار دهم تا شاید کمکی نموده باشم تا جلوی بعضی برخوردهای شخصی و شخصیتی و احیاناً ناسالم که در گوشه و کنار مشاهده می‌شود گرفته شود و بحث و جدل در دیدگاه‌ها سمت و سو یابد نه در فرعیات.

دوست گرامی آقای نگهدار بدرستی می‌گوید: «تصمیم‌گیری سیاسی و تعیین شعارها از یک سو بر انتخاب‌های ارزشی متکی است و از سوی دیگر بر تحلیل اوضاع و روندهای سیاسی کشور». اما متاسفانه برخی از تاکتیک‌های ایشان بر دیدگاه‌های ارزشی و تحلیل درست از اوضاع سیاسی استوار نیست. ایشان در بخش سیاست‌ها می‌نویسند: «کمک به همسو و هماهنگ شدن تاکتیک‌ها و مطالبات همه نیروهای اصلاح‌طلب اسلامی، چپ‌ها و لیبرال‌ها، انتقاد از هر نوع حرکتی یا عملی که به همسویی این نیروها و به اعتماد متقابل آنان لطمه می‌زند». ما خودمان را در چارچوب و در داخل جنبش دوم خرداد می‌دانیم و از خارج به آن نگاه نمی‌کنیم. جنبش دوم خرداد را یک جبهه نانوشته برای دمکراسی و مردم‌سالاری می‌دانیم این جنبش دارای طیف‌های گوناگون است. خواسته‌ها و منافع نیروهای این جنبش متفاوت و سیال است. در جناح راست این جنبش نیروهایی وجود دارند که در آینده شاید تاب و توان نداشته باشند و به جبهه مقابل کوچ کنند. همانطوریکه در جناح چپ این جنبش هم نیروهایی هستند که می‌توانند دست به اقدامات افراطی بزنند و به نیروهای قانون ستیز بدل گردند. بنابراین ما باید ضمن احساس مسئولیت ... اوضاع جامعه، این ناپیگیری و آن تندروی را گوشزد نمائیم. برای مثال، آقای خاتمی رئیس جمهور برآمده از جنبش دوم خرداد هستند و تاکنون اقدامات موثری در زمینه توسعه سیاسی و جامعه مدنی و استقرار قانون انجام داده‌اند. اقدامات ایشان مورد تائید و حداکثر حمایت ماست. ابایی نداریم که بگوئیم آقای خاتمی نقش بسیار بزرگی در این برهه از تاریخ کشورمان ایفا می‌کند. اما ما حق نداریم از ایشان حمایت بدون قید و شرط و چشم و گوش‌بسته نمائیم. اینگونه برخوردها هم به جنبش دوم خرداد و هم به خود ایشان ضربه می‌زند. بطور مثال آقای خاتمی در مورد ترور لاجوردی اعلامیه دادند و او را سرباز فداکار اسلام دانستند و از کارهایشان قدردانی نمودند. [ترور لاجوری و شیوه خشونت‌آمیز مبارزه صد در صد محکوم است و دیدیم که نیروهای راست افراطی از این ترور حداکثر استفاده را نمودند] ما باید با صدای بلند به آقای خاتمی بگوئیم لاجوردی جلادی بود که بهترین فرزندان این مرز و بوم را شکنجه و به جوخه‌های اعدام سپرده بود. این جانی خدمتی به اسلام و مردم نبود، بلکه بایستی در یک دادگاه بطور عادلانه برای جنایات بیشماری که مرتکب شده بود محاکمه می‌شد. موضعگیری آقای خاتمی هم به خود ایشان هم به جنبش دوم خرداد زیان و ضرر وارد نمود. هرچند اپوزیسیون افراطی، این موضعگیری آقای خاتمی را «پیراهن عثمان» نمودند تا کل جنبش عظیم دوم خرداد را زیر سئوال ببرند. متاسفانه برخی از کسانیکه منتسب به رفرم بودند خواهان ماستمالی‌کردن و عدم موضعگیری در برابر آقای خاتمی می‌شدند.

مثال دیگر در مورد برنامه‌های اقتصادی دولت آقای خاتمی است. کاهش قیمت نفت، جوسازی و کارشکنی جناح افراطی راست، وجود ارگان‌های عظیم مالی خارج از کنترل دولت، وضعیت دشواری را برای آقای خاتمی بوجود آورده. ولی در همین امکانات عملا موجود هم ایشان برنامه‌ای برای اقتصاد کشور ارائه ننمودند. چه خوب بود اگر نیروهای سیاسی، متخصصین اقتصادی کشور، راستاهای برنامه اقتصادی با توجه به شرایط کنونی به دولت ارائه می‌کردند. و در صورت عدم اجرای آن، وی را مورد سئوال قرار می‌دادند. حتی در همین شرایط هم باید از ایشان خواست برنامه روشن و مدون اقتصادی ارائه دهند. درست است که توسعه سیاسی دارای اولویت است اما داشتن برنامه اقتصادی می‌تواند به روند توسعه سیاسی کمک شایان توجهی نماید. ما باید آن چیزی را که واقعیت و درست می‌دانیم با مردم در میان بگذاریم که مردم صاحبان اصلی جنبش دوم خرداد هستند.

آقای نگهدار می‌نویسد: «مراجعه اعضای سازمان به نمایندگی‌های دیپلماتیک جمهوری اسلامی و احیای حق تابعیت خود و دریافت پاسپورت ایرانی».

دوران سیاست‌های ... و سربازخانه‌ای به سرآمده است. دوران دستورهای از بالا که اعضای سازمان پاسپورت بگیرند یا نگیرند، گذشته است. مسئله گرفتن پاسپورت امر شخصی افراد است. طی ۲ سال گذشته بخاطر گشایش‌های سیاسی و اجتماعی که در میهن ما ایجاد شده بسیاری از پناهندگان، پاسپورت پناهندگی را پس داده‌اند و مجددا پاسپورت ایرانی گرفته‌اند. آمار و ارقام در برخی از کشورها بالای ۷۰ درصد را نشان می‌دهد. چه بهتر بود و هست که ما کارزار منع تعقیب و اذیت و آزار و حق بازگشت آبرومندانه مهاجران را سازمان دهیم و از آقای خاتمی بخواهیم با ارائه لایحه‌ای به مجلس و یا مصوبه‌ای در هیئت دولت، شرایط را برای بازگشت آبرومندانه ایرانیان، بویژه نیروهای سیاسی از نظر قانونی فراهم نمایند. در آن صورت بخش وسیعتری از هموطنان ما با فراغ بال به کشور باز می‌گردند. ما باید سیاست‌هائی که بطور کلی باعث باز شدن فضای سیاسی در ایران می‌شود را دنبال کنیم. سئوالی که برخی از افراد سیاسی بدرستی عنوان می‌کنند با توجه به تجارب گذشته، اگر تحلیل آقای نگهدار از اوضاع جامعه چندان درست نباشد و نیروهای راست افراطی، برخی از همین پاسپورت‌گرفته‌های سازمانی را بگیرند و شکنجه کنند و نابود نمایند، چه کسی از نظر اخلاقی مسئول است. آیا وجدان دوست عزیزم آقای نگهدار هنوز طاقت چنین تلفاتی را در جبهه نیروهای آزادی دارند؟ آیا بگونه‌ای این رهنموددادن‌ها ریشه در همان تفکرات انقلابی ندارد؟ آیا خود ایشان به سفارت مراجعه و پاسپورت ایرانی گرفته‌اند؟ آیا خود ایشان آمادگی برای ورود به ایران در این شرایط را دارند؟ البته همانطوری که گفته شد تمام این موارد در چارچوب مسائل شخصی افراد است و ربطی به کسی ندارد.

آقای نگهدار می‌نویسد: «از بین بردن این تصور که گویا هر نوع طرفداری از سازمان در شرایط فعلی معادل ارتکاب جرم، قرار گرفتن

ادامه در صفحه ۹

جامعه مدنی چیست؟

رحمان صوفی ـ سوئد

از سپیده‌دم تاریخ بشر، تا به امروز انسان ناگزیر به زندگی جمعی بوده. زندگی جمعی همواره با تغییر و تحولات در طبیعت دگرگون شده و می‌شود. همزیستی و همکاری برای به دست آوردن مایحتاج زندگی، حفاظت از خود در برابر فجایع طبیعی و انسانی موجب تشکیل جامعه شده است. واژه جامعه برای نامیدن گروهی از افراد، که دارای سازمانی داخلی و روابطی که عوامل زیربنائی جامعه بر شرائط زیستی جغرافیائی، اجتماعی و فرهنگی ایجاب می‌کند بکار می‌رود. جوامع انسانی در ابتدا بطور بدوی و صرفاً در راه ارضای غرائز بوده. اما تدریجاً نظم یافته و قانون اجتماعی موجب جامعه بافرهنگ شده است. امروزه جوامع بافرهنگ و نظم‌یافته اجتماعی را جامعه مدنی تعریف می‌کنند. عبارت جامعه مدنی، برابر است با اصطلاح (CIVILSOCIETY) در زبان انگلیسی که در زبان‌های اروپائی بکار می‌رود. ماهم این عبارت را با جامعه مدنی مترادف می‌گیریم. این عبارت با روند تاریخ، در سده‌های ۱۷ و ۱۸ میلادی همراه با اولین انقلاب صنعتی در اروپا، و بویژه با حوادث انقلاب بورژوازی در فرانسه، و گذار از فرماسیون فئودالی به سرمایه‌داری صنعتی و دگرگونی روند سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در زبان جامعه‌شناسی و سیاسی متداول شده است. امروز جامعه مدنی را به جوامع اروپای صنعتی اطلاق می‌نمایند. این عبارت را در زبان عربی، به معنی مدنیت و از واژه مدینه یعنی شهر گرفته‌اند. در فرهنگ لغت این اصطلاح را برای مشخص کردن فرهنگ یک ملت عنوان کرده‌اند، و در مورد جامعه سازمان‌یافته و منظم با فرهنگی پیشرفته در مقایسه با جوامع ابتدائی یا دیکتاتوری نظامی بکار می‌برند.

در فرهنگ معین آمده: «جامعه مدنی به جامعه شهری که مردمش شهرنشین شده و با اخلاق و آداب شهرنشینان خو گرفته و در امور سیاسی، اجتماعی و دینی باهم همکاری دارند، گفته می‌شود». همچنین در فرهنگ دهخدا آمده که: «جامعه مدنی یعنی اجتماع مردمی که با اخلاق اهل شهر و انتقال از جهل به حالت ظرافت و انس به معرفت اطلاق می‌شود». در مجموعه (Nationalencyklopedia) به زبان سوئدی جامعه مدنی بدین صورت تعریف شده است: «جامعه مدنی، به جامعه‌ای گفته می‌شود که بیشتر مردم آن در شهرهای پیشرفته صنعتی، با (سیستم پیشرفته تولید و ابزار تولید) و با سیاستی سازمان‌یافته و منظم با گروه‌هائی مانند روحانیون، ارتش، کارمندان دولت، بازاریان و صنعتگران باهم همکاری و همزیستی دارند و از زبان استاندارد سیاسی، اقتصادی، اداری، ادبی و مذهبی استفاده می‌نمایند». طبق این تعریف‌ها موارد فوق مشخصات یک جامعه مدنی می‌باشند. با تعریف‌های داده شده این پرسش مطرح می‌شود:

آیا جامعه ایران یک جامعه مدنی می‌باشد؟ اگر بخواهیم طبق تعریف‌های بالا جامعه ایران را بررسی نمائیم، می‌توان گفت با دگرگونی‌هائی که در دنیا صورت گرفته، فرماسیون سرمایه‌داری عرصه را بر فرماسیون فئودالی تنگ کرده، ساختار کهنه دگرگون شده و سرمایه‌داری با ساختار و نظام بورژوازی جایگزین شده است. این ساختار در ایران هم از دوران رفرم‌طلبی مشروطیت آغاز شده و جامعه ایران را با دگرگونی روبرو ساخته است. گذار از جامعه سنتی فئودالی، پاتریارکال، وارد جامعه سرمایه‌داری مالی، بازار و مرحله اولیه جامعه صنعتی مونتاژ شده است. برای روشن‌شدن این گفته نقل قولی را می‌آورم: «تاریخ ایران در قرون نوزده و بیستم، تاریخ بهم بسته و بهم پیوسته‌ای است که روند آن مضمون واحدی دارد. آن مضمون عبارت است از زوال تدریجی جامعه سنتی و استقرار کند و دردناک جامعه سرمایه‌داری. این روند با جنبشها و حوادث انقلابی مانند جنبش بابی، جنبش روشنگری، جنبش تنباکو، انقلاب مشروطیت و جنبش ملی کردن صنعت نفت آغاز شده است». (فروپاشی نظم سنتی و زایش سرمایه‌داری «۱۳۵۴» احسان طبری)

این روند آغاز شده، پس از انقلاب ضد سلطنتی ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ و اخیراً با رشد و آگاهی مردم موجب ۲ خرداد ۱۳۷۶ شد و با روی کار آمدن قشر بورژوازی طرفدار تکنوکرات‌ها یعنی آقای محمد خاتمی و همفکرانش وارد مرحله نوینی شده است. البته آقای خاتمی خود را طرفدار جامعه مدنی و قانون قلمداد می‌نماید، غافل از اینکه جامعه به طرف دمکراسی به پیش می‌رود. زیرا که این روند سال‌هاست که با جنبش اعتراضی همه‌جانبه زنان، مردان، جوانان و اقشار مختلف جامعه همچنین جنبش خلق‌های ایران برای کسب آزادی‌های اجتماعی و فرهنگی در حال پیشروی است. این روند را زندگی اجتماعی و فرهنگی طلب می‌کند. در این دوران دیگر جهان‌بینی مذهبی قرون وسطائی باید عرصه را رها کند، یا تجدید آرایش نموده تا خود را با روند دمساز نماید. در این دوره جنبش‌های روشنگری و سازمان‌های سیاسی مخفی و آشکار از میان مردم بوجود می‌آید. ولی این روند با مخالفین و مخالفت‌هائی روبرو است، که در برابر خواسته‌های دمکراتیک مردم مقاومت نشان داده و برآنند که با حربه‌های مذهبی مردم را گمراه کرده و با استفاده از ابزار سرکوب، ترور روشنفکران آزادیخواه و جنگ روانی بر علیه اصلاح‌طلبان را بوجود آورده که به پندار خود از این روند جلوگیری نمایند یا سیر آنرا کند کنند. امروز ما شاهد درگیری‌های حاکمان مذهبی هستیم. می‌بینیم که این درگیری‌ها موجب افشای ناتوانی این حاکمان مذهبی در برابر خواسته‌های مردم می‌باشد. این روند به حکم تاریخ و با کمک کلیه نیروهای روشنگر، دانشجویان، اتحادیه‌ها، سازمان‌ها و احزاب سیاسی چه آشکار و چه مخفی به پیش رفته و برجسته‌تر خواهد شد. به همین دلایل رفرم‌های اجتماعی و فرهنگی ضروریست و جلوگیری از آنها امکان‌پذیر نیست. به باور نگارنده برای رسیدن به جامعه مدنی و قانونی که خواسته‌های اقشار مختلف مردم را تامین کند، و از قدرت حاکمان مذهبی که متکی بر تئوکراتی «ولایت فقیه» است بکاهد، یک پروژه سیاسی با برنامه عملی و قابل اجرا لازم است، که جامعه را به سوی آزادی‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی سوق دهد. برنامه‌ای که بتواند به آگاهی‌های روزافزون مردم بیفزاید، مردم را به سمت انتخاب شیوه زندگی اجتماعی آزاد رهنمون باشد. برای اینکه اقشار دگراندیش بتوانند آزادانه در روند تحولات نقش داشته باشند، لازم و ضروری است که آموزش سیاسی و تمرین دمکراسی را به میان مردم برد. آنگاه این خود مردمند که به جنبش فراگیر روی خواهند آورد و برای احقاق حقوق خود مبارزه را به پیش می‌برند، و از دستاوردهای آن حمایت می‌کنند. به باور نگارنده کار هیچ گروه یا حزبی نیست که خود را سردسته انقلاب بداند و بخواهد از راه خشونت جامعه را به سوی دمکراسی به پیش برد. بدون داشتن پایگاه مردمی هیچ سازمان و حزبی نمی‌تواند روند دمکراسی را به پیش برد. زیرا تاریخ نشان داده که انقلاب کار مردم است. پس برای رسیدن به جامعه مدنی نیاز به یک جبهه متحد و آگاه است. ▣

www.iran-archive.com

درد ملت ترکمن

مراد

بعد از انقلاب بهمن ۵۷ بسیاری از نگاه‌ها به کردستان و ترکمن صحرا دوخته شد. این دو نقطه وضعیت ویژه‌ای داشتند که آن‌ها را از سایر نقاط ایران متمایز می‌ساخت.

ملت ترکمن در ۵۰ سال حکومت پهلوی تحت شدیدترین و سیستماتیک‌ترین فشارهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی قرار داشت. با عنوان «ترکمن وحشی» و «ترکمن بی‌تمدن» سعی در انحلال فرهنگ ملی ترکمن نمودند. مدعی بودند که «ترکمن‌ها جز تفنگ، اسب، تاراج، تاخت و تاز، شورش و آدمکشی چیزی نمی‌دانستند»(۱) آن‌هایی که آگاهانه با بی‌فرهنگ‌نامیدن ترکمن‌ها می‌خواهند ثابت کنند که حکومت رضاخان تمدن و فرهنگ را به میان آن‌ها آورده، بخوبی می‌دانند که رضاخان چگونه فرهنگ ملی و سنن اجتماعی ترکمن‌ها را به نابودی کشید.

تا زمان تسلط رضاخان مناسبات فئودال و ارباب رعیتی در ترکمن‌صحرا مفهومی نداشت. مالکیت بر زمین‌ها جمعی بود. بخشی از مردم کشاورزی کرده و بخشی دیگر در مراتع عمومی دامداری می‌نمودند. ترکمن‌صحرا متعلق به ترکمن‌ها بود و کلیه امور اجتماعی جامعه را بر طبق سنن و آداب خود سازماندهی می‌کردند.

«در صحرای ترکمن چنین اصولی (خان و رئیس ایل و جانشینی توسط خان‌زادگان) وجود نداشت، هرکس بنا به استعداد شخصی و اعتقادات مذهبی و رعایت اصول اخلاقی می‌توانست مورد تأیید و احترام دیگران واقع شود و شخصیت برجسته‌ای در میان طایفه تحصیل نماید. پس از مرگ او شخصیت دیگری بدون اینکه نسبتی با شخصیت قبلی داشته باشد به این مقام می‌رسید. ... و هر یک از طوایف ترکمن بوسیله شورایی از یاشولی‌ها یا به گفته دیگر ریش‌سفیدان اداره می‌شد.»(۲). ترکمن‌ها با همسایگان خود روابط تجاری خوبی داشتند. آنها مازاد کشاورزی و دامداری خود را به شهرهای مازندران و قفقاز صادر می‌کردند. رضاخان تمامی این فرهنگ، آداب و رسوم زندگی ترکمن‌ها را نابود ساخته و سیستم عقب‌مانده فئودالی را بر صحرا غالب گردانید. ترکمن‌صحرا به مانند یک سرزمین اشغالی درآمده بود که مردم آن مجبور به بیگاری حتی در خارج از منطقه بودند. برای چرای دام‌های خود می‌بایستی به دولت «علف‌چر» می‌پرداختند. این وضع تا سال ۱۳۲۰، سال اشغال آن توسط ارتش سرخ ادامه داشت. با ورود ارتش سرخ عوامل جور و ستم از منطقه فرار کردند و نظام حاکم بر ترکمن‌صحرا متلاشی گردید. زمین‌های غصبی دوباره به تصاحب صاحبان اصلی آن، مردم ترکمن، درآمد و سنت‌های دیرین و آزادمنش وی احیا شدند.

با شروع دیکتاتوری محمدرضا پهلوی تعرض دوباره به ملت ترکمن در سالهای ۱۳۲۸ – ۱۳۲۷ شروع شد. رژیم محمد رضاشاه خواستار احیاء مجدد شرایط دوره پدر خود بود. اما ملت ترکمن بشدت در مقابل آن مقاومت نمود. محمدرضا شاه که دیگر قادر به احیاء وضعیت قبل از ۱۳۲۰ نشد و از آنجاییکه این منطقه را ارث پدری خود می‌دانست، در سال ۱۳۲۹ دستور داد که این اراضی تقسیم شده و به دهقانان! فروخته شود. این برنامه در ترکمن‌صحرا که گفتیم وضعیت ویژه‌ای از سیستم مالکیت داشت مورد اعتراض و مقابله قرار گرفت. شاه تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و برکناری دولت مصدق نتوانست برنامه‌های خود را در ترکمن‌صحرا به اجرا درآورد. این در حالی بود که کشاورزی تا این زمان رشد یافته و تعاونی‌های کشاورزی تشکیل شده و کشت مکانیزه گردیده بود. بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ رژیم شاه با تمام قوا و به کمک ساواک و ژاندارمری به ترکمن‌صحرا هجوم آورد. زمین‌ها مجددا غصب شده و این بار بین درباریان و کودتاچیان تقسیم گشت. علاوه بر مسئله زمین «سیاست انهدام قومیت ترکمن بیش از گذشته به اجرا درآمد... تا موجبات تخلیه صحرا از خلق ترکمن فراهم شود و یا لااقل خصوصیات نژادی، قومی، زبان و فرهنگ ترکمن در بین سایر مردمی که در اینجا استقرار می‌یافتند مستهلک گردد... در تقسیمات کشوری ترکمن‌صحرا را قطعه قطعه کردند تا ترکمن نتواند از لحاظ سیاسی اظهار وجود کند.»(۳).

«دربار ایران علاوه بر سیاست تاراج و غارت مایملک مردم هدف دیگری در پیش داشت و آن این بود که یکپارچگی ترکمن منهدم شود. شخصیت‌های متنفذ تهران به صحرا بیایند و بدنبال خود کارگران و اشخاص غیر ترکمن را در صحرا مستقر کنند تا شاید پس از سال‌ها زبان، نژاد و قومیت ترکمن مستهلک گردد.»(۴).

این بار نیز ترکمن‌ها در مقابل غاصبان مقاومت نمودند. درگیری‌های بسیاری حتی با تلفات جانی صورت پذیرفت. شاه بیش از ۸۰٪ از زمین‌های ترکمن‌صحرا را به غیربومیان فروخت. ترکمن را خانه‌نشین کردند. این بار آن‌ها به ترکمن‌ها حتی اجازه کار روی زمین را نیز نمی‌دادند. می‌گفتند آنها نبایستی روی زمین کار کنند تا فراموش کند که زمینی داشته است. کارگران غیر بومی بخصوص از سیستان به ترکمن‌صحرا آورده شدند.

تحت این شرایط ستم‌های بسیار گسترده ملی در عرصه‌های مختلف آن بود که ترکمن همگام با سایر مردم ایران در انقلاب بهمن ۵۷ شرکت نمود. اولین حرکت مردم ترکمن در ۸ آبان ۵۷ با شرکت بیش از ۵۰۰۰ نفر با شعارهای احیاء فرهنگ و زبان و بازپس‌گیری زمین‌های غصبی بود.

اخیرا نشریه کار و مسئولین شعبه خلق‌های آن سعی در پرداخت به مسائل ملی دارند و برخا نیز نوشته‌هایی در این زمینه‌ها در آن نشریه به چاپ می‌رسد. این نوشته‌ها با توجه به تئوری‌ها و سیستم فکری حاکم بر سازمان‌های سراسری و از جمله سازمان فدائیان اکثریت بسیار محدود بوده و فقط به جنبه‌هایی از مسئله ملی پرداخت می‌گردد. نمونه آن مقاله «خلق ترکمن و انقلاب یک بررسی تاریخی کوتاه» مندرج در کار شماره ۲۰۴ به قلم دوستم آقای الف ایللی می‌باشد. با مقدمه بالا به برخی مسائل مطرح شده در این مقاله می‌پردازم.

وی در ابتدای مقاله می‌گوید: «برای بسیاری که دورادور در حوادث دوران انقلاب در ترکمن‌صحرا قرار داشتند علل و زمینه‌های گسترش جنبش توده‌ای روشن نیست. شناخت درست این پدیده مستلزم شناخت از مسئله ارضی و مناسبات زندگی حاکم بر ترکمن‌ها در گذشته است».

بنظر می‌رسد که منشاء و علل این حرکت اجتماعی ترکمن‌ها برای خود نویسنده نیز آنچنان مشخص نیست. شناخت مسئله ترکمن‌ها را فقط در شناخت از مسئله ارضی و مناسبات زندگی حاکم بر ترکمن‌ها در گذشته خلاصه کردن، چشم‌بستن بر آن ستم ملی است که از جانب شوونیست‌های شاهنشاهی اعمال شده بود. در طی نیم قرن سیاست نابودی معنوی ملت ترکمن و مستحیل و فارسیزه کردن بر آن‌ها اعمال شده بود که تأثیرات بسیار عمیق آن احتیاج به یک بررسی بسیار گسترده جامعه شناسانه و روانشناسانه دارد. فقط شناخت مسئله ارضی و روابط ایلی گذشته برای شناخت جنبش ملی ترکمن‌ها در سال‌های ۵۸ ـ ۵۷ اصلا کافی نیست. نه فقط کافی نیست بلکه اساس را تنها آن دو قراردادن فرار از پرداخت به واقعیت مسئله ملی خواهد بود.

آقای الف. ایللی در قسمت اول مقاله «حیات ترکمن‌ها در دوران سلطنت پهلوی» فقط و فقط به مسئله ارضی منطقه اشاره کرده و هیچ اشاره‌ای به جنبه‌های ستم ملی فرهنگی ننموده است. همانطور که گفتم مسئله ارضی یکی از مسایل اساسی ترکمن‌ها و محور درگیری آنها با حکومت بوده است. ظاهرا هدف مقاله مزبور نیز فقط توضیح مسئله ارضی نبوده است. چون با عنوان و هدف دیگری مقاله طرح شده است. وی اصلا عنوان نمی‌کند که ترکمن‌ها را در رژیم گذشته (و اکنون نیز) بعنوان ایرانی قبول نداشتند. برای رژیم فارس‌بودن معادل ایرانی‌بودن بود. در کتاب‌های تاریخ و جغرافیای مدارس نامی از ترکمن و ترکمن‌صحرا نبود. در فیلم‌های سینمایی نیز نشان می‌دادند که آدم‌های وحشی و بی‌تمدنی بودند که فارس‌ها می‌بایستی راه و روش زندگی‌کردن را به آن‌ها یاد دهند. این سیاست هنوز نیز ادامه دارد. آن روشنفکر فارس که حتی برای تلویزیون آلمان فیلم تهیه می‌کند، ترکمن‌ها را هنوز نیز همان انسان‌های شامانیست نشان می‌دهد که سوار بر اسب از این سوی صحرا به آن سوی صحرا برای تصاحب یک دختر می‌تازد. بخشی از روشنفکران و مردم عادی فارس یا نمی‌دانند که ترکمن‌صحرایی در ایران است و یا در کجای ایران واقع است.

رژیم شاهنشاهی با در اختیار داشتن ارگان‌های تبلیغاتی، رادیو و تلویزیون، مطبوعات و مهمتر از همه سیستم آموزشی در راستای نابودی فرهنگ‌ها و زبان‌های غیرفارس در ایران چنان جنگ روانی براه انداخته بود که فارسی صحبت کردن معادل متمدن شدن بود. این همه نبرد و ستیز با فرهنگ غیرفارس‌ها نمی‌توانست در روند خود بدون تأثیرات معینی باشد. بودند برخی افرادی که جهت ترقی اجتماعی در دوران شاه و حتی اکنون نیز می‌بایستی «خودکشی فرهنگی» می‌کردند. «ایده‌ال یا مطلوب اجتماعی ما حفظ و تکمیل وحدت ملی ایران است. منظور ما از کامل کردن وحدت ملی این است که در تمام مملکت زبان فارس عمومیت یابد. اختلافات محلی از حیث لباس، اخلاق و غیره محو شود. کرد و لر و قشقایی و ترک و ترکمن و غیره با هم فرقی نداشته هر یک به لباسی ملبس و به زبانی متکلم نباشند»(۵).

بر این اساس بود که کوچکترین فعالیت‌های فرهنگی روشنفکران ترکمن با شدیدترین سرکوب وحشیانه ساواک همراه بود. شاه در سال ۵۷ وقتی که ایران را ترک می‌کرد گفت که نگذارید ایران به ایرانستان تبدیل شود. شاه در آخرین لحظات سیاسی خود نگرانیش از بابت احیاء فرهنگ ملل غیرفارس ایران بود. برای وی و آموختگان مکتب شوونیسم صحبت از ملیت‌های غیرفارس بمعنی تجزیه ایران است. آقای ایللی در قسمت دوم مقاله خود تحت عنوان «ترکمن‌صحرای پس از انقلاب و جنبش فدائیان» به طرح برخی مسائل تئوریک پرداخته است. بنظر وی نقطه ضعف اندیشه فدائی «ناتوانی از تدوین سیاست‌های ملی در چارچوب منافع طبقه کارگر و ایجاد هماهنگی مابین آن دو» بود.

اکنون بعد از گذشت این همه سال و تغییر و تحولات بسیار گسترده در اردوگاه کشورهای سوسیالیستی و در نتیجه آن تجدیدنظرهای تئوریک در سازمان‌های چپ و طرح بسیاری مسائل سیاسی و تئوریک در این رابطه چه در ارگان خود سازمان فدائیان اکثریت و دیگر نشریات ایرانی و خارجی چگونه می‌توان از ایجاد هماهنگی بین منافع طبقه کارگر و سیاست‌های مناطق ملی مانند ترکمن‌صحرا حرف زد؟ اینگونه طرح مسئله در زمان حاضر برای یک فعال سیاسی که ظاهرا توجه به مسایل ملی دارد بسیار عجیب بنظر می‌رسد. آیا آن چیزی که بنام منافع طبقه کارگر عنوان می‌شد اصلا وجود خارجی داشت و یا اینکه لفافه‌ای برای مقاصد دیگر بود؟ چندی پیش در همین نشریه کار ترجمه مقاله‌ای از یکی از تئوریسین‌های چپ چاپ شده بود. وی گفته بود که منافع سازمان‌های چپ با منافع جنبش‌های ملی کاملا در تضاد است و این دو نمی‌توانند با همدیگر همخوانی داشته باشند. به سازمان‌های چپ هشدار داده بود که به دام شعارهای ملی‌گرایی ملیت‌ها نیفتند. حال چگونه این دوستمان می‌خواهد بین منافع ملی ملیت‌های تحت سلطه مانند ترکمن با منافع طبقه کارگر هماهنگی ایجاد کند الله و اعلم.

نویسنده مقاله مزبور در ادامه این قسمت با بحث روی شعار «زمین از آن کسی است که روی آن کار می‌کند» می‌گوید «امری تصادفی نبود که در این دوران میزان مهاجرین و کوچ‌کنندگان زابلی و سیستانی به ترکمن‌صحرا رو به افزایش می‌گذارد». اگر آقای ایللی به خاطر داشته باشند در این سال‌ها مهاجرت زابلی‌ها که همان سیستانی‌ها هستند به ترکمن‌صحرا نه فقط افزایش نیافته بلکه کاهش هم یافته بود. زابلی‌ها شیعه مذهب هستند و اکثریت آن‌ها در آن موقع بنحوی از حکومت شیعه‌مذهب حمایت می‌کردند و به ترکمن‌ها بعنوان کمونیست‌بودن و یا سنی‌مذهب‌بودن اعتمادی نداشتند. حتی در مواردی که به آن‌ها پیشنهاد می‌شد که زمین‌های مصادره‌ای را با ترکمن‌ها و یا خودکشت کنند قبول نمی‌نمودند. تعداد زابلی‌هایی که در این دوره با ستاد همکاری کرده‌اند انگشت‌شمار است.

در رابطه با شعار «زمین از آن کسی است که روی آن کار می‌کند» بایستی تفکر بیشتری بعمل می‌آمد. طرح این شعار در یک منطقه ملی و بدون توجه به وضعیت تاریخی آن ملت و صرفا بر اساس اصول کلاسیک مارکسیسم لنینیسم اساسا شعار اشتباهی بود. زمین‌های ترکمن‌صحرا متعلق به ملت ترکمن بود که از آن‌ها غصب شده و حتی اجازه کارکردن نیز به آن‌ها ندادند و کارگران مهاجر را جهت کار روی زمین به منطقه آوردند که هم ترکمن‌ها را از زمین جدا کنند و هم اینکه ترکیب جمعیتی منطقه را بهم بزنند.

در رابطه با «دوری بخش قابل ملاحظه‌ای از اقشار مردم از کانون و ستاد» به دو عامل بعنوان دو نکته مرکزی اشاره می‌شود. «یکی اینکه در امر پیشبرد این سیاست خصلت دوگانه مسئله ارضی و ارتباط تنگاتنگ آن با مسئله ملی در ترکمن‌صحرا درک نگردید. این درک نادرست ریشه در تفسیر تئوریک از منافع طبقه کارگر داشت...» و «مورد دیگر عدم تعیین حدود مالکیت ارضی ... می‌باشد».

قسمت اول گفته آقای ایللی کاملا درست است. ارتباط مسئله ارضی با دیگر جنبه‌های مسئله ملی درک نگردید. اما این شیوه برخورد سازمان فدائی در منطقه نه در درک نادرست در تفسیر از منافع طبقه کارگر بلکه در عدم درک مسئله منطقه توسط رهبران جنبش فدائی بود. اگر این دوستمان اعتقاد دارند که با تفسیر درست تئوریک از منافع طبقه کارگر می‌توانستند جنبش ملی را درک کرده و راه حل صحیح آنرا نشان دهند تا به امروز ایشان و یا معتقدان به این منافع می‌بایستی که این تعبیر و تفسیر درست را نشان می‌دادند که چه بود و چه می‌تواند باشد. خانه از پای بست ویران بود نه از درک و تفسیر نادرست.

در ابتدای فعالیت کانون، زمانی که هنوز چریک‌های فدائی تسلط کامل بر رهبری جنبش را نداشتند، تلاش‌هایی در جهت تدوین و آموزش الفباء ترکمنی صورت گرفت. چندین کتاب به زبان ترکمنی چاپ شد. کنسرت بخشی‌ها، موسیقی ترکمنی، تئاتر، شب‌های شعر و سخنرانی‌های مختلف در زمینه‌های فرهنگی و ادبی اجرا گردید. این برنامه‌ها شور و شوق بی حد و حصر در بین قشرهای مختلف ترکمن را که دهه‌هائی در آرزوی چنین روزها بودند موجب می‌شد. زبان، فرهنگ و رسوم از جنبه‌های مهم مسئله در ترکمن‌صحرا بودند. اما مسئله زمین نیز بزرگترین مسئله دهقانان ترکمن بود. اما رهبران جنبش نه از جنبه تئوریک جامعه‌شناسانه اطلاعی داشتند و نه اینکه آنرا در زندگی واقعی خود لمس کرده بودند (آن‌ها بر اساس درک از منافع طبقه کارگر بود که در ادامه جنبش در سال‌های ۶۱ ـ ۶۰ شعار «پاسداران را به سلاح‌های سنگین مجهز کنید» و شبیه آن‌ها بر دیوار شهرهای گنبد از جانب همان رهبران فدائی و نیروهای ترکمن آنها نوشته می‌شد. این در حالی بود که هنوز یکسال از قتل عام مردم ترکمن و رهبران آنها شهدا توماج، مختوم، واحدی و جرجانی نگذشته بود).

در مقاله مزبور یکی از دلایل در رابطه با صحیح‌نبودن مصادره زمین‌های مالکین بومی، که یکی از دلایل دوری مردم از ستاد و کانون بیان می‌گردد، آورده می‌شود «علاوه بر آن بسیاری از مالکین بومی که زمین‌های قابل ملاحظه‌ای در اختیار داشتند آن را عمدتا نه از طریق تقسیمات شاهانه بلکه با خرید از تیمسارها و درباریان و دیگر غاصبین غیربومی ... صاحب گردیدند».

در گنبد آخوندی داشتیم به نام آخوند نقشبندی، وی در یکی از مراسم نماز جماعت عید در گنبد خطاب به مردم گفت: ای مردم اگر می‌خواهید به مکه بروید باید حتما پولتان حلال باشد. اگر به پول خودتان شک داشته باشید از یک نفر دیگر که مطمئن هستید پولش را از طریق حلال بدست آورده، پول مکه رفتن را قرض کنید و وقتی که از حج آمدید قرض خود را پس بدهید. این داستان مالک بومی آقای ایللی که ۵۰۰ یا ۱۰۰۰ هکتار زمین غصبی را از یک تیمسار خریده عین همین داستان آخوند است. زمین غصبی است. با شکنجه، زندان و حتی با کشتار از روستائیان غصب شده، حال اینکه آنرا یک نفر بومی خریده تغییری در قضیه ایجاد نمی‌کند.

آقای ایللی در قسمت پایانی مقاله خود می‌نویسد «نیروهای فعال سیاسی ترکمن ... آرمانگرایانه برخورد نموده و بدون در نظرداشت مرحله انقلاب و تناسب نیروها در سطح کشور و ترکمن‌صحرا و توان و آمادگی ترکمن‌ها ایده‌ال تاریخی خلق ترکمن را تحت شعار حکومت خودمختار بدست شوراهای مردمی به عنوان شعار مرحله‌ای طرح و تبلیغ نمودند... اساس اینگونه گرایشات را در نزد نیروهای ترکمن قبل از همه ضعف تئوریک عبارت می‌ساخت».

شعار خودمختاری در ترکمن صحرا شعاری آرمانگرایانه و ناشی از ضعف تئوریک نبود. این یک خواست واقعی توده‌های ستمدیده ترکمن در طی تاریخی طولانی از زندگی اجتماعی بود که برای درک آن احتیاج به تئوری‌های آنچنانی نداشت. مسئله شوراها نیز در آن زمان آرمانگرایانه نبوده و کاملا واقعی و منطبق با رسوم ملت ترکمن و منطبق با نیاز جنبش نیز بود که حتی در قانون اساسی جمهوری اسلامی هم آورده شده بود. پس طرح و عملی شدن آن در ترکمن‌صحرا چپ‌روی نبود. چپ‌روی آنجایی بود که سازمان فدائیان در منطقه ترکمن‌صحرا رهبری جنبش ملی را انحصارطلبانه بدست گرفت و به دیگر نیروهای اجتماعی ترکمن حق حیات سیاسی و اجتماعی قائل نگشت. انحصارطلبی فدائیان باعث شد که جنبش ملی ترکمن نتواند از همه امکانات مادی و معنوی ملت خود بهره‌مند گردد.

تئوری «مرحله انقلاب» و دیگر اصطلاحات که هنوز نیز در مقاله مزبور مشاهده می‌گردد، دیرزمانی است که به تاریخ پیوسته‌اند. بر اساس این تئوری‌های غیرواقعی بود که بدون توجه به واقعیت‌های جامعه ایران، امپریالیسم به سرکردگی آمریکا دشمن اصلی بود و لیبرال‌های جامعه ما نیز بر همان سیاق دشمن اصلی می‌گردیدند و نیروهای مذهبی چون ضدآمریکایی بودند مورد تأیید و حمایت قرار می‌گرفتند. چپ‌های آنروز درست مانند نیروهای مذهبی بودند. مذهبی‌ها تئوری‌های خود را از قرآن استخراج و تفسیر می‌کنند و چپ‌ها از کتاب‌های لنین. چپ‌ها از جامعه خود و شرایط جهانی آنروز اطلاعی نداشتند. تئوری‌هایی مانند «مرحله انقلاب» و یا «دوران گذار» که اکثرا نزدیک به یک قرن پیش با توجه به شرایط جامعه‌ای دیگر و در یک شرایط بین‌المللی دیگری نوشته شده بودند، مورد تعبیر و تفسیر قرار گرفته و جنبش‌هایی مانند جنبش ملی ما می‌بایستی در این قالب‌ها جا گرفته و به پیش برده می‌شدند.

روشنفکران ترکمن جامعه خود، امکانات و توان آنرا بخوبی می‌شناختند. آنها می‌دانستند که درد ملت خود چیست و چگونه باید عمل کنند. اصلا لزومی نداشت که به تئوری‌های سازمان‌های چپ آنروز، آن چیزی که آقای ایللی آنرا ضعف تئوریک نامیده، مجهز گردند تا بتوانند جنبش ملی خود را به پیش ببرند. نبود یک سازمان و یا تشکل ملی ترکمن، قطع ارتباط جنبش جوان ترکمن با جنبش‌های نسل سابق در اثر سیاست‌های شوونیستی رژیم حاکم، و عشق به صداقت و فداکاری چریک‌ها باعث تسلط کامل فدائیان بر جنبش ملی ترکمن‌ها گردید.

پیشبرد جنبش ملی فقط در حد و توان و در مسئولیت نیروهای ملی خود هر ملت است و چگونگی پیشبردمبارزه را خود با توجه به وضعیت و نیرویش تعیین خواهد کرد. سازمان‌های سراسری به فکر حاکمیت مرکزی هستند و عمده نیروهای آنها را نیز فارس‌ها و یا نمایندگان فکری آن‌ها تشکیل می‌دهد. آنها ناخودآگاه تحت تأثیر تبلیغات شوونیستی که در طی ۷۰ سال گذشته در تمام شئون حیات اجتماعی فرهنگی جامعه رسوخ داده شده، قرار دارند. آن‌ها در درجه اول به فکر حفظ تمامیت ارضی ایران هستند ولی اینکه این تمامیت ارضی با توجه به شرایط مشخص جامعه ایران چگونه باید حفظ باشد در درجه دوم اهمیت قرار می‌گیرد. در بهترین حالت خواهان رفع ستم بر ملت‌های غیرفارس در ایران هستند ولی حل آنرا موکول به حل دیگر مسائل جامعه می‌کنند.

سازمان‌های سراسری ایران بایستی که اهمیت مسئله ملی و ابعاد ستمی را که بر ملیت‌های غیرفارس بخصوص در ۷۰ سال اخیر اعمال شده درک کنند و بنا به مسئولیتی که در قبال جامعه دارند واقعیت‌های هر چند دردناک جامعه چندملیتی خود را شناخته و بر اساس آن‌ها برای ایرانی آزاد و دمکراتیک بکوشند. ترکیب جامعه ایران آنچنان است که بدون حل مسئله ملت‌های تحت ستم ، صحبت از ایران دمکراتیک معنی نخواهد داشت. سازمان‌های سراسری بایستی که در فعالیت‌های خود نقش عمده سازمان‌های ملی در آینده ایران را در نظر گیرند و بر اساس آن نیز عمل کنند.

شناساندن اهمیت مسئله ملی برای جامعه ایران در گرو فعالیت‌ها و انسجام نمایندگان سازمان‌های سیاسی ملیت‌های تحت ستم و همکاری هرچه بیشتر بین آنها است. آنها بخوبی می‌دانند که حق دادنی نیست بلکه گرفتنی است. بسیاری از روشنفکران درک و شناختی از این درد ندارند و یا برایشان کم اهمیت است. این کمال بی‌مسئولیتی در قبال آینده ایران خواهد بود. آنچه که امروزه می‌گذرد نشان می‌دهد که نبایستی گذاشت که این درد جامعه ایران نیز مانند یوگسلاوی چرکین گردد. ▣

پانویس‌ها:

۱ ـ عباس شوقی، دشت گرگان، تهران، ۱۳۱۴، ص ۴۴

۲ ـ دکتر منصور گرگانی، مسئله زمین در صحرای ترکمن، تهران، ۱۳۵۸، ص ۱۳

۳ ـ دکتر منصور گرگانی، مسئله زمین در صحرای ترکمن، تهران، ۱۳۵۸، ص ۵۴

۴ ـ دکتر منصور گرگانی، مسئله زمین در صحرای ترکمن، تهران، ۱۳۵۸، ص ۶۰

۵ ـ مجله آینده، شماره ۱۰، تیر ۱۳۰۲، دوره چهار جلدی، تجدید چاپ شده در تهران ۱۳۵۶ ص ۵

باز هم در باره رفرم ...

ادامه از صفحه ۸

تحت پیگرد و حتی مستوجب صدور حکم مرگ است. ترک سیاست حمایت از تقاضای پناهندگی در غرب که متقاضی به دلایلی جز سرکوب حکومتی و یا پیامدهای آن، مجبور به ترک کشور شده است.

چندین‌بار این سطور را خواندم. هیچ ربطی مابین ترک سیاست حمایت از تقاضای پناهندگی و از بین بردن تصوری که گویا طرفداری از سازمان جرم است را پیدا ننمودم. ما باید تلاش نمایم ظرفیت رژیم و قانون آنچنان بالا برود که حتی نیروهائیکه مخالف قانون اساسی، رژیم و ... هستند اما می‌خواهند مسالمت‌آمیز مبارزه سیاسی نمایند بتوانند آزادانه فعالیت کنند. متاسفانه یکی از اشتباهات جمهوری اسلامی این است که به این نیروها علاوه بر اینکه اجازه فعالیت نمی‌دهد، بلکه آنان را تحت پیگرد و حتی به مرگ محکوم می‌کند.

حق پناهندگی، حق قانونی و انسانی هر فرد است. ما باید قاطعانه از حقوق این افراد دفاع کنیم. تا زمانیکه مجازات اعدام در ایران لغو نشده ما از نظر انسانی موظفیم از حق پناهندگی تمامی نیروها حمایت نمائیم. دفاع از حقوق بشر را وجه‌المصالحه بازی‌های سیاسی قرار ندهیم.

آقای نگهدار می‌نویسند: «حمایت از ایجاد یک نشریه مستقل (غیر حزبی) هفتگی در خارج از کشور با مجوز وزارت ارشاد و با هدف انتشار و توزیع در داخل کشور».

از آیشان سئوال می‌کنم اگر بتوان از وزارت ارشاد اجازه انتشار در خارج از کشور گرفت، چرا نتوان به داخل کشور رفت و روزنامه را در آنجا منتشر نمود. چرا باید لقمه را از پشت سر وارد دهان نمود.

برای جلوگیری از اطاله کلام، از بررسی چندین مورد دیگر از تاکتیک‌های نادرست و ناروشن ایشان صرفنظر می‌شود. ▣

www.iran-archive.com

جنبش زنان ایران در عصر حاضر

سوسن رخش

کشور ایران در تاریخ چند هزار سالهٔ خود تغییرات، تحولات و فراز و نشیب‌های بسیاری را تجربه کرده است و شواهد موجود نشان می‌دهد که وجود زنان در نقش‌یافتن تغییر و تحولات بی‌اثر نبوده است. هر چند که تاریخ نقش زنان را بسیار کم‌رنگ کرده است، شاید به این دلیل که تاریخ همیشه بوسیله مردان نوشته شده است، اما زنان همیشه در صحنه سیاسی ـ اجتماعی ایران حضور داشته‌اند و حداقل در تاریخ ۱۵۰ سال اخیر ایران شواهد کافی برای اثبات این ادعا موجود است.

نگرشی کوتاه در شرایط و موقعیت فعلی جنبش زنان ایران ما را نه تنها در شناخت بهتر این طیف از جامعه ایران یاری می‌دهد، بلکه راهگشایی خواهد بود در شناخت بیشتر شرایط سیاسی ـ اجتماعی امروز ایران.

خانواده پهلوی در دوران حکومت خود حرکت‌هایی در جهت مدرنیزه کردن جامعه ایران انجام داده بود. این حرکت‌ها هر چند مستبدانه و بدون دخالت توده‌ها انجام گرفت، اما در بعضی ابعاد نتایج مثبتی به جا گذاشت و از آن جمله شرایط زنان ایران بود.

جنبش اسلامی که در تمام مدت مخالف مدرنیزاسیون بود، به محض در دست‌گرفتن قدرت، برگرداندن جامعه به عقب را یکی از اهداف اصلی خود قرار داد و یکی از مهمترین عرصه‌ها شرایط زنان بود. زنان که مدت‌ها بود از کنج خانه‌ها درآمده و نقش اجتماعی خود را یافته بودند، دوباره به کنج خانه‌ها رانده می‌شدند و بسیاری از حقوق حقه آن‌ها پس گرفته شد. زنان بیش از هر گروه دیگری در زیر ساطور رژیم قرار گرفتند.

زنان که پابپای مردان ایرانی، حماسه بهمن ۵۷ را آفریده بودند، این را حق خود ندیدند و به مبارزه علیه سنت‌گرایی اسلامی برخواستند و این به مزاق حکومت نو خوش نیامد.

در آغاز دهه شصت، رژیم به نیروهای مبارز یورش برد و با تمام قدرت تلاش نمود تا هر صدای اعتراضی را در گلو خفه کند. نتیجه این یورش به خاک و خون کشیده‌شدن هزاران مبارز و فرار بقیه مبارزین بود. گروه خارج شده از کشور، از آن جمله زنان ایرانی مبارز که اغلب آن‌ها وابستگی به گروه‌ها و سازمان‌ها و احزاب متفاوت داشتند، فعالیت خود را از سرگرفتند. امروز می‌توان جنبش زنان ایرانی در تبعید را به سه گروه تقسیم نمود.

۱. زنان وابسته به سازمان مجاهدین (جنبش زنان مذهبی)

۲. زنان وابسته به جنبش چپ ایران

۳. زنان وابسته به جنبش راست ایران

زنان در سازمان مجاهدین خلق ایران

سازمان مجاهدین خلق چارچوب مبارزه خود را برپایه اسلام و قوانین اسلامی استوار کرده است، اما از اسلام خمینی فاصله می‌گیرد. این نیرو بر این اعتقاد است که اسلام را می‌توان مدرنیزه کرد و با شرایط زمانی و مکانی تطبیق داد و خود مدعی انجام این وظیفه است. از آن جمله، برنامه‌هایی در رابطه با مسائل زنان ارائه داده است. برای مثال در سمیناری که در سال ۱۹۸۷ به رهبری مسعود رجوی برگزار گردید، برنامه ۱۳ ماده‌ای در جهت تامین حقوق زنان در ایران اسلامی آینده به تصویب رسید. بررسی عمیق این برنامه ۱۳ ماده‌ای از عهده این مقاله خارج است. تنها می‌توان به این نکته اشاره نمود که نه این برنامه ۱۳ ماده‌ای و نه دیگر برنامه‌های سازمان مجاهدین و شورای ملی مقاومت، نه تنها تغییر اساسی و بنیادینی در شرایط زنان ایجاد نمی‌کنند، بلکه تفاوت چندانی هم با قوانینی که امروز در ایران به اجرا درمی‌آیند، ندارند.

زنان در جنبش چپ ایران

این جناح از اپوزیسیون از سازمان‌ها و گروه‌های بسیار زیادی تشکیل شده است که بررسی تک تک آن‌ها غیرممکن و غیرضروری است چرا که این سازمان‌ها و گروه‌ها به طور عمده نظرات مشترکی در رابطه با مسایل زنان دارند.

جنبش چپ در ایران می‌توان گفت تاکنون دو دوره تاریخی را پشت سر گذاشته است. دوره اول تاسیس حزب کمونیست ایران در سال ۱۳۰۲ شمسی است که بعدها این حزب به وسیله رضا پهلوی سرکوب گردیده و فعالیت‌های آن قطع گردید. دوره دوم با پیدایش «فدائیسم» در اواخر دهه چهل آغاز می‌گردد. در این دوره جنبش فمینیستی با مفهوم مارکسیست ـ لنینیستی آن آغاز می‌گردد. تربیت زنان کمونیست و انقلابی یکی از هدف‌های جنبش چپ قرار می‌گیرد. در این جریان فکری که بر حسب فلسفهٔ اجتماعی خود مدافع برابری کامل زن و مرد و رفع ستم مضاعف بر زنان است، آزادی زنان از یوغ مردسالاری و ستم مضاعف با رهایی زحمتکشان و مبارزه طبقه پرولتاریا یگانه پنداشته می‌شود و جنبش زنان نه به عنوان یک جنبش مستقل، بلکه بخشی از مبارزه طبقاتی طبقه کارگر قلمداد می‌گردد.

از سوی دیگر نفوذ مذهب اسلام در فرهنگ ایران، جنبش چپ را بی‌آسیب نگذاشته بود. چپ ایران تاثیر زیادی از فرهنگ مذهبی و سنتی می‌گرفت. خشک بودن، تحقیر غرائز جسمی و جنسی، ریاضت و امثال دیگر خودآزاری که در قالب خودسازی انقلابی فهمیده می‌شد، راه و رسم چپ‌های ایران بود. مسائل جنسی و سرکوب فرهنگی دختران و زنان بعنوان یک مشکل اجتماعی ـ سیاسی در غرب، مورد بحث و بررسی متفکران و محققین سوسیالیستی بود. در همین زمان، این مساله در ایران به بحث ممنوعه تبدیل شده بود. در این دوره حتی زنان خود نیز از مطرح کردن و حتی فکر کردن به این مسائل حذر می‌کردند، چرا که آن را نشانه غرب‌زدگی و توهین به حرمت جامعه و جنبش می‌دانستند.

این شکل برخورد با مسائل زنان تا اواسط دهه شصت ادامه داشت. خروج از کشور و زندگی در تبعید باعث برخورد مستقیم با جنبش زنان غرب گردید و فضای جدیدی را در جنبش چپ ایران ایجاد کرد. از طرف دیگر تغییر و تحولاتی که در جنبش کمونیستی و در بلوک شرق پیش آمد، باعث آن شد که جنبش چپ ایران با شکنجه فراوان به بازنگری تئوری‌ها و استراتژی‌های خود بپردازد. یکی از مسائلی که در این دوره همچون زخم کهنه‌ای سر باز کرد، مسائل زنان ایران بود. بسیاری از زنان و تا حدی مردان به این باور رسیدند که آزادی زنان از ستم فرهنگ مردسالارانه با آزادی ملی و طبقاتی زحمتکشان و کارگران و خیلی از فاکتورهای دیگر اجتماعی به هم مربوطند، اما یگانه نیستند و هر یک می‌باید که عرصه مستقل خود را دارا باشند.

امروز در بیشتر سازمان‌ها و احزاب چپ، کمیسیون‌ها و کمیته‌های مستقل زنان وجود دارد که بر روی کاغذ برنامه مستقل خود را دارا هستند، اما تجربه کنفرانس پکن و دیگر گردهمآیی‌های زنان چپ نشان داده است که سکتاریسم حاکم بر کل جنبش چپ ایران از یک طرف و فرهنگ کهن مردسالارانه از طرف دیگر، جنبش زنان را ضعیف و آسیب‌پذیر نگه داشته است. هنوز نمونه‌ای تجربه نشده است که زنان چپ در نشست‌های خود به برنامه مشترکی دست یافته باشند و حتی توان همکاری در عرصه‌های خاصی را در خود بیابند.

زنان در جناح راست اپوزیسیون

جناح راست اپوزیسیون متشکل است از هواداران رژیم سلطنتی گذشته و بازماندگان احزاب راست از جمله نهضت آزادی، جناح راست جبههٔ ملی و غیره. این گروه عمدتا به سختی دست همکاری به دیگر نیروها می‌دهند. همان طور که در مقدمه اشاره گردید، محمدرضا پهلوی در دوران حکومت خود دست به یک سری حرکت‌های رفرمیستی زد از جمله در مورد زنان. یکی از این حرکت‌ها، دستور ایجاد سازمان زنان بود. برنامه این سازمان همانند دیگر برنامه‌ها، از بالا تنظیم گردید و به اعضای این سازمان که اغلب درباریون و زنان رجال مملکتی بودند، تحویل داده شد.

این سازمان موجودیت خود را تا زمان انقلاب ۵۷ حفظ کرده بود. در دهه هشتاد میلادی بازماندگان این سازمان در خارج از کشور، دست به احیای مجدد آن زدند. اما به دلیل اختلافات زیادی که در درون جناح سلطنت‌طلب وجود دارد و منجر به جدایی‌ها و شاخه شاخه شدن آن‌ها گردیده است، سازمان زنان همانند دیگر ارگان‌های وابسته به این جناح زیر ضرب قرار گرفت و امکان ادامه فعالیت نیافت.

امروز بسیاری از بازماندگان جبهه ملی، حزب ملت ایران و نهضت آزادی و دیگر نیروهای راست که از تجربیات غنی برخوردارند، به طور انفرادی فعالیت می‌کنند. این‌ها عمدتا به عنوان صاحب‌نظر در مسائل زنان ایران و بطور کلی مسائل ایران، در کشورهایی همچون آمریکا، انگلیس و فرانسه فعال هستند.

شرایط در داخل کشور

بعد از سرکوب‌های دهه شصت و خروج گروه کثیری از فعالین سیاسی مخالف رژیم اسلامی، آن چه که در داخل کشور به جا ماند، جنبش زنان مسلمان حامی رژیم بود.

کنفرانس زنان سازمان ملل متحد در پکن در سال ۱۹۹۵ موقعیتی شد تا این گروه بتواند خود را در سطح دنیا مطرح کنند. این‌ها با دادن دست اتحاد به واتیکان و کاتولیک‌های تندرو توانستند قدرت زیادی از خود نشان بدهند. اما آن چه در مورد هیات زنان مسلمان ایران قابل توجه بود، جناح‌بندی ضعیفی بود که در بین آن‌ها مشاهده می‌شد. آن‌ها مشخصا به دو جناح سنت‌گرا و رادیکال تقسیم می‌شدند. جناح سنت‌گرا از قوانین و شرایط حاکم در ایران بطور مطلق دفاع می‌کردند و هیچ گونه نوگرایی در مکتب اسلام و مشخصا در شرایط زن را مجاز ندانسته و آن را مغایر با شئون اسلامی قلمداد می‌کردند و هرگونه انتقادی به جمهوری اسلامی در رابطه با مساله زنان را دسیسه کافران می‌نامیدند.

جناح رادیکال عمدتا برخورد منطقی‌تری از خود نشان می‌دادند و یک سری از انتقادات را می‌پذیرفتند و در مقابل یک سری سوالات سکوت اختیار می‌کردند. این گروه عمدتا خود را از طرفداران خانم فائزه رفسنجانی و یا خانم زهرا مصطفوی معرفی می‌کردند. اما آن چه بطور مشخص قابل رویت بود، ضعیف بودن جناح رادیکال در مقابل جناح سنت‌گرا بود.

تاثیر کنفرانس پکن بر روی جناح رادیکال باعث آن شد که این زنان با سوالات بیشتری به کشور بازگردند و این موازی با تحولاتی که در سال‌های بعد در درون حاکمیت رخ داد، باعث شد که جناح رادیکال قدرت بیشتری پیداکرده و بتواند مسائل خود را با صدای بلندتری مطرح کند. بسیاری از صاحب‌نظران که مدت‌ها مُهر خاموشی بر لبانشان کوبیده شده بود، توانستند دوباره به سخن آیند. قلم‌هایی که در قلم‌خانه فراموشی خاک می‌خوردند دوباره به کار افتادند. در کنار جناح رادیکال، گروه دیگری از زنان نیز شروع به نوشتن و سخن گفتن کردند که خواهان جدایی مذهب از حکومت هستند و خود را سکولاریست می‌نامند. این گروه از آن‌جایی که خواهان از دست دادن تریبونی که به دست آورده‌اند نیستند، لذا مسائل و نظرات خود را در چارچوب قوانین موجود مطرح می‌کنند.

امروز روزنامه‌ها و مجلات متعددی مختص زنان در ایران به چاپ می‌رسد که نظرات صاحب‌نظران نام برده شده در بالا را منتشر می‌سازند. از آن جمله می‌توان از روزنامه «زن» به سردبیری خانم فائزه رفسنجانی و مجله «زنان» به سردبیری خانم شهلا شرکت نام برد.

قدرت گرفتن رادیکالیسم و سکولاریسم بخصوص در جامعه زنان ایرانی، کاملا طبیعی است که اسلامیون سنت‌گرا را که جایگاه زن را تنها در چهار دیواری خانه و وظیفه‌اش را تنها زاییدن و تامین خواسته‌های نفسانی و جسمانی مردان می‌دانند، نه تنها خوشایند نیست، بلکه آن‌ها را شدیدا به وحشت انداخته است. به همین دلیل سنت‌گرایان ضمن این که دست به ترور فکری و جانی روشنفکران و صاحب‌نظران زده و کشتار اخیر نویسندگان ایران گواه بر این ادعاست، بلکه از طریق ایجاد تغییرات در سیستم قانون‌گذاری ایران و طرح و تصویب قوانینی که هر چه بیشتر موجودیت و موقعیت زنان ایران را به زیر سوال می‌برد، تلاش در بنمایش‌گذاشتن قدرت در حال نابودی خود دارند.

اسلام سنت‌گرا و محافظه کار تمام تلاش خود را بکار می‌برد تا جلوی رشد فرهنگی ـ سیاسی و اجتماعی را در ایران بگیرد. برای رسیدن به هدف از هر وسیله قانونی و غیرقانونی همچون تصویب قوانین ضدبشری و ترور وحشیانه روشنفکران و سایر مبارزان بهره می‌برد. اما شرایط حاضر حکایت از آن دارد که رسیدن به هدف دیگر چندان آسان نیست. در این میان زنان و مبارزه‌شان برای بدست آوردن حقوق حقه خود، از بزرگ‌ترین مشکلاتی است که امروز اسلام محافظه کار و کهنه‌اندیش با آن مواجه است. زنان ایران که بیش از هر گروه دیگری نیش زهرآگین کهنه‌اندیشی سنت‌گرایان وجودشان را آزار داده است، دیگر به هیچ شکلی خاموشی‌پذیر نیستند و صدای اعتراض خود را هر روز بلندتر می‌کنند.

زنان نه تنها برای کسب حقوق خود بعنوان زن مبارزه می‌کنند، بلکه هدف نهایی‌شان کسب آزادی و دمکراسی برای کل جامعه ایران می‌باشد. به گفته یک ایران‌شناس اهل اسکاندیناوی: «اگر ملت ایران اسلام را به عنوان یک حکومت سیاسی به جهان معرفی کرده‌اند، ملت ایران نیز نابودی اسلام سیاسی را اعلام خواهند کرد و در این عرصه نقش زنان و مبارزاتشان از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار خواهد بود. زنان ایران همیشه در تحولات ایران نقش داشته و خواهند داشت». ▣

ارزشهای اخلاقی را قربانی نکنیم

هوشیار امامی

شرافت یعنی نامی داشتن و بر خلاف شئون این نام عمل‌نکردن.... Finkeil Kraut

تاریخ مدنیت با تاثیر متقابل انسان هوشمند بر طبیعت شکل انسانی پیدا کرده. مدرنیته در وحدت انسان با خود و با طبیعت شکل نهائی خواهد گرفت. سرمایه‌داری گرچه تاریخاً زمینه‌های مناسبی برای تحولات فکری و فرهنگی در جامعه بشری بوجود آورده، ولی امروزه چون با آزادی انسان در تضاد است، نمی‌تواند آفریدگار این وحدت باشد.

امروزه قدرت تکنولوژی فراتر از نیازهای اجتماعی است. تکنولوژی نه فقط تولید ثروت بیشتر، که جنگ و نابودی انسان‌ها را نیز در دستور کار خود قرار داده، به تخریب محیط زیست و ناسلامتی اجتماعی و فرهنگی دامن می‌زند و طبیعت‌ستیزی و ویرانگرست.

مدرنیته و پیشرفت تکنولوژی با پیشرفت اجتماعی معنی می‌دهد و این پیشرفت با مشارکت آگاهانه و وسیع‌تر انسان‌ها زمینه تحقق پیدا می‌کند. این روند مستلزم نوسازی ایده‌ها و سیاست‌ها بر بستر حقایق و ارزش‌های اخلاقی و انسان‌دوستانه بشر است. تنها از این راه دستیابی به پیشرفت آزادانه فرهنگی ـ اخلاقی منطبق بر موازین انسانی میسر است.

منطق واقعی رشد همه‌جانبه شخصیت انسان در گرو فعالیت خلاقانه و بالندگی اجتماعی وی است و این هم در گرو هم‌ترازکردن سطح نیازهای اجتماعی با پیشرفت فنی ـ علمی است. غیر از این هر استعدادی در پس هاله‌ای از تبلیغات و پروپاگاند گوش‌خراش به خاموشی می‌گراید. اهرم بالندگی اجتماعی انسان حاکمیت عقلی است. وجه برجسته مدرنیت حاکمیت عقل مدرن است مشروط بر اینکه با آزادی رابطه مستقیم و سالم داشته باشد. بعبارت دیگر عقلی که زمینه برای آزادی بوجود نیاورد، مدرن نیست. تفکر و عقلی که راهنمای سیاست است اگر با آزادی پیوند نگیرد راهگشا نخواهد بود. سیاست آزادیخواه با ارزشهای اخلاقی و انسانی عجین است. جدائی سیاست از این ارزش‌ها در جهان امروز تیرگی عقل مدرن را موجب می‌شود آنگاه حتی برای کشتارهای جمعی انسان‌ها هم توجیهات عقلانی تراشیده خواهد شد.

امروزه رشد و تکامل گرایشات بشردوستانه و راه‌های تحقق ایده‌ال‌های انسانی ـ اخلاقی در گرو مساعی و تعلیمات سیاست‌گزاران و بویژه گروه‌های رادیکالی است که اصلاح و رفرم را در دستور کار خود دارند. گرایش هرچه بیشتر به طبیعت و محیط زیست، احترام به حقوق و شایستگی‌هائی که انسان طی قرون کسب کرده و اندوخته و پاسداری از ارزش‌های اخلاقی تاریخاً تکوین یافته همه و همه در پیوند ژرف با حاکمیت دل‌پذیر عقل مدرن است و مجموعه ایده‌ال‌های سیاسی این گروه‌ها را متحقق خواهد کرد. هرگونه تلاش برای توجیه منطق سرمایه‌داری بعنوان فلسفه و عقل بلامنازع حاکم بر جهان یعنی سازش با جنگ، شر و نابودی معنوی انسان‌ها.

فلسفه انسان‌گرا حکم می‌کند که هر آنچه بنام مدرن و پیشرفت دانش و تکنولوژی است هر آنگاه که در خدمت به بشریت و انسان نباشد نافی تکامل اجتماعی ـ اخلاقی است. برداشت انسان‌گرایانه از عقل مدرن انسان و شخصیت آزاد وی را در مرکز توجه قرار می‌دهد. این بمعنای توجه به تجارب گذشته است و نه احیای آن. ارزش‌های اخلاقی و فرهنگ انسانی تاریخاً شکل گرفته از همین تجارب سرچشمه می‌گیرند. این حقیقت است و شرط دستیابی به این حقیقت آن است که جوینده خود را مقید به این نکند که مبادا نتایج عملی کار او با عقاید و افکار گذشته گرایان همسو خواهد شد. آزادی در حقیقت یافت می‌شود گرچه این حقیقت در فلسفه‌ها و عقاید دیگری هم متبلور باشد. حقایق تجربه شده قابل اتکاست و مورد استفاده عموم بشری دارد. همه طبقات و اقشار و ملل گوناگون و دستجات مختلف حق استفاده و استناد به آن را دارند. تفکر مدرن از ما می‌خواهد از بسیاری جهات از فلسفه دیگر جریانات بشیوه‌ای عاقلانه تاثیر بگیریم بدون اینکه از اهمیت و ضرورت مبارزه‌ایکه با آن‌ها داریم بکاهد.

بدیگر معنا برای آنانی که در استقرار ایده‌ال‌ها و ارزش‌های اخلاقی و فرهنگی و تبیین تجربیات به هر طریقی سهمی ایفاکرده‌اند یا می‌کنند ارج و ارزش قائل شویم. این تلاش انسانی اخلاقی بمعنای دفاع از سنتگرائی نیست. منسوب کردن آن به گذشته گرائی چیزی جز ستیز با ارزش‌های فراگیر فرهنگی ـ اخلاقی نیست، ارزش‌هائی که محصول تجربه تاریخ بشر و تلاش آن برای یافتن راههای همزیستی انسان‌هاست.

سیر رو به اوج شکل‌گیری فرهنگ و معیارهای ارزشی عموم بشری و تسلط عقل مدرن درست هنگامیکه حقوقی زیر پا گذاشته می‌شود و جامعه بشری از نابرابری‌ها رنج می‌برد ما را در مبارزه‌امان هوشیارتر می‌کند. استواری و استمرار مبارزه در گرو یادگیری درست، تعقل بیشتر و کشف گوشه‌های پنهان‌شده حقیقت است.

برلین ۹۹.۵.۲۱

سیاست ما سازمان ما

ادامه از صفحه ۶

بر عکس می‌شود. روند جاری رهبران خردمند را تشویق خواهد کرد که مسئولیت خود را شنیدن صدا و به اجرا درآوردن تصمیم‌های آنانی بیابند که او را به رهبری خود برگزیده‌اند. رهبران لایق آنانی خواهند بود که بهتر از دیگران استعداد برداشت‌کردن و بازتاب‌دادن سخن انتخاب‌کنندگان خود را دارند. رهبرانی لایق‌تر دیده خواهند شد که شنوندهٔ بهتری باشند.

خوشبختانه در سازمان ما این موانع ذهنی سیاسی و فکری، طی سال‌های اخیر، هر دو در حال ذوب شدن بوده‌اند. هم از این روست که اهمیت تاثیرگذاری نیروی اجتماعی سازمان بر سیاست‌های آن، اهمیت همسوئی و هماهنگی سیاست‌های مصوب کنگره‌ها با سمت‌گیری سیاسی جاری در پایه اجتماعی در ذهن عدهٔ بیشتری از رفقای ما برجسته می‌شود.

و باز هم خوشبختانه پیشرفت تکنیک، از جمله شاهراه‌های ارتباطی الکترونیک، راه را برای مسئولان سازمان هموار کرده است. علاوه بر تکنولوژی مناسب، روش‌های تحقیق تجربه‌شده و کارآمد نیز به کسی که بخواهد بداند «کی چه می‌گوید» یاد می‌دهد که چه کند تا بداند. امروز با روش‌های بسیار سریع و بسیار کم‌خرج می‌توان فورا آمار گرفت که از جمع نیروی علاقه‌مند به سازمان در ایران یا خارج چند در صد چه می‌گویند.

هم از این رو در کمیسیون طرح‌های سازمانی در زمینه اهمیت همه‌پرسی و نمونه‌پرسی با هدف اطلاع از نقطه‌نظرهائی که در سازمان است توافق نظر خوب وجود دارد. ارزیابی من آنست که در سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) رشد شناخت نسبت به اهمیت دمکراسی درون سازمانی و ایدهٔ مشارکت تا آن حد است که بسیاری از کادرهایمان در خارج کشور با علاقه‌مندی آماده‌اند، چنانچه پرسش‌نامه‌ای برای همه‌پرسی یا نمونه‌پرسی تدوین و اعلام شود آن را فعالانه اجراکنند.

اما نکته حساس در این مورد نگرانی‌هائی است که هم نسبت به نوع سوال‌ها و هم نسبت به مجریان پرسشگری‌ها ابراز می‌شود. اگر سازمان ما در سازماندهی نظرسنجی جدی باشد نباید این نگرانی‌ها آن را تعلیق کنند. می‌توان مجری نظرسنجی را ارگانی مستقل از هیات سیاسی اجرائی در نظر گرفت. اما سوال‌ها قطعا نمی‌توانند مستقل از گرایش‌های متخالف در سازمان باشند. خنثی طرح‌کردن سوال‌ها راه حل نیست. راه حل اینست که هر گرایش حق داشته باشد همانطور که مساله را می‌بیند آن را بپرسد.

موضوع قابل فکر در همه‌پرسی و نمونه‌پرسی موضوع قوت اجرائی نتایج است. به نظر من پرسشگری باید به امری جاری بدل شود. رهبری دائما باید بداند نیروئی که او نمایندگی می‌کند چه می‌گوید. اما این بکلی غیر قابل قبول است که رهبری به هر شکل در موضع‌گیری و اتخاذ سیاست مصلوب‌الاختیار شود و یا موظف به دفاع از نقطه‌نظرهائی شود که خود قبول ندارد. فقط در مواردی که پرسشگری برای به تصمیم مشترک رسانیدن خود پرسش‌شوندگان است، مثل شرکت در انتخابات یا اتحاد با سازمان دیگر، می‌توان همهٔ پرسش‌شدگان را به قبول آن تصمیم – ضمن تضمین حق مخالفان به بیان علنی انتقاد خویش – موظف دانست. در هر حال اگر همه‌پرسی یا نمونه‌پرسی بخواهد کسانی را وادار به انجام کاری یا بیان عقیده‌ای کند که خود به آن باور ندارند آن پرسشگری به همان اندازه آرمان‌ستیز است که وادارکردن ارگان‌های مادون به اجرای تصمیم‌های مافوق بدون باور به آن‌ها. چپ ایران اگر بخواهد به آرمان‌های دیرینش وفادار باشد باید این سنت دیرینش که فردیت و شخصیت عضو باید در ارادهٔ جمع (حزب) ذوب شود را از بنیاد کنار گذارد. «دیکتاتوری توده‌ای» نباید بهتر از «دیکتاتوری فردی» دیده شود.

گرچه سازمان ما تجربهٔ خوبی، به نسبت دیگران، در تلفیق آزادی فردی و همیت سازمانی داشته است، با این همه ما در خیلی کارها، از جمله در نظرسنجی و شیوهٔ دخالت نتایج آن در تصمیم سازمانی، هنوز بی‌تجربه هستیم. بسیاری از مسائل باید بعدا در عمل مجددا بازبینی شود.

ادامه دارد

www.iran-archive.com

دهکده جهانی و مساله هویت

محمود صالحی

بحث‌های جاری در مورد دهکده جهانی و عواقب آن اغلب و بحق در مورد ساختار اقتصادی و جهانی‌شدن سرمایه می‌باشد.

یکی دیگر از جنبه‌های این بحث در باره نقش و تاثیر رسانه‌ها در تکوین دهکده جهانی است. با افزایش قابلیت تکنولوژیک در پایان قرن بیستم، انسان با کمک رسانه‌ها از معضل «حضور» در ابعاد «زمان و مکان» برای ارتباط گیری و ارتباط‌دهی رهایی یافته است. شبکه اینترنت، پست الکترونیکی، فاکس و تلفن‌های قابل حمل، کنفرانس ویدئویی و مکالمه تلفنی همراه با تصویر، همه اینها جهانی را بوجود آورده‌اند که در آن انسان هر لحظه قابلیت و امکان «حضور» دارد.

رسانه‌های گروهی که برای مصرف‌کنندگان خود همواره حاوی ارزش‌ها و پیام‌هایی هستند، در سایه پیشرفت تکنولوژی، محدوده عمل‌شان از مرزهای جغرافیایی ملی فراتر رفته و در هر نقطه از جهان قابل دریافت هستند. نقش همه این تحولات عظیم که مختصراً به آن اشاره رفت بر روی «هویت» و یا روشن‌تر بگوییم «هویت ملی» چه خواهد بود؟

در عصر روشنگری، هویت سوبژکت را همزاد وی می‌دانستند و آن را بعنوان عنصری تکامل‌یافته، دارای مرکزیت و یگانگی می‌پنداشتند. انسان مجهز به سلاح عقل و ضمیر آگاه در رفتار خویش است و هویت وی در تمام دوران حیات ثابت می‌ماند.

در جامعه‌شناسی، هویت بمثابه آئینه‌ای است که داده‌های اجتماعی در آن منعکس می‌گردد. هویت در ارتباط با جامعه ساخته می‌شود و خودمحور نیست، بلکه تحت تاثیر مستقیم داده‌های اجتماعی است.

تئوری پسامدرن، در تعریف خود از هویت یک گام پیش‌تر می‌رود. هویت سوبژکت در تئوری پسامدرن بدون مرکزیت ثابت و پایدار است. داده‌های ارزشی جوامع مبدل به ارزش‌های قابل تغییر می‌شوند و ساختار هویت از وابستگی به «زمان» و «مکان» رها می‌شود، دیگر ثابت نیست و در «جریان»، دائماً در حال شدن و تغییر است.

هویت ملی

تعیین لنگرگاه‌های هویتی سوبژکت از اهمیت اساسی برخوردار است. یکی‌از سرچشمه‌ها و تکیه گاه‌های اصلی سوبژکت برای تبیین هویت‌اش، هویت ملی او می‌باشد.

نقل شفاهی و کتبی تاریخ، داستان‌های اساطیری، ادبیات ملی، اشعار، سنن و آداب و رسوم همه و همه گذشته را با حال پیوند می‌زنند و هویت ملی سوبژکت که البته در مفهوم جغرافیای سیاسی آن قابل تصور است، را می‌سازند. بنابراین، بطور مثال ایرانی بودن به مفهوم زنجیره به هم متصل «مفاهیم» یادشده فوق است که مجموع آن هویت «ملت» ایران نامیده می‌شود.

در نگاه اول بنظر می‌رسد «داده‌های» هویتی در تکوین آنچه که می‌توان «حافظه مشترک تاریخی هویت» به آن گفت تاثیر بلافصل دارد و فرم، شکل و محتویات آن تغییرناپذیر هستند.

علاوه بر حافظه مشترک، «تجربه مشترک» یک نسل می‌تواند بدون تردید به بخشی از این هویت بها و نقش ویژه‌ای دهد و یا از نقش و وزن آن بکاهد.

بنابراین در دولت مدرن، سوبژکت تنها شهروند سیاسی نیست، بلکه در هویت ملی و تغییر آن نیز سهیم و شریک می‌باشد.

آیا هویت ملی یکسان و هماهنگ است؟

ما وقتی صحبت از هویت ملی می‌نماییم، اغلب اتفاق می‌افتد تفاوت‌های زیرمجموعه اجتماعی موجود به لحاظ طبقاتی، زبانی، فرهنگی، جنسی و قومی را در زیر چتر فرهنگ ملی و هویت ملی قرار می‌دهیم. اما واقعیت این است که اغلب دولت‌های مدرن از فرهنگ‌های مجزا و بالطبع هویت‌های فرهنگی گوناگون تشکیل شده‌اند. در هیچ نقطه از جهان هیچ دولتی وجود ندارد که تنها از یک فرهنگ، یک قوم و یک نژاد تشکیل شده باشد. همه هویت‌های ملی ـ اجتماعی التقاطی هستند. هویت ملی و فرهنگ ایرانی یکی از بارزترین نمونه‌های این بحث است.

هویت ملی در عصر جهانی شدن

در پایان هزاره دوم میلادی، ما امروز با مقوله «دهکده جهانی» روبرو هستیم. با آغاز روند علمی شدن و بالطبع بازتولیدی بودن «ساختارها» یعنی پیدایش سیستم بوروکراتیک، سیستم مالی، بانکی و مالیاتی، سیستم حمل و نقل، علوم اجتماعی ـ طبیعی، آموزش و پرورش و نحوه تولید و مدیریت راه برای تکوین «دهکده جهانی» باز شده است.

«Globelisation» نظر به پروسه‌ای دارد که بر تمام جهان تاثیرگذار است، مرزهای ملی را درمی‌نوردد و ساختارهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را در محدوده‌های مختلف زمانی و مکانی متحول می‌سازد.

تاثیر جهانی‌شدن بر هویت ملی امروز بیش از پیش ملموس است. به‌مدد ارتباطات در دهکده جهانی تبادل و تداخل فرهنگ‌ها با شدت و سرعت بیشتری در جریان است.

امروز «هویت» از نقطه ثقل و محدوده‌های جغرافیایی خود خارج شده است و به سوی تکوین نوعی هویت جهانی پیش می‌رود.

به نظر می‌رسد که پروسه جهانی‌شدن منجر به فرسایش هویت ملی گردد. آشنایی با «lifestyle» در دیگر جوامع، موزیک، فیلم و ادبیات ترجمه شده، کالاهای مصرفی، افزایش مسافرت‌های توریستی ـ دانشجویی باعث کاهش وابستگی هویت به مرکزیت «فرهنگی» خویش می‌گردد و امکان سیر و پذیرفتن بخشی از هویت‌های فرهنگی «غریبه» را فراهم می‌آورد.

ما با نوع جدیدی از هویت که در حال تکوین می‌باشد روبرو هستیم. این هویت از نوع (Hybride) و یا «التقاطی» است.

در اینجا به دو نمونه از این نوع هویت جدید اشاره می‌نماییم:

۱) در سراسر جهان شمار انسان‌های «Hybride» در حال افزایش است. کودکانی که از پدر و مادرانی با ملیت‌ها و هویت‌های ملی مختلفی زاده شده‌اند. برای این انسان‌ها انتخاب یک هویت ملی و یک فرهنگ امکان‌پذیر نیست. تحقیقات وسیعی که بر روی «دورگه»های اروپایی و آمریکایی انجام گرفته نشان می‌دهد در حالی که راسیسم اروپایی و آمریکایی از انتگره کردن آنها خودداری می‌ورزید آنان همواره موطن اصلی خود را افریقا یا جامائیکا می‌دانستند. اما به محض آغاز زندگی در این مناطق، اینان باز به دنبال نیمه دوم و گمشده خود می‌گشتند. بحث‌های جنبش اجتماعی دهه‌های ۶۰ و ۷۰ نشان داد هویتی را که این انسان‌ها از خود ارائه می‌دهند، نوعی هویت «پیوندی» از فرهنگ‌های متفاوت است و آنان باید رویای یک «هویت ناب» را فراموش کنند.

۲) این قرن را قرن مهاجران نام نهاده‌اند. میلیون‌ها انسان بر اثر فقر، گرسنگی، خشکسالی، جنگ داخلی و تغییرات رژیم‌های سیاسی از موطن اصلی خود جدا شده‌اند. نسل دوم این مهاجران اغلب دارای هویت «التقاطی» هستند. خانواده‌های مهاجر و تبعیدی ایرانی در حال حاضر با پدیده‌ای روبر می‌باشند که برای آنها تاکنون بسیار ناآشنا بوده است. فرزندان آنان دارای هویت التقاطی هستند. هویت جامعه میزبان از یک‌سو و هویت «ایرانی» خانواده از دیگر سو. در اینجا ما با بغرنجی مضاعف روبرو خواهیم بود اگر بطور مثال پدر، ترک ایرانی و مادر کرد ایرانی باشد که هریک هویت فرهنگی ـ منطقه‌ای خاص خود را نیز دارا می‌باشند. این فرزندان امکان دسترسی، آشنایی و انتخاب هویت‌های مختلفی را دارند. برگزاری عید کریسمس، هالوین و عید نوروز و چهارشنبه سوری همه جزو هویت اجتماعی این کودکان است. اینان خود را «ایرانی» می‌دانند، زیرا والدین آنها ایرانی هستند اما هویتی را که ارائه می‌دهند فراتر از هویت والدینشان است. اینان به «زبان»های فرهنگی مختلفی آشنایی دارند. مترجمان فرهنگی هستند و می‌توانند پل‌های ارتباطی بین فرهنگ‌ها و هویت‌ها برقرار نمایند. این هویت از عنصر «همبستگی» جهانی بسیار قوی برخوردار است. حافظه تاریخی این هویت منطقه‌ای و ملی نیست، بلکه جهانی است. این حافظه توسط رسانه‌ها شکل می‌گیرد.

در مقابل پروسه تکوین «هویت التقاطی» البته عکس‌العمل‌های مختلفی نیز وجود دارد. ناسیونالیسم و ملی‌گرایی، تهاجم فرهنگی، غربزدگی و از خودبیگانگی از عکس‌العمل‌های محوری تدافع هویتی در مقابل پروسه جهانی شدن هویت است. بازگشت به «فرهنگ اصیل» و «بنیادگرایی» نسخه‌هایی است که در مقابل آن تجویز می‌گردد. این جریان هویت را بر سر دوراهی انتخاب بین شجریان و مایکل جکسون، سیما بینا و مادونا، کوکاکولا و سکنجبین قرار می‌دهد و در مقابل عروسک «باربی»، «دارا و سارا» تولید می‌کند.

واقعیت این است که در دهکده جهانی وجود همه اینها در کنار هم جزئی از «هویت جهانی» است و آزادی «انتخاب» بر عهده سوبژکت است. تا زمانی که انسان از آزادی انتخاب برخوردار است نباید واهمه آن را داشت که «هویت جهانی» منجر به نابودی تنوع هویتی خواهد گردید.

سلمان رشدی در یکی از مصاحبه‌هایش در این مورد گفت: آنهایی که امروز رمان آیات شیطانی را بیشتر از همه مورد تهاجم قرار می‌دهند، معتقدند تداخل فرهنگ‌ها به تضعیف و نابودی آنها خواهد انجامید. من مخالف این عقیده هستم. کتاب آیات شیطانی التقاط فرهنگ‌ها و تحولاتی که با ارتباط بین انسان‌ها، فرهنگ‌ها، عقاید، سیاست، فیلم و اشعار بوجود می‌آید را گرامی می‌دارد. آیات شیطانی برای تحول از طریق تداخل است، برای تغییر از طریق وحدت است. ▣

جامعه، فرهنگ، ادبیات

لوسین گلدمن ـــــــ برگردان: زنده‌یاد محمدجعفر پوینده

کار اصلی محمدجعفر پوینده قربانی سلسله قتل‌های جنایتکارانه حکومت اسلامی، علاوه بر فعالیت بی‌وقفه در جهت احیای کانون نویسندگان ایران، ترجمه آثار بزرگان عرصه اندیشه، به زبان فارسی بود. در اینجا بخش‌هایی از ترجمه مقاله «جامعه، فرهنگ، ادبیات» به قلم لوسین گلدمن و ترجمه محمدجعفر پوینده را می‌خوانیم:

* * *

اهمیت ویژه عوامل اقتصادی

در زندگی اجتماعی

گویا مارکسیست‌هایی بوده‌اند که بر اهمیتِ «یگانه» و «انحصاری» عوامل اقتصادی، یا دست کم، عوامل مادی در مجموعهٔ زندگی اجتماعی پای فشرده‌اند. راستش ما هرگز با چنین مارکسیست‌هایی روبرو نشده‌ایم، اما باید بیفزاییم که تمامی آثار مارکسیستی را نخوانده‌ایم. از میان نویسندگان مهمی که ما می‌شناسیم و بیشترین اهمیت را به عوامل اقتصادی و اجتماعی داده‌اند، باید از ه. پیرن و ماکس وبر نام برد که غالبا بیگانه و حتی مخالف مارکسیسم بوده‌اند. بعضی از مارکسیست‌های «مکانیست» مانند پ. لافارگ و ن. بوخارین به اهمیت عوامل فکری و ذهنی کم توجه کرده‌اند، ولی شمار آن‌ها اندک است و به محض انتشار آثارشان، در اردوگاه خود مارکسیست‌ها با واکنش‌هایی روبرو شده‌اند. در مقابل، آثار بسیاری را می‌شناسیم که با مارکسیسمی تخیلی پیکار می‌کنند و هر بار در مقابل این مارکسیسم آفریدهٔ ذهن خود بر اهمیت عوامل عقیدتی پای می‌فشارند، اهمیتی که هیچ اندیشه گر جدی هرگز انکارش نکرده است.

آیا در زندگی انسان‌ها، عوامل اقتصادی نه از اهمیتی «یگانه» و «تعیین کننده» بلکه از امتیاز ویژه‌ای برخوردارند؟ از لحاظ حقوقی پاسخ منفی است، ولی در واقع و در سیر تاریخ ان گونه که تا روزگار ما جریان داشته، پاسخ مثبت است. درست به این علت که فرد انسان و نیز جامعه بشری پدیده‌هایی کلی (و همه جانبه) هستند که در آن‌ها نمی‌توان لایه‌های ممتازی را جدا کرد. انسان موجودی زنده و آگاه است و در دنیای فراگیری از واقعیت‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فکری، دینی و جز آن به سر می‌برد، از این دنیا تاثیری همه جانبه می‌پذیرد و به سهم خود بر آن اثر می‌گذارد. این تاثیر متقابل همان چیزی است که ما رابطهٔ دیالکتیکی می‌نامیم. و دقیقاً از آن رو که در آگاهی فرد ـ جز در مورد استثناهای بسیار نادر ـ هیچ بخش نفوذناپذیری وجود ندارد که از تاثیرات بقیهٔ شخصیتش برکنار باشد، او همیشه از وحدتی کمابیش منسجم بهره‌مند است. همین نکته برای بیان و اثباتِ امتیاز تاثیرِ عوامل اقتصادی در تاریخ گذشته و حال کافی است. در واقع، زندگی انسان‌ها چنان است که برای عشق ورزیدن، اندیشیدن یا ایمان داشتن باید زنده بمانند و خوراک و پوشاک داشته باشند. البته این عرصه‌های فعالیت بشری ممکن است تاثیری بسیار اندک بر اندیشه و دیگر فعالیت‌ها داشته باشند، ولی این امر مشروط بر آن است که ارضای نیازهای مربوط به این عرصه‌ها از تضمینی گسترده برخوردار باشد و انسان‌ها بخش نسبتا محدودی از کل فعالیت خود را به آن‌ها اختصاص دهند. اما حقیقت آن است که چه بخواهیم و چه نخواهیم، اکثریت عظیم انسان‌ها تاکنون هیچ گاه از چنین امکانی برخوردار نبوده‌اند. توده‌های مردم، طبقات ستم‌کش یا اعضای جوامع ابتدایی همیشه اسیر نیازهای (روزمره) زندگی بوده‌اند و به ناگزیر قسمت اعظم وقت خود را به کار اختصاص داده‌اند و ـ در دنیای مدرن نیز ـ گرفتار ناامنی و هراس مداوم از آینده هستند. البته استثناهای فردی وجود دارد، اما بسیار نادر است و اگر برای تبیین تاریخ به معجزه متوسل نشویم، باید به یقین بپذیریم که فعالیت اقتصادی، برای نحوهٔ احساس و اندیشهٔ اکثریت عظیم نوع بشر همیشه، اهمیتی اساسی داشته است. و اما طبقات حاکم نیز همیشه بخش بزرگی از وقت و فعالیت خود را به سازمان‌دهی زندگی اقتصادی و دفاع از امتیازاتشان اختصاص داده‌اند. از سوی دیگر، بدیهی است که نبود نگرانی‌های اقتصادی (به ویژه در دنیایی که این فقدان، امتیازی محسوب می‌شود و ثروتی را که حاصل فقر توده‌هاست، قدرت سلطه بر انسان‌ها را در اختیار طبقات حاکم قرار می‌دهد) شیوهٔ زندگی‌ای را می‌آفریند که جز در موارد استثنایی، بر اخلاق و اندیشهٔ کسانی که در چنین وضعیتِ ممتازی به سر می‌برند، تاثیری نیرومند می‌گذارد...(ص ۹۱ ـ ۹۲ ـ ۹۳)

مساله تاثیرپذیری در عرصهٔ اندیشه و هنر

در این جا باید یک بار برای همیشه بگوییم که در تاریخ آفریده‌های ذهنی، هرگونه «تاثیرات» (اندیشه گران و هنرمندان بر یک‌دیگر) هیچ چیز را تشریح نمی‌کند، یا روشن‌گری بسیار اندکی دارد. و این امر به دلیل دو واقعیت بدیهی است: گزینش و دگرگونی‌ها (تحریف‌ها). توضیح آن که: در طول تاریخ همواره هر نویسنده یا اندیشه گر و نیز هر گروه اجتماعی در پیرامون خود رشتهٔ گسترده‌ای از اندیشه‌ها، نظرگاه‌های دینی، اخلاقی، سیاسی و غیره می‌یابد که عرصهٔ انواع گوناگون تاثیراتِ ممکن را نشان می‌دهند. نویسنده، اندیشه گر یا گروه اجتماعی از میان آن‌ها یک یا تعداد اندکی از نظام‌های فکری را برمی‌گزینند و واقعا از آن‌ها تاثیر می‌پذیرد. بنابر این مساله‌ای که برای مورخ و جامعه شناس مطرح می‌شود این نیست که دریابد آیا کانت از هیوم، پاسکال از مونتنی و دکارت، یا طبقه سوم فرانسه، پیش از انقلاب از اندیشه گران سیاسی انگلیس تاثیر پذیرفته‌اند؛ او باید توضیح دهد که آن‌ها چرا مشخصا در این مرحله از تاریخ یا زندگی خود چنین تاثیری را پذیرفته‌اند.

از سوی دیگر، فعالیت فاعل فردی و اجتماعی نه فقط در گزینش اندیشه‌ای صورت می‌گیرد که او برای خود مناسب می‌یابد، بلکه در دگرگونی‌هایی که در همین اندیشه انجام می‌دهد نیز نمایان است. هنگامی که از تاثیر ارسطو بر فلسفهٔ توماسی، تاثیر هیوم بر کانت، یا مونتنی بر پاسکال سخن می‌گوییم، تقریبا هیچ گاه ارسطو، هیوم یا مونتنی واقعی و تاریخی، و نوشته‌ها، مشاهدات و اندیشه‌های واقعی آنان مورد نظر نیست، بلکه اندیشهٔ ارسطو، هیوم و مونتنی، آن گونه که قدیس توماس، کانت و پاسکال خوانده و دریافته‌اند مورد نظر است. و این چیزی به کلی متفاوت است...

بنابر این، در ساختار اقتصادی، اجتماعی و روانی گروه تاثیرپذیرنده است که باید علل این تاثیرپذیری را جست و جو کرد؛ در این جا باز هم تحلیل‌های ماتریالیستی باید تاثیرپذیری‌ها را توضیح دهند و نه این که در تبیین مسایل به جای بررسی اثرِ عوامل اقتصادی و اجتماعی (بر عامل تاثیرپذیر)، بت تاثیرات (عامل تاثیرگذار) اشاره کنند. برای نمونه، دو مرحلهٔ مهم در تاثیر فرهنگ روزگار باستان بر اندیشهٔ غربی را مثال می‌زنیم: رسوخ اندیشهٔ ارسطویی در سدهٔ هیجدهم و اومانیسم دورانِ رنسانس...

اومانیسم دوران رنسانس و اهمیت عظیمی که فرهنگ یونانی برای اندیشهٔ اروپای غربی پیدا کرد، در پرتو این امر روشن می‌شود که جامعه‌ای بورژوایی که دیگر نه به فراسو و آسمان، بلکه به انسان و زمین گرایش داشت، از دل جامعهٔ کهن فئودالی سر برآورده و در نوشته‌ها و آثار یونان و رُم باستان فرهنگ و هنری را یافته بود که آن‌ها نیز به سوی زمین و به ویژه انسان گرایش داشتند. اومانیست‌ها گرایش و اندیشه‌های خود را در نوشته‌های افلاطون و سیسرون باز می‌یافتند و با این امید به زبان لاتین و یونانی سخن می‌گفتند که تکامل جامعهٔ بورژوایی به آنان امکان دهد همان چیزها را به زبان ملی خود بگویند. وانگهی فرهنگ روزگار باستان دقیقا از آن رو اهمیت حیاتی خود را برای آلمان تا دیرزمانی حفظ کرد (کافی است به گوته، هگل، هولدرلین و نیچه بیندیشیم) که ضعف بورژوازی، رشد ناچیز سرمایه‌داری، و فقدان یک انقلاب بورژوایی؛ این امکان را برای اندیشه گران آلمان فراهم نیاوردند که همانند نظریه‌پردازان طبقه سوم در فرانسه یا انگلستان، روزگار باستان را رها کنند و به زبان خاص خود سخن بگویند. در پایان سدهٔ نوزدهم، فرهنگ روزگار باستان، در آلمان نیز مانند سایر نقاط، و بلکه بیش‌تر از هر جای دیگر به مجموعه‌ای از آگاهی‌های آموزشگاهی و دانشگاهی بدل می‌شود. (ص ۹۷ ـ ۹۸ ـ ۱۰۰)

استقلال نسبی ایدئولوژی‌ها از زیربناها

هنگام سخن گفتن از روابط ایدئولوژی‌ها و زیربناها حق نداریم استقلال نسبی ایدئولوژی‌ها را نادیده گیریم.

بدیهی است که بعضی از عناصر اساسی یک نگرش، پس از آن که در عرصه‌های گوناگونی مانند حقوق، دین یا هنر نمودار شدند، حقوق‌دانان، یزدان‌شناسان، نقاشان، یا هنرمندان زمانه بر آن می‌شوند تا آن‌ها را هر چه بیشتر با تمام پیامدهایشان تکامل بخشند و در مجموعه‌ای منسجم بیانشان کنند. بدین ترتیب، بی‌تردید حقوق‌دانان بر حقوق، و یزدان‌شناسان بر اندیشهٔ دینی تاثیر می‌گذارند و بیهوده خواهد بود که بخواهیم تمام جزئیات یک نظام حقوقی را با زیربناها یا دیگر عرصه‌های عقیدتی مرتبط سازیم. البته چنین پیوندی در مورد محتوای هنجارهای اساسی وجود دارد ـ به عنوان مثال در مورد مفهوم مالکیت خصوصی در جامعهٔ سرمایه‌داری، در مورد شکل‌های ویژه مالکیت مشترک زمین بین سرف و ارباب در جامعهٔ فئودالی. اما پس از آن که این قواعد وضع شدند، قضات، قانون‌گذاران و حقوق‌دانان هستند که تا حد زیادی در بارهٔ شکل‌های کارکرد مشخص آن‌ها در هزاران مورد واقعی یا ممکنی تصمیم می‌گیرند که در متن‌ها یا آداب و رسوم پیش‌بینی شده‌اند. بدیهی است که مورخ در کار خود باید بین این دو سطح فرق بگذارد، تفاوتی که به موارد مشخص مربوط می‌شود و پذیرای هیچ قاعدهٔ کلی نیست. نیازی به گفتن نیست که این امر هم در مورد حقوق صادق است و هم در مورد هنر، دین فلسفه و تمام دیگر جنبه‌های زندگی معنوی. سرانجام، باید بیفزاییم که در میان بیان‌های منسجم در عرصه‌های مختلف، بیان‌هایی که با بعضی از حالت‌های تعادل نسبی منطبق هستند، غالبا شکل‌های گذاری وجود دارند که برای درک آن‌ها باید هم به نیاز درونی ایدئولوژی کهن به انسجام توجه کرد و هم به تاثیر متضاد نیروهای اجتماعی‌ای که چارچوب‌های این انسجام را درهم می‌شکنند تا عناصر نگرش جدیدی را به تدریج ایجاد کنند. (ص ۱۰۰ ـ ۱۰۱ ـ ۱۰۲)

طبقات اجتماعی و جهان‌نگری‌ها

ما هواداران ماتریالیسم تاریخی، پدیدهٔ اصلی برای درک واقعیت اجتماعی گذشته و حال را در وجود طبقات اجتماعی و در ساختار روابط آن‌ها (مبارزه و تعادل و همکاری، بر حسب کشور و دورهٔ تاریخی) می‌بینیم و به دلیل اعتقادِ جزمی یا اندیشه‌های پیش‌ساخته نیست که به این نتیجه می‌رسیم، بلکه پژوهش‌های ما و نیز بررسی‌های گسترده‌ای که به آن‌ها آگاهی یافته‌ایم، تقریبا همواره اهمیت استثنایی طبقهٔ اجتماعی را در مقایسه با تمام دیگر گروه‌های اجتماعی نشان داده است...

بررسی‌های ماتریالیستی نشان داده‌اند که برای تعریف طبقهٔ اجتماعی باید، در تمام موارد، دو عامل را در نظر گرفت که وابستگی متقابل دارند، اما به کلی یکسان نیستند: نقش هر طبقه در تولید و روابط اجتماعی آن با دیگر طبقات. بی‌آنکه بخواهیم مباحثه طولانی در باره این مساله را به سرانجام برسانیم و یا تعریفی جامع و مانع ارائه دهیم، اجازه می‌خواهیم که در این جا عامل سومی را خاطرنشان سازیم که تا حدی زیاد به دو عامل پیش‌گفته بستگی دارد، اما صِرف اشاره به آن گویی پرتوی خاص بر اهمیت طبقات در زندگی جامعه می‌افکند. این عامل در جریان تجربهٔ پژوهش‌های ما در عرصهٔ جامعه‌شناسیِ (آفریده‌های ذهن) به دست آمده است:

از پایان دوران باستان، تا آن جاکه ما می‌دانیم، طبقات اجتماعی زیربنای جهان‌نگری‌ها هستند...

گفتهٔ بالا بدین معناست که:

الف) هر بار که یافتن زیربنای یک فلسفه، جریان ادبی یا هنری مطرح بوده است، ما نه به نسل، ملت، کلیسا، حرف یا هر گروه اجتماعی دیگر، بلکه به طبقه‌ای اجتماعی و روابط آن با جامعه رسیده‌ایم.

ب) پیشینهٔ آگاهی ممکنِ طبقهٔ اجتماعی، همواره جهان‌نگری‌ای است که از انسجام روان‌شناختی برخوردار است و ممکن است در عرصهٔ دینی، فلسفی، ادبی یا هنری به بیان درآید.

چنین احکامی تا هنگامی که به نحوی کمابیش عام و همه‌جانبه و در پرتو تجربه، تشریح و اثبات نشوند چه بسا تصادف محض به شمار آیند. اما هنوز تا این مقصد راهی دراز در پیش است. با این همه، باید یادآوری کنیم که طبقات یگانه گروه‌هایی هستند که معیارهای ارزشی آن‌ها ویژه و ممتاز است، زیرا هر طبقه‌ای، آرمانی متفاوت از سازمان‌دهی اجتماعی فراگیر دارد، به نحوی که حتی همکاری بین طبقات ممکن نیست جز وسیله‌ای گذرا و موقتی برای دستیابی به اهداف به کلی متفاوت باشد. طبقات شاید در عرصه زندگی سیاسی برای پیکار با دشمنی مشترک به توافقی گذرا دست بزنند، اما هر یک از آن‌ها آرمانی متفاوت از انسان و سازمان‌دهی اجتماعی تولید را دنبال می‌کند.

به عنوان فرضیه اضافه کنیم که چه بسا بتوان تمایز میان ایدئولوژی‌ها و جهان‌بینی‌ها را بر خصلت جزیی، و در نتیجه تحریف‌ساز ایدئولوژی‌ها و خصلت کلی و فراگیر جهان‌نگری‌ها استوار کرد. با استفاده از چنین فرضیه‌ای شاید بتوان در جامعهٔ قرون وسطی و در جامعهٔ مدرن، دست‌کم جهان‌بینی‌ها را به طبقات اجتماعی نسبت داد ـ البته تا وقتی که آن‌ها هنوز آرمانی دارند که مجموعهٔ جامعهٔ بشری را دربر می‌گیرد ـ و ایدئولوژی‌ها را به تمام دیگر گروه‌های اجتماعی و به طبقات اجتماعی میرنده ـ هنگامی که سست‌باورانه و متزلزلانه به‌کاری جز دفاع از امتیازات و مواضع به دست آمده نمی‌پردازند...

به نظر من، طبقهٔ اجتماعی با سه عامل زیر تعریف می‌شود:

الف) نقش در تولید؛

ب) رابطه با اعضای دیگر طبقات؛

ج) آگاهی ممکنی که نوعی جهان‌نگری است. (ص ۱۰۸ ـ ۱۱۰ ـ ۱۱۷) ▣

www.iran-archive.com

کار

چهارشنبه ۱۹ خرداد ۱۳۷۸ - ۹ ژوئن ۱۹۹۹ دوره سوم - شماره ۲۰۹
KAR. No. 209 Wednesday 9. Jun. 1999
G 21170 D

«کار» ارگان مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
دو هفته یک بار روزهای چهارشنبه منتشر می‌شود

Verleger: I.G.e.v

دارنده حساب: I.G.e.v
شماره حساب: 22 44 20 32
کد بانک: 37 05 01 98
نام بانک: Stadtsparkasse Köln
Germany

آدرس: I.G.e.v
Postfach 260268
50515 Köln
Germany

شماره فاکس: Fax: 0049 - 221 - 331 82 90
شماره تلفن: 0049 - 221 - 9322136
آدرس کار در اینترنت: http://www.fadai.org
آدرس پست الکترونیکی: fadai.aksariyat@magnet.at

تک فروشی: معادل ۴ مارک آلمان
بهای اشتراک:
اروپا: شش ماه ۵۵ مارک؛ یک ساله ۱۰۲ مارک
سایرکشورها: شش ماهه ۶۲ مارک؛ یک ساله ۱۱۵ مارک

بحران بالکان، اجلاس دوروزه اتحادیه اروپا را تحت‌الشعاع قرارداد

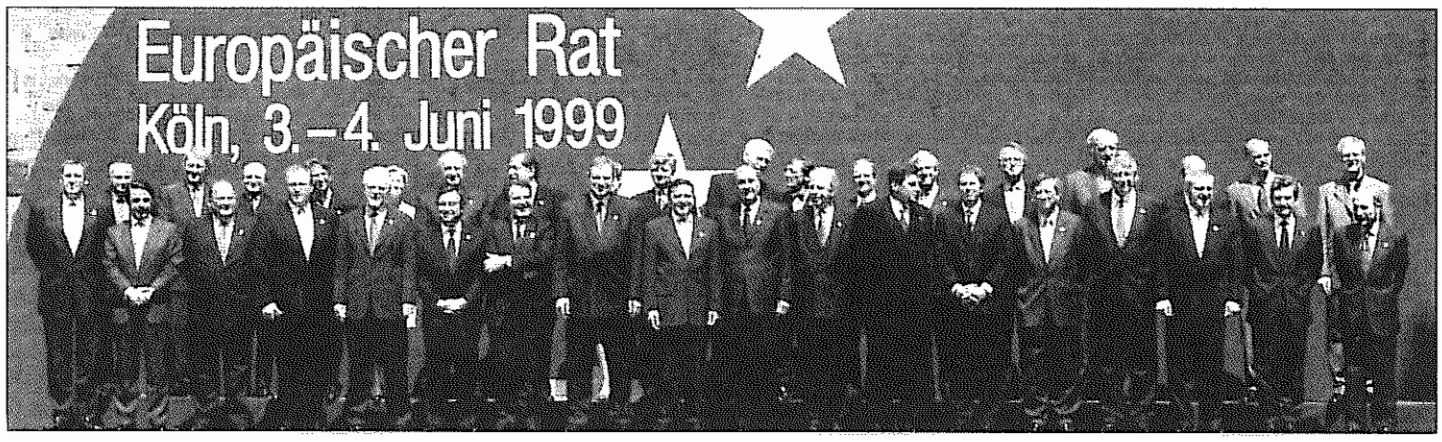

هفته گذشته اجلاس دو روزه سران اتحادیه اروپا در شهر کلن جمهوری آلمان فدرال به منظور رسیدگی به اوضاع بحرانی بالکان، اصلاحات ساختاری در اتحادیه اروپا، تصویب پیمان اشتغال، بررسی و عملی‌نمودن یک استراتژی مشترک در سیاست خارجی و همکاری سیاسی با روسیه، ایجاد یک سیستم نظامی و امنیتی مشترک برای این اتحادیه و تصویب یک سیستم همکاری با اروپای شرقی برگزار شد. در این اجلاس قرار شد یک سیستم امنیتی و نظامی مشترک تا سال ۲۰۰۰ بوجود آید. همچنین خاویر سولانا دبیر کل ناتو به عنوان نماینده عالی اتحادیه اروپا در امور سیاست خارجی و امنیتی منصوب شد. کار وی به عنوان دبیرکل ناتو در اواخر سال جاری میلادی به اتمام می‌رسد. ایالات متحده آمریکا از نامزدی مایکل بورتیلو وزیر دفاع سابق انگلیس برای احراز این سمت پشتیبانی کرده است.

از آغاز ماه جولای جاری، فنلاند ریاست ادواری این اتحادیه را به عهده خواهد گرفت.

صلح پس از ویرانی

بحران بالکان در واقع به مهمترین بخش اجلاس اتحادیه اروپا تبدیل شد. مارتی آرتیساری نماینده اتحادیه اروپا، ویکتور چرنومیردین نماینده روسیه و استروپ تالبوت معاون وزیر امور خارجه آمریکا و نماینده این کشور برای حل بحران کوزوو پس از دو روز مذاکره بر اساس طرح مورد قبول گروه ۸، جهت فراهم کردن زمینه مذاکرات با اسلوبودان میلوسوویچ رئیس جمهور یوگسلاوی روز چهارشنبه آلمان را به مقصد بلگراد ترک کردند.

چرنومیردین در جریان مذاکرات بن پذیرفت که نیروهای ناتو نیز در کوزوو حضور داشته باشند و همچنین از قطع سریع و بدون قید و شرط بمباران یوگسلاوی عدول کرد و پذیرفت که همزمان با خروج نیروهای صرب از کوزوو بمباران‌ها پایان یابد. نماینده آمریکا نیز از خواسته خود که قطع بمباران‌ها را منوط به عقب‌نشینی کامل نیروهای صرب از کوزوو کرده بود، عقب نشست.

عصر روز پنجشنبه دفتر ریاست جمهوری یوگسلاوی در بیانیه‌ای اعلام کرد: طرح صلحی که نمایندگان روسیه و اتحادیه اروپا برای بحران کوزوو ارائه کرده‌اند، از جانب این کشور پذیرفته شده است. در این بیانیه همچنین آمده است: طرح صلح مذکور، تمامیت ارضی یوگسلاوی و نقش سازمان ملل در مورد بحران کوزوو را حفظ کرده است. مجلس صربستان نیز در جلسه فوق‌العاده روز پنجشنبه طرح صلح ارائه شده را پذیرفت.

شب پنجشنبه آرتیساری به کلن بازگشت و سران اتحادیه اروپا را در جریان مذاکرات خود در بلگراد قرار داد. «گرهارد شرودر» رئیس دوره‌ای این اتحاد از اقدامات چرنومیردین تشکر کرد و خواهان اجرای سریع طرح صلح کوزوو شد.

به رغم پذیرش طرح صلح کوزوو از سوی یوگسلاوی، روز جمعه گذشته شهرهای شاباتس، پریشتینا، پریزرن، جاکوویتسا از سوی هواپیماهای ناتو بمباران شدند.

روز شنبه گذشته ژنرال‌های ناتو در مقدونیه با فرماندهان نظامی ارتش یوگسلاوی در مورد طرح خروج نیروهای نظامی این کشور از کوزوو ملاقات کردند. هنوز در مورد ترکیب و نحوه فرماندهی نیروهای حافظ صلح اختلافاتی وجود دارد. در حالی که ناتو بر فرماندهی این نیروها تاکید دارد، یوگسلاوی مخالف حضور این نیروها است. چرنومیردین پس از بازگشت از بلگراد گفت: فرماندهی نیروهای ناتو با فرماندهان این سازمان و فرماندهی نیروهای روسیه با افسران روسی خواهد بود. وی گفت اسناد مربوط به استقرار این نیروها باید تهیه شود. طی روزهای آتی وزرای خارجه کشورهای عضو گروه ۸ قطعنامه پیشنهادی این گروه به شورای امنیت سازمان ملل را تدوین خواهند کرد و بمباران‌ها قطع خواهند شد. آنچه باقی مانده: یک کشور ویران و ۸۵۰ هزار آواره است.

روابط آمریکا و اتحاد اروپا پس از بحران بالکان

در این بحران بخوبی آشکار شد که آمریکا و انگلیس همچون گذشته به سیاست متحد خودبرای استفاده از منطق نظامی و جنگ‌طلبانه پیش از آنکه از همه ابزار دیپلماتیک استفاده کنند، ادامه می‌دهند. تلاش آمریکا برای کنارگذاشتن روسیه در معادلات بین‌المللی با شکست مواجه شد و با مراجعه اتحاد اروپا به روسیه برای کمک به حل این بحران، روسیه بار دیگر وارد صحنه سیاست جهانی شد.

شکست قرارداد آمریکایی رامبویه که عملا به معنای تسلیم و تصرف یوگسلاوی توسط ناتو بود، رهبری سیاسی آمریکا در ناتو را نیز با شکست روبرو ساخت. طرح صلح فیشر وزیر خارجه آلمان که مبنای کار گروه ۸ قرار گرفت، پایان پیروی اتحاد اروپا از آمریکا در سیاست بین‌المللی بود. با همه مخالفت‌های امریکا و انگلیس، پس از بحران بالکان تشکیل ارتش اروپایی اجتناب‌ناپذیر است. ▣

آفریقای جنوبی پس از انتخابات:

کنگره ملی و راه دشوار آینده

هفته گذشته دومین انتخابات دمکراتیک آفریقای جنوبی برگزار شد. نتایج شمارش تقریباً ۶۰٪ از آراء، خبر از پیروزی کنگره ملی آفریقا (ANC) می‌دهد. این حزب با اختصاص ۶۵/۳٪ از آرای خوانده شده به خود، اکثریت مطلق راکسب کرد. حزب ملی جدید (NNP) به رهبری دکلرک که ۴۶ سال در آفریقای جنوبی حکومت آپارتاید را نمایندگی می‌کرد، توانست تنها ۷٪ از آراء را به خود اختصاص دهد و به رتبه چهارم تنزل یافت. این حزب در سال ۱۹۹۴، ۲۰/۴٪ از آراء را در اختیار داشت. حزب لیبرال دمکرات (DP) با کسب ۱۰٪، آرای خود را پنج برابر نمود. به نظر می‌رسد اقلیت سفید پوست، دورگه‌ها و هندی‌های مهاجر اینبار از انتخاب (NNP) خودداری کردند و آرای خود را به حزب دمکرات دادند. حزب آزادی اینکاتا (IFP) به رهبری بوتهلزی ۸٪ از آرا را بدست آورد. ناظران معتقدند تابو امبکی نیز همانند ماندلا برای تامین حقوق اقلیت‌ها، آرامش ملی و همچنین جلوگیری از برخوردهای نژادی بوتهلزی را بعنوان معاون ریاست جمهوری انتخاب خواهد کرد.

خداحافظ ماندلا

نلسون ماندلا فرزند رئیس قبیله تمبو، روز ۱۸ ماه ژوئیه سال ۱۹۱۸ متولد گردید. پس از پایان تحصیلات در رشته علوم قضایی در سال ۱۹۴۲ در یک دفتر حقوقی در ژوهانسبورگ به کار مشغول شد. چندی بعد وی به جنبش ملی‌گرایی آفریقایی پیوست و در اوائل سال ۱۹۵۰ به عضویت کمیته اجرایی ملی در کنگره ملی آفریقا درآمد. ماندلا در سال ۱۹۶۳ بازداشت گردید و طی ۲۷ سال اسارت به سمبل مقاومت بر علیه آپارتاید تبدیل شد. او در ۱۱ فوریه سال ۱۹۹۰ در سن هفتاد و دو سالگی آزاد گردید. نام ماندلا بعنوان سمبل غلبه بر آپارتاید و دوران ریاست جمهوری وی بعنوان دوران آشتی ملی و آغاز دمکراسی در تاریخ آفریقای جنوبی جاودانه خواهد شد. او اینک در هشتاد سالگی می‌خواهد بازنشسته شود و از سیاست کناره گیری کند.

راه دشوار آینده

روز ۱۴ ژوئن، هنگامی که تابو امبکی ۵۶ ساله، جانشین نلسون ماندلا، بعنوان رئیس جمهور جدید آفریقای جنوبی انتخاب شود، برگ نوینی از تاریخ این کشور نوشته خواهد شد. با امبکی آن نسل از اعضای کنگره ملی افریقا قدرت را در دست می‌گیرند که سال‌ها در تبعید زندگی کردند. امبکی تحصیلاتش را در رشته اقتصاد به پایان رسانده است. وی در نخستین مصاحبه مطبوعاتی‌اش مبارزه علیه بیکاری، جرم و جنایت را از مهمترین وظایف‌اش در دوران ریاست جمهوری خود نامید.

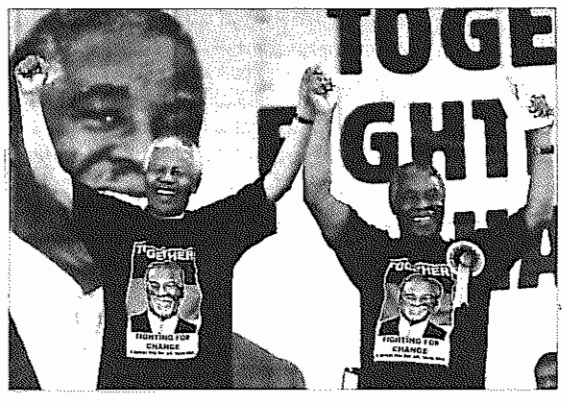

حزب کمونیست و سندیکاهای کارگری آفریقای جنوبی که از متحدین دیرپای کنگره ملی آفریقا هستند، از هم‌اکنون مخالفت خود را با سیاست اقتصادی امبکی که متکی بر بازار است را اعلام نموده‌اند.

امبکی در برنامه‌ای که به «ترانسفر» معروف است خواستار آن شد که ارتش، پلیس، سازمان امنیت ، بانک مرکزی، رادیو و تلویزیون، کارخانجات دولتی و قوه قضائیه تحت کنترل (ANC) قرار گیرند. طرفداران او طی روزهای اخیر گفتند: در آفریقای جنوبی، آفریقائیان حرف اول را می‌زنند و هرکسی با آن مخالف است می‌تواند کشور را ترک نماید. و این همان چیزهایی است که آفریقای جنوبی به آن احتیاج ندارد یعنی توتالیتاریسم و آپارتاید «سیاه» پس از دوران آپارتاید «سفید».

از آنجایی که در دوران ریاست جمهوری ماندلا گرانیگاه توسعه، سیاسی بود، امروز آفریقای جنوبی با معضل عدالت اجتماعی بیش از پیش روبروست. اگرچه آفریقای جنوبی پس از آپارتاید، از آزمایش دمکراسی سربلند بیرون آمد، اما اگر از پس تامین عدالت اجتماعی، کاهش فاصله طبقاتی سفیدپوستان ثروتمند و سیاهان فقیر، غلبه بر بیکاری ۴۰ درصدی و میزان بالای جرم و جنایت که از معضلات اصلی این کشور است برنیاید، دستاوردهای دمکراسی و آشتی ملی در خطر قرار خواهد گرفت. ▣

محاکمه اوجالان: چاه ویل ترکیه

چهار ماه پیش، زمانی که اوجالان توسط سازمان امنیت ترکیه ربوده شد، کردهای ترکیه در سراسر کشورهای اروپایی در مخالفت به این آدم ربایی دست به تظاهرات زدند. در مقابل سفارت اسرائیل در آلمان، ماموران امنیتی این سفارت‌خانه بر روی تظاهرکنندگان آتش گشودند و چهار نفر را به قتل رساندند و ۲۰ نفر را زخمی نمودند. طی هفته گذشته فیلم ویدیوئی این ماجرا که توسط پلیس آلمان تهیه شده بود در اختیار رسانه‌های گروهی قرار گرفت. در این فیلم به وضوح دیده می‌شود که بر خلاف ادعای سفارت اسرائیل، جان ماموران محافظ سفارتخانه در خطر نبوده است. به کردها نه در داخل ساختمان سفارت که در خارج از آن تیراندازی شد و تظاهرکنندگان برخلاف ادعای سفارت اسرائیل «مسلح» به تبر و میله‌های آهنی هم نبودند. جسد کشته‌شدگان پس از تیراندازی به داخل سفارت انتقال داده شده است. دادستان آلمان صحبت از «مصونیت دیپلماتیک» و عدم پیگرد جانیان می‌نماید.

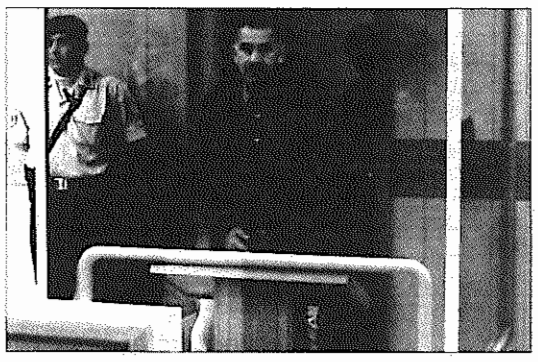

هفته گذشته محاکمه اوجالان در زندان جزیره ایمرالی آغاز شد. ۱۰۲ وکیل ترک و خارجی دفاع از اوجالان در این محاکمه را بعهده دارند. بر اثر جو سازی‌ها این وکلا دائماً مورد حمله و تهدید قرار می‌گیرند و حتی ۸ نفر از آنان در اتوبوس پلیس مورد ضرب و شتم قرار گرفتند. تا چند روز قبل از آغاز محاکمه هنوز ادعانامه دادستان در اختیار وکلا قرار نگرفته بود. با آغاز محاکمه مشخص شد که ادعانامه ۱۳۶ صفحه‌ای دادستان بر ماده ۱۲۵ قانون جزایی ترکیه، که مربوط به خیانت به وطن و اقدام علیه استقلال و امنیت ملی و جدایی‌طلبی می‌باشد، استوار است. علاوه بر آن اوجالان مسئول مرگ بیش از ۳۰۰۰۰ نفر طی ۱۵ سال جنگ شناخته شده است. دادستان با استناد به موارد فوق برای اوجالان تقاضای حکم اعدام نموده است. دادگاه امنیت ملی شماره دو آنکارا مسئول محاکمه اوجالان است. این دادگاه‌ها پس از کودتای نظامی سال ۱۹۸۰ مسئولیت محاکماتی را بعهده دارند که مربوط به امنیت ملی می‌شوند و یک قاضی نظامی در آن حضور دارد.

در نخستین جلسه دادگاه اوجالان گفت که مورد شکنجه واقع نشده و از سلامت کامل برخوردار است. وی از خانواده کشته‌شدگان عذرخواهی کرد و گفت می‌خواهد برای صلح و برادری در ترکیه خدمت کند. او بدون توضیح بیشتر دولت‌های روسیه، ایتالیا و یونان را متهم به نقض حقوق بین‌المللی نمود. رئیس دادگاه در تفسیر این سخنان او گفت: بله زیرا این دولت‌ها شما را دستگیر نکردند. اوجالان همچنین گفت پ.کا.کا از کمک دولت‌های ایران، آذربایجان و سوریه برخوردار بوده است. متعاقب آن آصفی سخنگوی وزارت امور خارجه ایران ادعای اوجالان را رد کرد. در روز سوم دادگاه اوجالان از اینکه یک خلق را از صحبت به زبان مادری محروم کردند انتقاد کرد. رئیس دادگاه به وی حق داد و گفت این یک اشتباه بود و ما آنرا تصحیح کردیم. روز چهارم جلسه هنگام قرائت پیام کمیته مرکزی پ.کا.کا توسط وکلای وی دادگاه متشنج شد.

حزب کارگران کردستان روز دوشنبه گذشته طی اعلامیه‌ای از سخنان اوجالان برای همکاری با مقامات ترکیه و پایان‌دادن به مبارزه مسلحانه پشتیبانی کرد و به وی ماموریت مذاکره داد.

اوجالان در آغاز محاکمه، مدبرانه عمل کرد. اعلام آمادگی برای میانجی‌گری و برقراری صلح در کردستان و واگذاری ماموریت مذاکره از سوی کمیته مرکزی پ.کا.کا به او شانس بزرگی برای برقرای صلح در ترکیه است، که با اعدامش از دست می‌رود. ادعانامه دادستان بر جدایی‌طلبی استوار است. اما پ.کا.کا بیش از سه سال است که صحبت از کردستان فدراتیو و زندگی مسالمت‌آمیز کرد و ترک در چارچوب ترکیه می‌نماید. ارتش ترکیه در کشته‌شدن ۳۰۰۰۰ نفر و ویرانی هزاران روستا سهم اصلی را دارد. اوجالان به سهم خود از قربانیان جنگ رسماً معذرت خواست، نظامیان ترکیه هنوز بدهکار یک عذرخواهی ساده به قربانیان کرد هستند. با همه سیاسی‌بودن محاکمه اوجالان، ضعف اصلی ادعانامه دادستانی «غیر سیاسی» بودن آن است و همه این مصائب بر اثر سیاست سرکوبگرانه دولت ترکیه و عدم رعایت حق ملت کرد رخ داده است که وکلای اوجالان با سیاسی کردن دفاعیه خود از این ضعف استفاده خواهند کرد. و «۱۰۲ وکیل» نیز برای اعتراض به سیستم قضایی ترکیه و قانون‌شکنی‌های پلیس این کشور و مخالفت با حکم اعدام در این محاکمه حضور دارند.

محاکمه اوجالان چاه ویلی است که ترکیه در آن افتاده است. اگر این دادگاه با حکم اعدام برای اوجالان خاتمه یابد، اولا مسئله کرد در جامعه ترکیه همچنان حل نشده باقی خواهد ماند و برخی تمایل دارند که بعد از یوگسلاوی نوبت به ترکیه برسد. در عرصه بین‌المللی نیز دولت ترکیه با فشارهای سیاسی جدی روبرو خواهد شد. اگر اوجالان اعدام نشود، آنوقت نظامیان باید جوابگوی سیاست‌های خود به خانواده قربانیان جنگ در کردستان باشند. ▣

www.iran-archive.com